



هذا الکتاب در منقبت مولانا و مقتدانا علی ابن ابی طالب علیه السلام من
کلام سید محمد صالح الحسینی است و الی الله التوکل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و نعت رسوله الکریم و آله و سلم نظم خداوندا دلی کن شعله ذوق ° که اعلام
بناست نامه شوق ° جهان را خرم کن نور ° که تا بد نور از خورشید انور ° دلی ده
تا ترا جویند هستند ° که بی منت طاعت بپرستند ° زبان جو اندر زبانم
مکرر بگو خود زبانم ° محامد مقدس اساس و سپاس ° نخست ذات قدسی آیات
یکتایی که وحده لا شریک له صفت خاص اوست و در طلب ° وحدتش موجودات
از دم ایجاد گم گشته بادیه حیرت و جو احدیت که برهان لم ° که شاهد احدیتش
لم یکن له کفوا احد واجب الوجودی که هستی ممکنات ° مسجود
که سیمای جهان آرای وجوه اصحاب عبادت اثری از سجودش ° جبرائیل ...
جلالی که قدرت کامله اش منزه از حوادث زوال ° علمش دایر دایره جزو و کل است
بر وجه کمال لطیفی که بهار لطفش تازه کی بخش و خار کلک ° تا در ره کار فرمایی
کواکب است بقدرت صانعی که گوهر آمای طبایع است بصنعت بارگاه کون و مکان بر
پای ساخت و لوای ربوبیت بخطاب الست بربکم بر افراخت ° جای خویش را بشرف سعادت
مفتخر گردانید و بر مفارق اعدا ایشان باران ... کین ... در دل خارا
بنهاده تا بنده لعل قدری که توسن تفکر انبیا در وادی تجلی قدس افکنده فعل الذی دلت

سادیکم

علی وحدانیت آیاته و شهدت بربوبیته مصنوعاته هو الاول الذی لا یتصور مبتداه
و هو الآخر الذی لا انتهاها سبحان الله تبارک و تعالی عما یصفون شعر فلک سرگشته
خورشید ذاتش ° ملک پروانه شمع صفاتش ° بجناب بارگاهش عرش اعظم ° حباب
بحر ذاتش هر دو عالم ° نبوده ذره موجود او بود ° نه یک ذره بی هستیش موجود °
جهان فانی و ذات اوست قائم ° قدیر و قادر و قیوم و دایم ° و درود و تحیه وداود
و صلوات با برکات نامحدود بر آن مقصد و مقصود و مطلب و مطلوب دانش و بینش بشر
ولد آدم مهتر اهل عالم خلاصه افالیم عرب و عجم مهر سپهر جلالت و صدر نشین مسند نبوت
و محفل رسالت سحاب نیسان گوهر شفاعت هادی امم بوادی اطاعت طاعت قافله سالار
قوافل ولایت و سرور و سردار صفوف اصفیا و اتقیا برگزیده اصطفا رسول خدا احمد
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نظم جمالش شعل راه طریقت ° دلش مرآت خورشید
حقیقت ° ضمیرش نوربخش قرص خورشید ° جبینش فیض بخش صبح امید ° سراج
بزم جنت طلعت او ° بلند از عرش و کرسی رفعت او ° فلک دیوانه نور
کمالش ° ملک پروانه شمع جمالش ° جمالش رؤیت اصحاب وجدان ° طواف
کعبه ارباب خوبان ° ادیب عالمان علم معنی ° طبیب دردمندان تمنی °
و سلام فراوان و صلوات بی پایان بر اولاد گرامی و احفاد سامی او که
هر یک گوهر درج سعادت و اختر برج سیادتند و بر خلفاء اشرف الراشدین که

یک بر گردان بدر منیر دلپذیر بحکم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
که هر کدام گوهر درج ~~اعتقادات و اختر برج~~
بمثابه ستارگان درخشان بودند **لمولفه** ذی ذات صدیق فاروق اکبر ٥
خوشا جامع مصحف شاه صفدر ٥ بظاهر بهار و بباطن همیک بحر احوال ایشان
بیار درگی شان ٥ الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین و بر علمای شریعت و طریقت
و عرفای حقیقت و معرفت که بمنزله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یا تمام قیامت بعلام
انبیای بنی اسرائیل اند به تخصیص بر اوج بر فتوح مولانا و مخدومنا و شیخنا و
استادنا مرشد الخواص و العوام فی دار الاسلام الی الله الملک المنان السلام
قطب المحققین و الموحدین قدوة العاشقین و العارفین ستوده ذات رفیع
الدرجات و عارف بالله امیر عبدالله الحسینی الترمذی المشتهر بمشکین قلم و المتخلص
بوصفی **لمولفه** شه ملک طریقت قطب آفاق ٥ ملک از بهر پابوسش مشتاق ٥
سریر آرای فردوس معانی ٥ برخ یوسف بدم عیسی ثانی ٥ لبش داده هزاران
مرده را جان ٥ کفش رشک سحاب گوهرافشان ٥ عطارد ریزه چین
مغز کلکش ٥ کمال خط نستعلیق ملکش ٥ مزین بر سرش تاج ولایت ٥ بر او
شد ختم معراج هدایت ٥ طیب الله تعالی ثراه و جعل الجنة مثواه **اما بعد**
بنده فقیر حقیر کثیر التقصیر خادم فقرا محمد صالح الحسینی الترمذی المتخلص بکشفی
به بیان نیاز و زبان ایجاز عرض میدارد و عرضه میدهد که بر رای معنی آرای ارباب

قطعه

قطعه و اصحاب ملک که سبب تالیف این مجموعه شود که هر حرفش گلدسته
گلستان ولایت است و هر سطرش شاهراه وادی هدایت تا مدینه علوم صوری و
معنوی المصطفوی المسمی بمناقب المرتضوی آن شد که در یومی از ایام بمجلسه افزاده
این ذره احقر مجلسی بود و جمعی از اعزه شیرین کلام مطلع مقام که سرتا پا بانوار
اصلاح آراسته و بپیرایه فلاح بخطاب بزرگی و مشیخت بجاهی معروف و مشهور بودند
با حضور موفور السرور حاضر آمده بعنایت صمدی نسیم بیتافی را صلای عام در
داده بجهت وجد و ذوق و هنگام عشق و شوق بدان آن کرم داشتند که در
اکثر از مقیلان حالت توحید و تجرید بر شائبه تکلیف و تقلید مشاهده و معاینه
کرده میشد چنانکه در ان روز دل افروز مضمون همایون این دو بیت لطیف
برکت و میمنت تشریف قدوم شریف ارباب عرفان و اصحاب وجدان در و دیوار
مست این ضعیف بحکم ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم
بی تکلیف قال و بی تقلید مقال بلسان حال مواصلت مآل ادا مینمود **مثنوی**
ساقی است در کوچه میفروش ٥ که امروز در هر که یابند هوش ٥ گریبان بگیرند
دامان کشند ٥ دو اش بدیوان مستان برند **اما بعد** امتداد حالت وجد و
حال باقات از آمده بحکم من عرف الله طال لسانه نسیم شمیم کلمات حقایق
و معارف آیات لاریب برشکوفه قلوب خداوندان معرفت وزیدن گرفت و ترشحات

سبب تالیف کتاب

مثنوی

اما بعد

رشحات اسرار با ملتمای غیب از ان سحب بیان کوهر حقیقت چکیدن گرفت

در حین سخن در علامات آن کامل مکمل افتاد عزیزی گفت صاحب تذکرة

الاولیا در ذکر غوث اعظم سلطان ابراهیم ادهم قدس سره منقول است که روزی

ابراهیم بر کوهی با بزرگی سخن طریقت و حقیقت میگفت آن بزرگ استفسار نمود

که نشان انسان کامل چیست گفت بغرض اگر کوه را بگوید روان شود در زمان

فی الحال کوه در حرکت آمد ابراهیم فرمود که ای کوه چه شد که مثل ما نیام

کوه ساکن شد دیگری گفت مطابق این واقعه از شیخ بر و بحر فرید الدین گنج

شکر نور مرقده نیز ظهور پیوسته چنانچه در راحة القلوب مسطور است که در

ولای سیاحت شیخ مذکور را با شیخ بهاء الدین ذکریا ملاقات افتاد بخدمت شیخ بر

کرسی سنگی متمکن بود بعد از ادای سلام و مصافحه کلام و مکالمه آمده از

روی محبت و اخلاص و مودت و اختصاص بر سبیل استفسار اظهار نمود که ای برادر

کار خود بکجا رسانیده و ان مزید با دیه تفرید گفت خدا و ما برای کرسی که نشسته

اگر بگویم در هوا شود فی الفور در هوا شد و شیخ بهاء الدین نور مرقده دست

برکرسی زد که کرسی بر جا خود ساکن شد بعد از شرح این بیان یکی از ان

اهل وجدان که **بیت** نازم بکمالش که لب موج تش ○ هنگام تکلم در دانا میریخت ○ از استیلای حضور و فیض النور فرمود مطالب آن کامل مخصوص کرامت

که صاحب این نسبت باشد که آن واقف مواقف ناسوت و عارف معارف لاهوت

منبع عیون مشاهده مجمع فنون مجاهده مظهر اسرار فتوت مصدر اسرار مروت

خورشید سپهر امامت جمشید سریر کرامات خاتمه مصحف ولایت دیباچه رساله

عنایت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب ستر سید البشر سرور اولیا جانشین خاتم

انبیا صاحب اقدام مناقب ناصب اعلام مناصب امام المشارق و المغارب

اسد الله غالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی عنه بزبان در بار معجز

اظهار فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانچه یکی از اکابر سلف ترجمه

این کلمه مکرمه که هر حرفش اصطرلاب طریقت و هر نقشش آفتاب فلک حقیقت کرده

نظم حال کو نیان شد عیان بر من ○ بیقین ان چنانکه میباید ○ گر حجاب از

میانه برخیزد ○ آن یقین ذره نیفزاید ○ ز استماع نام آن امام جواد و دوام

و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله وجوههم گویان جبین نیاز و تواضع از

روی سرور و طرب بر زمین ادب نهاده لب تحسین گشودند و از کثرت ذوق و

غلبه شوق بر فرق متکلم این کلمه جامع الکلم صد زیب جواهر آفرین نثار نمودند

و قضا را در اوان مجلس یکی از علمای تبریز که خلعت تبرا در بر داشت و اثر از

فرط جهالت تولای ندانست حاضر آمد و گفت که الحمد لله و المنة که در مجمع اهل سنت

و جماعت تمام از فضایل و مناقب مرتضی علیه السلام مذکور میکردد و راقم حروف گفت

این نوع کلمهٔ بی ماحصل نه لایق گفتن است و این خزف ریزه بمقدار که اثر گوهر
قیمتی تصور کرده قابل گفتن که نخلستان آمال این طایفهٔ علیهٔ عالیه سیراب از
انعام عام آن سرچشمهٔ فضل و احسان سرسبز و سیرآب است و که مه سلسلهٔ سینه به سینه
از ازل روی ارادت لم یزل بر آستانهٔ رفیع منبع آن ولایت مآب و شیخ و شاب
این طایفه از غایت اعتقاد خاص چه نهایت اخلاص خطاب بجناب مستطاب آن ملجا
و مآب عالم و عالمیان کرده بمضمون مطبوع این چند بیت مقالت مینمایند لمؤلفه
همه چشمیم تا برون آیی ٭ همه گوشیم تا چه فرمایی ٭ تو نه آن صورتی که بی اوصاف
متصور شود دیگباره ٭ ما تمامی کنان کوته دست ٭ تو درخت بلند و بالایی ٭
سر ما آستان خدمت تو ٭ گر برانی گر ببخشایی ٭ و ساعت فساعة بل آناً فآناً
جهان جهان فیوض و عالم عالم سرور فایض النور از آن مطلع آفتاب هدایت و
منبع دریای ولایت میرباید و این بیت آهسته در گوش او خواندم بیت دشنام
بمذهبی که طاعت باشد ٭ مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم ٭ و کوشش نمودم که از تبرا
تبرا کرده تولا بتولا آرد در جواب گفت مدت مدید و عهد بعید است که فقیر از
بلده تبریز بوصلهٔ هند آمده کذای بچون لم یزل بهر دیار و بهر مقام که نام نامی و مناقب
گرامی حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام مذکور ساخته تغیر در رنگ و روی آن
جماعت بعیان عیان معاینه کرده و بسیاری از جهال ضال در صدد آزار در مقام

امتحان

انتقام گشته اند بنا بر این ابرام تمام نموده گفتم این نیز از کثرت عشق و استیلای
محبت تواند بود و این اشکال رافع الحال بدو وجه توجیه و جبه تشریح و تنقیح توان
داد وجه اول آنکه شرط عاشق است از فرط غیرت و رشک روا ندارد که اسم
معشوقش غیری بر زبان راند چنانکه در یکی از رسایل بنظر قایل در آمده که
مجذوبی از مجذوبان الهی صاحب این حال بود اگر کسی در حضورش الله گفتی از
وفور رشک بادی سنگ و کلوخ معاملت نمودی و آه جانکاه از دل کشیده خاک
راه بسر افکندی و گریه کنان گفتی چرا غیری نام مطلوب و محبوب من بر زبان آرد
وجه ثانی آنکه عشق را دو سرایت اضطراری و دایه بی اختیاری که هر گاه اسم
معشوق در حضور ایشان مذکور گردد ناگاه تغیری در چهره پدید آید که رنگ شان
بزردی مبدل شود چنانچه صاحب هدایة السعداء از کتاب شفا نقل میکند که امام
جعفر صادق علیه السلام را با آنکه تبسم و بشاشت بسیار بود اما چون نام پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیدی زرد میشدی و هرگز نام آن سرور بی وضو بر زبان نیاوردی
آری شاهد صادق سرخ روی عشق حقیق تحقیق بالتحقیق بر زردی روی است
لمؤلفه رخ چون که و تن چه موی از غم ٭ اینست بدان نشان عاشق ٭ و نیز مولوی
معنوی در دیباچهٔ مثنوی حکایت میآرد از بیماری کنیزکی که بعشق زرگری زار
و نزار شده بود و حکمای شهر و اطبای دهر در رفع تیمارش بیمار گشته بر زبان

ملالت و تب ان خجالت بعجز و نادانی معترف شدند ناگاه بامر سبب ازلی و حکم
حکیم لم یزلی عارفی از عالم غیب پیدا شد و بمجرد مشاهده و بقوت مکاشفه بر احوال
معلول مطلع گشته بلفظ فصیح بدین عبارت ملیح اشارت کرد که این کنیزک
حول گرفته را نه عارضه علل غالب عنصریست بل عقده که حل این موقوف بوقوف
زبان زرگریست پس نبض از دست رفته را بدستیاری دانش کامل بدست گرفته اسامی
اقالیم سامی و ممالک نامی بر سبیل شمار بتکرار نمود القصه چون نام سمرقند که در ان
سرزمین معشوقش ساکن بود بر زبان آورد نبضش مانند مرغ نیم بسمل طپید و
رنگ رویش بزردی مبدل گردید عیاذاً بالله که از استماع نام نامی ان قافله
سالار قوافل اولیای گرامی تغییر از روی ناخوشی در روی ناخوش کیش پدید
آید پس ان شقی لعین زرد روی دارین است و ان تغیر رنگ و رویش از
استیلای صلابت و مهابت اسم شریف ان اشرف شرفا و سرور اصفیا فی
البدیهه مخبر زرد روی دنیا و آخرت اوباش عقلای کامل و شیوه عرفای
واصل انست که طریقه ظنوا بالمؤمنین خیراً از دست نداده بمتابعت رای النفس
خود درای نکوشند و در صعوبت زشتی هر گونه امری تا توانند در وجوه حسن
کوشند جهت انکه ظن نیک را نتیجه حسنات و مظنه بد را ثمره سیئات و نیز
کفتم من از اعتقاد بعض عوام بد نها د لغایت الغایت بری اعتقادم که عداوت ببندکان

حضرت

حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه درباره فردی از افراد مؤمنین و مسلم جایز
دارند حاشا و کلا چه جای قید مؤمن و مسلم که یکی از افضلیت ان افضل
اصفیا و اولویت اول اولیا انست که هیچ فرقه نسبت بالجناب حرفی بل کنایتی
در راه ندارد و چنانچه بعض از مشرکان که بلقب نصیری ملقب اند بمعبودیش پرستشد
منقولست که ناف خود را که سرچشمه گذافش توان نامید بر نوک تیغ بید رنغ
نهاده علی الله گویان لب ان گرد بادی چرخ میزنند بقدرت قادر ستار مقدار
دانه خشخاش مجروح نمیگردد والله اعلم بالصواب بهرحال عجب گروهی است
خیال نعوذاً بالله منها و جمعی از تیرگان صحرای ضلالت از فرط حماقت و
جهالت شریک نبوت دانند و بعض از اجهل ایشان اطلاق سهو و نسیان بر
جبرئیل علیه السلم کنند که در رسانیدن وحی خطا کرد زیرا که علی ابن ابی طالب
مخاطب بخطاب پیغمبر بود استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله
قولاً و فعلاً و خاطراً ان نیز قومی اند گمراه و نصاری بر زبان خویش نام
نامیش شنطیا خوانند و متکلمی نسبت حاضر و غایب دانسته در رشتهٔ تهمات و
وقوع ملتمسات پناه بالطاف خامیش آرند و سبب مزید اعتقاد این قوم موقوف
بتقریر قصه ایست که از زبان صادق القول استماع دارم مکشفه در یکجا از کتب
معتبره دیده ام که مؤمنی را با یکی از علمای النصاری در سفر دریا بر جهازی

حکایت از نصیریها

دیگر از نصاری علماء ایشان شنند

مرافقت واقع شد اتفاقاً جهاز در گرداب افتاد مدت مدید و عهد بعید چون گردون
گردون در گردش بودی تا تأیید عنایت صمدی راه برآمد بعید بنمود آن بوقت
چند کرت نادعلیاً مظهر العجایب خواندند و از مناقب امیری که در منقبتش شهاب ثاقب
از برای راندن شیاطین بقدر رعد و مذکور ساخت عالم نصاری گفت نام
بزرگی که تو میبری من نیز در انجیل دیده ام اگر بتحقیق برگزیده حق است ایزد تعالی
ما غرقیان گرداب غم و بلا و اسیران زندان الم و جفا را از این ورطه سهمناک
و لجه هلاک بطفیلش خلاص و رهایی کرامت فرماید بقدرت الهی در دم سواری
برقع پوش بر روی آب تاخته آمده جهاز سرگشته را از گرداب بیک تیر پرتاب
بیرون انداخته از انقلاب رهایی شد چنانچه این خبر در قوم نصاری مشتهر گشت
و از آن زمان آن گروه نیز از مخلصان و معتقدان حلقه بگوش آل جلالت معبود
موجود و برسالت احمد محمود با تصدیق قلب صمیم کلمه مکرمه اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمد رسول الله نگویند دو ستر اسپ فردی سود نبخشد باید همه کلخن جحیم ابد
ابد الآباد و مستحق عذاب عظیم و سزاوار عقاب الیم الی یوم المیعاد گروهی است سعید
که آن ابن عم از سرور کاینات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
خیر البشر امام برحق دانند بحجت نصوص و احادیث که در شأنش وارد است چنانچه در
محل خود بر سبیل تفصیل تذکیر و تشریح خواهد یافت والله اگر جمیع از معتقدان اسلام

عقیده مؤلف در حق شیعه

بمقتضا

بمقتضای اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بآن سید اوصیا و افضل اولیا
که بمنشور موفور السرور که بحکم آیه کریمه انما ولیکم الله و بحکم حدیث شریف من
کنت مولاه فعلی مولاه مقتدا و پیشوای جمیع مومن و مومنه است اقتدا کنند
زهی سعادت ابدی و خوشا دولت سرمدی بیت این سعادت بزور بازو نیست
تا نه بخشد خدای بخشنده ولکن اقتدای زبانی چندان نتیجه بخش نیست اقتدای قلب
صمیمی باید و آن آنست که مقتدایان نظر طلب بر اقوال و افعال مقتدای دو سرا
بگمارند و بقدر رعد و مطابق او در دایره عمل آرند ترک لاف و گزاف کرده
دیده انصاف بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله و دخل الجنة
بغیر حساب گشوده زبان و دل از طعن و لعن آنانی که به عدت بخت سعید
با یمان قرآن مجید مبادرت نموده کلمه معظمه مکرمه توحید بر زبان رانده اند نگاه
دارند و عظمت این کلمه اعظم که عنوان سعادت نشان دیوان کاینات است از بی تمیزی
و بیدانشی احقر شمارند و هوای نفس جحود رای دعوای الوهیت نموده است که
که آن شفیع المذنبین تا دم واپسین امتی امتی گفته از عالم فنا بعالم بقا شتافته
از درگاه آن پناه رب العالمین برانند و تا توانند بحکم من سکت سلم و من سلم
نجا مهر سکوت به بست ادب بر لب نهاده آستین یقین بر قیل و قال لهو و لعب فشانند
زیرا که علامت محب حقیقی و مقتدای تحقیقی آنست که متصف بصفات محبوب و موصوف

حدیث

باوصاف مقدار خود کرده و بر هر ذی العقول مبین و مبرهن است که ان کوهر
افسر اولیا موصوف بصفات سرور انبیا علیهم السلم بروجه اتم بوده و از القاب مولای
خیر النسا بین لقب اعلی شفیع المذنبین است فهم من فهم پس امیر المومنین که موصوف باو
صاف شفیع المذنبین باشد کی براینمعنی رضا دارد که فردی از افراد مومن ملعون
یا مطعون کردد همی پس چه کنجایش سب و مذمت اصحاب کبار بزرکوار سید
الابرار ماند ولهذا اکر از خلفای ثلاثه خشنود نبودی تفویض امر خلافت نکرده بجهة
طلب حق خود چنانچه با معاویه بضرب تیغ حرب نمود با ایشان نیز نمودی و درین
باب حاجت دلیل نوشتن نیست زیرا که در کتب متداوله دلایل کثیره مسطور است
نقلی چند از احوال خجسته مآل آنحضرت کرم الله وجهه که از آفتاب تابان انور و
اظهر است تحریر نموده میاید امید که محبان حقیق و مخلصان تحقیق بنظر انصاف
مطالعه نمایند نه از روی تعصب ابواب ملامت بر ناقل کشایند مشهور و معروف
که روزی خادم خود را اعتقاد مرتبه بانداز دلیک نشنید بزبان معجز بیان
فرمود ای فلان از چه این همه غفلت بر خود جایز داشتی کفت مخدوما آواز
دلنوازت را مستمع بودم لیکن خواستم ترا بر سر غضب آرم فرمود آنکه مرا خواست
در مقام غضب آرد بر او غضب کردم و ترا نبود آزادی شادی باد فی الحال
بدستیاری کرم تمسکی بقلم مشکین رقم قلمی فرمود بدستش داد و هم فرمود

تادر

تا در قید حیات باشم موونت تو بدستور سابق بر خود واجب و لازم شمرم و قصه
کافری که هنکام مغلوب شدن بر روی مبارک غالب کل غالب آب دهان انداخته
وان سپه سالار رزم کاه برده باری تحمل بتحمل ولایت خنجر کین در نیام تمکین
پنهان ساخت اظهر من الشمس است چنانچه مولوی معنوی در مثنوی از اینمعنی خبر
میدهد مثنوی مولوی ٭ از علی آموز اخلاص عمل ٭ شیر حق را دان مطهر از دغل ٭ در
غزا بر پهلوانی دست یافت ٭ زود شمشیری برآورد و شتافت ٭ تا جدا کرداندش
سر از بدن ٭ او ز غصه زد بر او آب دهن ٭ چون خیو انداخت بر روی علی ٭ افتخار
هر نبی هر ولی ٭ ذوالفقار انداخت از دست و نشست ٭ ترک قتلش کرد و شد از ذوق
مست ٭ کشت حیران آن مبارز زین عمل ٭ از نمودن عفو و رحم بیمحل ٭ کفت بر من
تیغ تیز افراشتی ٭ از چه افکندی چرا بگذاشتی ٭ کفت من تیغ از پی حق میزنم ٭ بنده
حقم نه مامور تنم ٭ شیر حقم نیستم شیر هوا ٭ فعل من بر دین من باشد کواه ٭ و
معاملتی که با کشنده خود نموده نیز از هر جا کوی مشهور تر است که شربت طلبیده
بان مقهور مردود فرمود اول تو بنوش ان لعین از بیم آنکه در این زهر هلاهل
آمیخته نفرت نمود ان مکرم مکرم کرم الله وجهه بزبان شفاعت بیان فرمود که معبودی
که خلاصه جان جمیع عباد در تحت تصرف قبضه قدرت قاهره اوست اکر مینوشیدی شرط
کرده بودم که بی تو در فردوس برین قدم ننهم بیت دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که

با دشمنان لطف دارد، و این چند کلمه که بزبان فارسی تحریر نموده آید نیز ترجمهٔ کلام
ولایت نظام آن امام خاص و عوام است که تا خدای عز و جل را شناختم از هیچ مخلوقی
نه شکر کردم نه شکایت از آنکه هرچه بمن رسید از او دیدم و هرچه از او بود همه نیکو بود
المقصود هرگاه ذات فایض البرکات مقتدای پیشوایان ما باین گونه والا صفات موصوف
و متصف باشد پس انصاف اینست که لاف اقتدای آن مقتدای و ادعای پیروی آن امام بر ما فرض
عین و عین فرض است که بقدر وسع و طاقت در پیروی او کوشیم چنانکه از امام موسی
کاظم منقول است که گفت انما شیعتنا من اطاع الله و عمل اعمالنا نه طریقه صفا را پشت
زده بحث و جدال بی ماحصل را وظیفهٔ خود ساخته چون دهل میان تهی نعره کشیم:
بحث و جدل پیش میاور بکس * بحث کنی سهل شوی هم چو خس * دیگر از لمینه شرایط مسلمانی
اینست که مومن سینهٔ خود را دفینهٔ گنجینهٔ کینه نسازد که سینهٔ مومن خزینهٔ نقدینهٔ حقایق
ربانی است و آیینهٔ جمال شاهد معارف سبحانی پس بنظر تامل و تفکر تصور کن که اگر [illegible]
آیینه دار سلطان مجازی آیینه را ملوث زنگ گرداند بلا شک و ارتیاب مخاطب
خطاب عتاب و مستحق شداید عذاب و عقاب گردد و در این باب زیاده بر این اطناب
نرفت و جمع اند تفضیلی که ایشان [illegible] فضل میدهند بر خلفای ثلاثه اما خلافت صوری
بر انهج که باتفاق اکثر اصحاب به ترتیب یافته قبول دارند و گویند ما بهر رشتهٔ خذ ما
صفا و دع ما کدر را از دست نمیدهیم لیکن اینطایفهٔ علیه را عوام اهل تشیع و تسنن نه

تفضیلیه که [illegible]

پسندند

پسندند گویند طایفه ایست بد مذهب ایشان در جواب گویند ما نه بد مذهبیم بل نیکو
ایمانیم که الایمان بین الخوف و الرجاء و تفسیر این حدیث شریف همین است که بعض از
علما و علوم صوری کرده اند یعنی صاحب ایمان را باید که بر [illegible] بیم و امید باشد آری
اگرچه جهت تنبیه و ترغیب علانیه ایشان چنان گفته اما بشارت خاص که ابرار خواص
اولیا از برای ارشاد و تلقین طالبان اخص ایشان است فرموده اند که مومن محقق
کسی است که مستغنی مطلق شده باشد از خوف و رجا و لهذا کلمهٔ مکرمهٔ لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا دال است بر اینمعنی و نیز با آنانی که افضلیت و اولویت آن اکمل اولیا
و اکمل اصفیا سخن میدارند و گویند ما در اثبات اسناد فضل مفضول نمیکنیم با حکم
کثرت نصوص و احادیث که در شان او وارد گشته از آن رو ذات فایض البرکات
و الا صفاتش نسبت بجمیع صحابه جامع کمالات و فضایل است چنانچه در اکثری از کتب
متداوله معتبره سلف مثل کشف المحجوب و دلایل النبوت و ارشاد المسلمین و
شواهد النبوت از مجتهد حقانی احمد بن حنبل الشیبانی منقول است که گفت فضایلی که
از مرتضی علی کرم الله وجهه بما رسید از هیچ صحابه کبار نرسیده و قدوة المحققین
شیخ جنید بغدادی قدس سره گوید امام اولیا در شریعت و طریقت و مقدم [illegible]
و اگر از محاربتی که با مخالفان دین کرده یا زبر دستی که براینها ازوی چندان علم
حقایق و معارف نقل کردندی که دلها طاقت آن نیاوردندی و در شرح توقف

اول

که امیر المومنین علی سرور عارفانست و مراو را سخنانست که هیچکس پیش از وی نگفته
و بعد از وی کس مثل آن نیاورده در صحایف و هدایت السعدا و روضة الاحباب و
حبیب السیر مسطورست که در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که سید الابرار صلی الله علیه
واله وسلم اکثر در مخاطبه صحابه کبار رضی الله عنهم فرمودی اقضاکم علی والقضاء
یحتاج الیه جمیع العلوم و زبدة العارفین خواجه معین الحق والدین قدس سره در گنج
الاسرار بر سبیل تلقین و ارشاد مر طالبان حق را فرماید که طالب قرب الهی جل جلاله
چون خواهد ذکر جهر یا خفیه آغاز دهد باید که بصدق دل ده کرت کلمه تشهد و ده مرتبه
درود محمود بران مقصد مقصود واجب الوجود و ده دفعه نام نامی سرور اصفیا علیه السلام مرتضی ۲
گفته شود متوجه بذکر یا فکر گردد زیرا که سر حلقه اولیا بعد از خاتم انبیا علیه السلم
اوست و اگر سالک طریق طریقت متابع مرتضی علی ۲ در ربط حقیقی بدل و جان استقامت
ندارد و اگرچه در علم علامه روزگار گشته هزار سال در ریاضت و مجاهده صرف نماید
بلاشک و ارتیاب بشام جانش از شمایم موفق لاریب و دیده عمدیده دلش از مشاهده
شواهد غیبی محروم و مهجور ماند و صاحب راز سید محمد گیسو دراز که از خلفاء اعظم
سراج السالکین شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلی است در رجز المتعالیه میاورد که اگر
شمه از مناقب مرتضی علی علیه السلم بیرون دهم بدرستی که جمال آفتاب بتمامی محو گردد و آنچه
از و مدح بعده کرده ام اگر بیان کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا عیسی ابن مریم همه از وی

لیکن

شناسی و قصیده از مولوی معنوی جلال الدین رومی قدس سره العزیز سند قول
خود می آرد قصیده تا صورت پیوند جهان بود علی بود ٭ تا نقش زمین بود و زمان
بود علی بود ٭ هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن ٭ هم عابد و هم معبود علی
بود ٭ هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم ایوب ٭ هم یوسف و هم یونس و هم هود
علی بود ٭ هارون ولایت که پس از موسی عمران ٭ بالله که علی بود علی بود و علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست ٭ تا هست علی باشد و تا بود علی بود ٭ عیسی
بوجود آمد و فی الحال سخن گفت ٭ آن نطق فصاحت که بدو بود علی بود ٭ موسی
و عصا و ید بیضا و نبوت ٭ در مصر بفرعون که بنمود علی بود ٭ جبریل که آمد ز بر
خالق بیچون ٭ در پیش محمد شد و مقصود علی بود ٭ ان لحمک لحمی بنو تا که بدانی
آن یار که او نفس نبی بود علی بود ٭ آن شاه سرافراز که اندر شب معراج ٭ با احمد
مختار یکی بود علی بود ٭ چندانکه نظر کردم و دیدم بحقیقت ٭ از هر دو جهان
مقصد و مقصود علی بود ٭ آن قلعه کشائی که در از قلعه خیبر ٭ برکند و بیک حمله
بگشود علی بود ٭ آن شیر دلاور که برای طمع نفس ٭ بر خوان جهان پنجه نیالود
علی بود ٭ آن مرد سرافراز که اندر ره اسلام ٭ تا کار نشد راست نیاسود
علی بود ٭ در هر دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان ٭ شمس الحق تبریز که بنمود
علی بود ٭ و این شواهد شافی منقولست شعر لو ان المرتضی ابدا محله لکان

الخلق طراً سجداً له ◦ کفی فی فضل مولانا علیّ ◦ وقوع الشک فیه انه الله ◦
ومات الشافعی ولیس یدری ◦ علیٌّ ربّه او ربّه الله ◦ معنی بیت اول یعنی اگر بدرستی
که آشکارا کردی مرتبهٔ خود را مرتضی علی هر اینه بودندی مردمان سجده کنندهٔ
مر او را ◦ معنی بیت دویم کافیست و پسندیده است در فضل خداوند ما علی واقع
شدن شک در آنکه اوست خدا ◦ معنی بیت سوم یعنی مرد شافعی و ندانست ایا
که پروردگار او علیست یا خدا ◦ قدوهٔ ابرار شاه قاسم انوار گوید ◦ غزل
نور ولایت توئی شاه سلام علیک ◦ شمع هدایت توئی شاه سلام علیک ◦ معدن
عرفان توئی فخر انسان توئی ◦ کاشف قرآن توئی شاه سلام علیک ◦
صفرت حق را وجود ◦ مالک ملک شهود ◦ قاتل کبر و جهود شاه سلام علیک ◦
لحمک لحمی بگفت ترا ای ولی ◦ سرور مردان علی شاه سلام علیک ◦ با همه انبیا
آمده در صفا ◦ ظاهر با مصطفا ◦ شاه سلام علیک ◦ پشت پناه امم ◦ از همه او
محترم ◦ در همه عالم علم ◦ شاه سلام علیک ◦ قاسم مسکین توئی بر ره و بر دین تو
بنده مسکین تو ◦ شاه سلام علیک ◦ محرم اسرار شیخ فرید عطار در مظهر جوهر
که تخمینا دوازده هزار بیت باشد و تمامی در منقبت امیرالمؤمنین تصنیف کرده
گوید ◦ مثنوی ◦ گر هزاران سال باشی در طلب ◦ ور هزاران جام گیری تا بلب ◦
ور بهر روزی گذاری صد نماز ◦ ور بداری صوم با عمر دراز ◦ یا تو اندر علم

دین اعظم شوی ◦ در علوم از شافعی اعلم شوی ◦ یا چو حنبل مقتدای دین شوی ◦
در علوم مالکی ره بین شوی ◦ مهر حیدر گر نباشد در دلت ◦ کی توان گفتن سلیم
مقبلت ◦ هر که در عشق علی نبود درست ◦ رافضی دانم مر او را از نخست ◦
و نیز در جای دیگر گوید ◦ بیت ◦ ز مشرق تا بمغرب گر امام است ◦ علی و آل او ما را
تمام است ◦ و متوجه جمال از یاد شاه نورالدین نعمت الله ولی که در زمان خویش
بلا ارتیاب قدوهٔ اقطاب بود در دیوان با برهان خود قریب بدو صد بیت از
جنس غزل و قصیده در منقبت امیر گفته از انجمله یک قصیده اینست ◦ قصیده ◦ دم بدم
دم از ولای مرتضی باید زدن ◦ دست دل در دامن آل عبا باید زدن ◦ نقش
حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت ◦ مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن ◦

دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی ◦ ور نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن ◦
روبروی دوستان مرتضی باید نهاد ◦ مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن ◦
لا فتا الا علی لا سیف الا ذوالفقار ◦ این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن ◦
در دو عالم چهارده معصوم را باید گزید ◦ پنج دولت بر در دولت سرا باید زدن ◦
پیشوایی بایدت جستن ز اولاد رسول ◦ پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن ◦
کربلا بی آید از عشق شهید کربلا ◦ عاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن ◦
هر درختی کان ندارد میوهٔ حب علی ◦ اصلح فرعش را قلم سرتا بپا باید زدن ◦

دوستان خاندانرا دوست باید داشتن ۰ بعد از ان دم از وفای مرتضی باید زدن
نقش روی موالی سکهٔ نام علیست ۰ بر رخ دنیا و دین چون پادشا باید زدن
بی ولای ان ولی لاف ولایت میزنی ۰ لاف بیجا باید که دانی از کجا باید زدن
ما لوای از ولای ان ولی افراشتیم ۰ طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
بر در شهر ولایت خانهٔ باید گرفت ۰ خیمه در دار السلام اولیا باید زدن
از زبان نعمت الله منقبت باید شنید ۰ بر کف نعلین سید بوسها باید زدن

و این عقیده اکثری از اصحاب صوفیه که بهره‌مند از موفت گشته اند دارند چنانکه قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره الباری در سکندرنامهٔ نامی گوید مثنوی

گهر چهار است و گوهر چهار ۰ فروشنده را با فضولی چه کار
نمهر علی گرچه محکم پیم ۰ ز عشق عمر نیز خالی نیم
همیدان درین چشم روشن دماغ ۰ ابوبکر شمع است و عثمان چراغ

و در این باب اعتراضی که اهل تسنن و تشیع بر تفضیلی دارند و هر دو گروه هدف خود ساخته اند اینست اهل تسنن گویند هرگاه تو فضل دادی امیر المومنین علی را بر خلفاء ثلاثه ملعون در اینصورت غصب بر ایشان لازم میآید و هر که بر صحابه کبار سید ابرار صلی الله علیه واله وسلم غصب یا ظلم اطلاق کند فی الحقیقت بر خویش ظلم کرده باشد و فضیحت و تمامی فرماید لعنة الله علی الظالمین و اهل تشیع نیز گویند

اعتراضات شیعه و سنی بر تفضیلیه

هرگاه بر تو فضل مرتضی علی ع تحقیق شد خلفاء ثلاثه را از جمله واجبات که ظلم انگاری و بما در طعن و لعن مرافقت و موافقت نمایی تفضیلی در جواب فریقین گوید حاشا که لفظ ظلم یا غصب بصحابه کبار را اطلاق توان کرد لیکن در ترتیب خلاف صوری خلفاء اربعه دقیقه ایست از دقایق نامتناهی و سری از اسرار الهی که جز بحصول کشف منکشف نگردد و بی تایید عنایت لم یزلی و سعادت ازلی معلوم نگردد چنانچه بسیاری از اسرار غیب و آثار لاریبی است که در حیز افهام عقلا و موهوم اوهام حکما امکان صورت پذیرفتن ندارد اما عند الله امر امنزلی است منیع و مرتبهٔ رفیع مثل واقعه خضر و موسی علیهما السلام و صاحب فوائح در اواخر کتاب از عارف ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره نقل میکند که حقیقت حال انست که تا در میان اصحاب کسی استعداد خلافت داشت امیر المومنین علی علیه السلام ملتفت نشد و چون هیچ یکی قابل این منصب نماند بضرورت قبول کرد و ولایت علی ع باطن است و وارث علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و وصایت حفظ سلسله ظاهر است امیر المومنین بعد از سید المرسلین وارث و امام و وصی بر حق بود و بعد از ان خلیفه صوری هم شد و صاحب حدیقه خطاب باهل تعصب کرده گوید مثنوی

مصلحت بود آنچه کرد علی ۰ تو چرا سال و ماه در جدلی
بود بوبکر با علی همراه ۰ تو زبانی فضول کن کوتاه

آنکه که از حضرت نبی و ولیست ٥ در خلاف خلافت چیست

آنکه با مرتضی علی نه نکوست ٥ هر که گو باش من ندارم دوست

گر بدانست این عقیده و مذهب ٥ هم برین بد بداریم یا رب

مدح سید جلال ابن راجو

و قدوه محققان سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره در ملفوظ خود گوید در باب امیر المومنین کرم الله وجهه مردم بسیار مبالغه کنند حق تعالی و خدا گویند نصیریه و صابیه و غرابیه المقصود طوایف بسیار اند مصراع ذکر جمله اطالتی دارد ٥ اما مذهب فرقه ناجیه آنست که افضل اولیا و اکمل اوصیا خیر البشر بعد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اوست و ابابکر و عمر و عثمان و جمیع صحابه بر حق اند و نیز در ملفوظ متواره مذکور است که روز سه شنبه بتاریخ بیست و سیوم رجب المرجب سخن در اختلاف صحابه بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود مخدوم فرمود از انس مالک رضی الله عنه روایت که گفت کما سوینا التراب علی قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم انکرت قلوبنا یعنی هر گاه برابر کردیم خاک را بر قبر رسول صلی الله علیه وسلم انکار کرد دلهای ما و نیز گفت متفق علیه است که در مرض موت رسول فرمود ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی بیارید کاغذ تا بنویسم برای شما وصیتی که هرگز گمراه نشوید بعد از من در این اثنا عمر ابن الخطاب گفت حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل قد اشتد وجعه یعنی بسند است ما را کتاب خدا بدرستی که این مرد را یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم درد مستولی شده چون اختلاف از حد تجاوز کرد آنحضرت فرمود قوموا عنی یعنی برخیزید از پیش من

حاضران گفت بدعت و ضلالت که بعد از نبی صلی الله علیه وسلم پدید آمد هم از اختلاف صحابه بود فرمود چون در رسایل کلامیه فضایل اصحاب مذکور شود من مباحثه نکنم بنابر اتهام جهال اما آنچه در فضل صحابه گفته ام بیاران و محبان فقیر معلوم است و نیز گفت خلافت بر دو نوع است کبری و صغری کبری که باطن است باجماع است بحکم خدا و رسول سر حلقه اولیا مرتضی علی علیه السلام تعلق دارد و صغری که ظاهر است میان امت مختلف فیه است و موجب رسیدن خلافت طریقت با میر المومنین علیه السلام از جانب رب العالمین

حکایت وصول خرقه طریقت با میر علیه السلام

آنست که در لیلة المعراج سرور کاینات حجره نورانی دید مقفل از جبرئیل علیه السلام پرسید یا اخی میخواهم درین حجره در آیم گفت یا سید المرسلین بحکم الهی بستود السرور مسئلت نمود چون حکم شد جبرئیل در کشاد صندوقی بود از نور و قفل نور بران زده السرور فرمود یا اخی قفل بکشا گفت بی اذن نمیتوان کشود السرور از رب العزت باز مسئلت نمود حکم شد جبرئیل بکشاد صندوقی از نور با قفل نور المقصود برهمین منوال چون هفتم صندوق کشاده شد درونش خرقه بود در رسول گفت خداوندا این خرقه مرا باشد فرمان شد ای محمد بپوش که برای تو از چندین هزار پیغمبر باز داشته ام ثبوتی تمام مخلع شد و روح الامین مبارک باد گفت السرور عرض نمود بار خدایا این خرقه متبرکه مخصوص بذات منست یا یکی از امت من خواهد رسید فرمان شد که هر کس از اصحاب تو عیب پوشی اختیار کند مر او را باشد چون از

معراج باز آمد اصحاب را طلب نموده فرمود امشب این خرقه بمن مرحمت شده اما
مشروط بشرطیست هر کس از شما موافق رای و مطابق رضای حق سبحانه و تعالی سخن
بگوید این خرقه از وی باشد ابوبکر برخاست انس ور بر زبان معجز بیان فرمود ای
ابوبکر اگر این خرقه بتو دهم چکنی گفت صدق ورزم فرمود آخر بنشین بجای خود پس
بنشین بجای خود عثمان برخاست فرمود اگر ترا دهم چکنی گفت حیا ورزم و عبادت
حق سبحانه و تعالی زیاده کنم فرمود آخر بنشین بجای خود عمر برخاست فرمود اگر بتو دهم چه
کنی گفت عدل کنم فرمود آخر بنشین بجای خود امیر المومنین علی برخاست فرمود یا علی
اگر بتو دهم چکنی گفت یا صاحب قاب قوسین عیب پوشی بندگان خدا شعار
خود سازم فرمود انت لها و هی لک یعنی بپوش که تو برای این و آن
برای تست امیر المومنین علیه السلام پوشید انس ور و صحابه مبارک باد گفتند از اینجاست
که خرقه و بیعت مشایخ رحمه الله از امیر المومنین بخاتم النبیین میرسد چنانکه کمال
نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ختم شد همچنین کمال ولایت بذات
عالی صفات علی المرتضی علیه السلام اختتام پذیرفت مؤلف گوید قصهٔ خرقهٔ معراج در
راحت القلوب ملفوظات شیخ فرید قدس سره میفرماید مطورات و ما مجموع هستیم
از اهل سنت و جماعت که از صحابهٔ کبار و خلیفهٔ چهارمش دانیم در مقام شریعت
و دیانت داریم و از اهل بیت کرام و خلیفهٔ اول بحسب ارشاد و تلقین صوری و معنوی

دارم

در مقام طریقت و معرفت چنانکه اسم متبرکش بعد اسم مطهر مقدس سید کاینات
در شجرهٔ رابطهٔ طریقت ثبت نمایم و این سخن نه مستشهد طلبست و هو عیان لا
یحتاج الی البیان لوالدی با نبوت همنشین چون کف بدست
در خلافت چون نبی آخر نشست ٥ مطلب از تطویل کلام انست که هر کس
بر سلسلهٔ سنیهٔ اهل سنت عقیدهٔ فاسد دارد فسخ اعتقاد خود کند زیرا که ما
جواب مشروح گفتیم درین محل انعام تبریز گفت دربارهٔ خوارج چه گویی گفتیم
خروج الملعونان مردود در خلافت آنحضرت کرم الله وجهه بعد از واقعه
شنیعه حکم شده بود الحمد لله علی احسانه که آن گروه بشکوه را قهار
حقیقی و جبار تحقیق بعدل بعید بل خود بخاک تیره برابر ساخت چنانکه
امروز در عرصهٔ زمین یکتن از آن فرقهٔ لعین موجود نیست بعد از تحقیقات
مذکوره و مقدمات مسطوره عزیز چند از ان ارباب عرفان و اصحاب
ایقان که بکلبهٔ احزان این حیران تشریف ارزانی داشته بودند
گفتند رفع مظنه عیب که اهل تشیع را دربارهٔ اهل تسنن است در غایت سهولت
و نهایت آسانیست فقیر گفت هدایت نمایند فرمودند از جنس آیات قرآنی و احادیث
حبیب سبحانی و فضایل که بذات محبوب یعسوب المسلمین و مطلوب الکاملین علیه السلام
منسوبست و در تصانیف شریف لطیف علمای مذهب ما مسطورات صاحب شعور

خواهش اوری تالیف کتاب

باید تا از بهر کتابی که من و جمیع نقل بر داشته مجموعه سازد و از بهر التزام آنکه من درباره
اهل بیت عداوت نابیر رکه دوست او و محکم او و حدیث عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابی طالب
سرنامه دیوان ایمان جمیع مؤمن و مؤمنه است ثابت میکند و در پیش ایشان اندازد گفتم
این را دانشی باید کامل و ساعتی با دانش کامل و ساعت مال زیرا که این قسم مجموعه بی جمع آوردن
کتب معتبره انصرام نپذیرد و بلکه بامداد روح مقدس امیر المؤمنین و امام الاعلیا کرم الله
وجهه حسب الخواهش دوستان سرانجام نگیرد و اعزه ملهم خطاب تکلم کرده گفتند قادر
حقیقی بذات آن ان قدرتی کرامت کرده که هر گونه امری توجه معروف دارد معطل
و موقوف نگذارد باید که بحکم النبی منی والامام علی الله باین سعادت عظمی و عبادت
کبری تو موفق گردی و این بیابان فصاحت و بلاغت را بتایید عنایت صمدی درنوردی
شعر گفتم که چنین شگرف کاری ٭ از من باید بروزگاری ٭ من چون نکنم قبول
این حرف ٭ گنجایش بحر نیست در ظرف ٭ بعد از استماع الکلم این خاکسار تثبت
بشارت نموده بزبان درربار مضمون این بیت التفات فرمودند بیت
٭ هر که کرد است بارها تصنیف ٭ نیست دشوار پیش او تألیف المقصود چون در
این باب خواهش شیخ و شاب پیش از پیش متعهد افتاد دست تمنا فاتحه خوانده کردم
دست مناجات بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات برآورده قرائت فاتحه نموده بمنازل
فیوض نزل خود متوجه گردیدند ببرکت میمنت فاتحه فاکه دل این بیدل را انشراحی

وافتا

وافتاحی بدید آمد بنظر تامل و تفکر مطالعه لا تتحرک ذرة الا باذن الله از خود رفتم
بعد از ساعتی بحال اصلی باز آمده با خود گفتم این کشف این اشارت آیت ازان است
غیب و بشارتی از بشارات لاریب باید که خاطر فاطر من کل الوجوه از جمیع امور بهور
ساخته مشغول بحصول این سعادت سرمدی و عبادت ابدی شوی و توفیق یافتن این
امر عالی معالی خالی از عنایت خاص حضرت ایزد متعال نتمیز بعد از تقریر مقدمات
مسطوره و تذکیر تکلمات مذکوره تا ل صورت حال آنکه باهتمام تمام در صدد گرد آوردن
آوردن کتب معتبره گشتم بعنایت جامع المتفرقات اکثر را از نسخ متقدمان و متأخرین
جمع آورده در استنباط احوال خجسته مآل آنحضرت کرم الله وجهه بودم که اخوی اعزی
قرة العین میر محمد مؤمن طول الله عمره که در نسب برادر حقیقی است و بجای اتحاد و یگانگی
محبوب تحقیقی کرم الله وجهه ببرکت صاحب قاب و قوسین بزبان اخلاص و طلب آن
اختصاص گفت ای برادر اگر چه موفق شدن این گونه امری عظیم از ثمرات سعادت
ازلیست اما نشنیده که آن پیر تجربه کار شیراز چه گفته بیت کس از دست جور زبانها
نرست ٭ اگر حق پرست و گر خود پرست ٭ ملاحظه دارم مبادا از جمع نمودن این
مجموعه محموده ازانچه تو بذات متنفر آخر بهمان متهم گردی گفتم ای برادر بجان
برابر الحق سخن عاقلانه گفتی و گوهر عاقبت اندیشی بدبعتاری التماس دانش وری
سفتی اما نشنیده الاعمال بالنیات والحمدلله مطلب این کخف از جمع نمودن مناقب

قصد اخفای مصنف
از جهت خوف آنست

مرتضوی نیز آنست که از مطاعن ائمه خلفاء ثلاثه مورد طعن و طعن باشند چنانچه بعضی از علمای
اهل تشیع بهمین نیت تالیف و تصنیف کرده اند و لهذا باعتقاد من مدح و منقبت یکی و
و تعریف هر اهارات و اگر معترضی در اینجا بگوید من تشبه بقوم فهو منهم ایشان را اعتراض
کند که گنجایش دارد لیکن ما جواب وافی شافی داریم که در محبت امیر المومنین علی شباهت
با ایشان نه در عداوت خلفای ثلاثه و باعتقاد اهل سنت عداوت خلفاء ثلاثه رفض است
نه محبت امیر المومنین چنانچه صاحب تشریح شیخ این مبحث بسید چنانچه من قال حب علي
رفض فهو خارجي و كافر لان الله تعالى احبه واحبه النبي والصحابة والمؤمنون اجمعون
یعنی هرکه بگوید دوستی علی را رفض است پس او خارجی و کافر است زیرا که خدا و رسول
و صحابه و جمیع مومنان او را دوست داشته اند و اینهمه در ترغیب صحابه و امت بمحبت
امیر المومنین مثل من احب عليا دخل الجنة بغير حساب احادیث فرموده و قطب
بحر و بر فرید الدین گنج شکر قدس سره در راحة القلوب میگوید که هر مریدی که یک لفظ
از فرموده پیر خود بنویسد ثواب آن زیاده از طاعت و عبادت هزار سال است و بعد از
وفات مقامش اعلا علیین باشد پس از اینجا قیاس باید کرد که شخصی که موفق بسعادت نوشتن
مناقب گرامی پیر پیران کاینات گردد او را در آخرت چه درجه خواهد بود چنانچه
قطب خطباء خوارزم ابو المؤید در کتاب مناقب از امیر المومنین کرم الله وجهه روایت
کند که رسول صلعم فرمود ان الله تعالى جعل لاخي علي فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة

من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن كتب فضيلة
من فضائله لم تزل الملائكة يستغفر له ما بقي لتلك الكتابة اسم ومن استمع فضيلة
من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب بالنظر یعنی بدرستی که خدای عز و جل برای برادر من که علی است فضائل
جمع کرده که از روی کثرت و بسیار در شمار در نمیشود پس هرکس یک فضیلت از فضائل وی
بتصدیق دل ذکر کند الله تعالی گناهان آینده و گذشته او بیامرزد و هر که یک فضیلت
از فضایل وی بنویسد ملائکه استغفار کنند او را تا از آن نوشته یک لفظ بر جای بود
و معصیت مستمع فضایل او را که بر ورجع نموده باشد بیامرزد و هر کس نظر کند در کتاب
فضایل او حق سبحانه و تعالی گناهان او را که بنظر کرده باشد بیامرزد و هم در کتاب
مذکور از عبد الله ابن عباس مرویست و در مواردات میر سید علی همدانی از عمر خطاب
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بحدیث لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن
حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل علي ابن ابي طالب ع یعنی اگر درختان که بنا باتست
قلم شود و دریای محیط مداد و جن حساب کننده و آدمیان نویسنده هر آینه فضایل
مرتضی علی شمرده نشود بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ٥ که تر کنی سر
انگشت و صفحه بشماری ٥ و حال آنکه این بی بضاعت عدیم الاستطاعت قلیل
البضاعت را چه مجال نوشتن مناقب سامی النور اولیا و گرامی لیکن در تمنای

انست که از خوشه چینان خرمن علوم علماء سنت و جماعت باشم اگر بفرض محال بخیال فاسد
بعضی از جهال ضال مولف این مجموعه محموده منسوب برفض خواهد بود پس برای تقدیر
وای بر احوال و اقوال راویان و مولفان سلف عصمنا الله من المعترض الزمیم اما
الحمد لله که ملامتی را عند الله منزلتی است عظیم و درجاتی رفیع یکی از اکابر سلف در
علامت اهل ملامت گوید ملامتی نه آنرا گویند و بخلاف شرع شریف چون کاری کنند تا
خلق بروی زبان ملامت کشایند ملامتی آنست که در کار حق نظر بر رضای خالق حقیقی
کرده از خلق باک ندارد و عزیزان بسیاری از مریدان و معتقدان احوال گزیده مآل
مشایخ کرام تشنگان سرچشمه هدایت الخضر وادی ولایت نه بر سبیل تفصیل در حیز تحریر
آورده اند چون در محلی موعظ تقریر طالبان از سماعش ابواب بهجت و مسرت بر دل
کشایند پس از استماع مناقب قبله و قدوه اقطاب را چرا انواع کدورت و ملالت
بر جان فزایند بیهات بیهات درباره آنانی که باین صفت مذمومه موصوف اند چه
توان گفت تا چند این عنان فاحش را در عمارت آرایی التکلف و تغافل توان نهفت تمثیلی
درباب این قسم بی تمیزان بخاطر ریخته احوال ندامت مآل این نوع جهال ضال بعینه مشابه است
بعقیده کفر چنانکه اکثری از کفار خوار بر رسم اهل اسلام علی مقام بزیارت اولیا شتابند
و بحسب ظاهر به نیازمندی و شکستگی تمام زیارت نمایند اما اگر بر ایشان التکلیف گفتن
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله کنیم از دل و جان منحرف شده بجهها بر باطل و

تمثیل رفتن کفره بزیارت اولیا
اهل

مزخرفات

مزخرفات لاطایل پیش آرند و مطابق اینحال در هدایت السعدا میآرد که در زمان
سلطان شمس الدین مرور شهید مقدس در دهلی آمده فضایل و مناقب امیر المومنین
مینوشت بعضی از متعلمان بر وی بدگمان شده گفتند ازین رفض مفهوم میشود چون بعرض
سلطان رسید محضر کرد آن شهید مدح نامه سلطان و شیوخ که در دیباچه کتب
دهلویان مرقوم بود بجای نام هر ممدوح نام ائمه معصومان نوشته نمود علما و عهد از راه
عداوت پیش آمده گفتند والله تو از مبتدع عاقی و قرار دادند که او را بسوزانند چون
حقیقت کار معلوم شد همه شرمسار گشتند حقا در تعجبم از کسانیکه کوس محبت و بندگی خلفاء
زنند از مطالعه مناقب و فضایل خلیفه که کمال خلافت حکم الخلافت بعدی یلیتون سنة
بر وجود متبرکه او ختم شد متالم و متاذی گردند سبحان الله چه رفیع القدر است این
خلیفه اول مسلمانان و امام سنة که گویی خلافت رسول با او در روز نخستین عهد کرده
بود که تا تو در جهان باشی من با تو باشم و چون بعالم لقا الطلاق انتقال فرماید دامن
مرافقت از دست ندهم و بطفیل دوستیت بلباس امامت ملبوس گشته تا قیام قیامت
با یازده فرزند ارجمندت موافقت کنم و رتبه فرزند آخرینت بجایی رسانم که عیسی
علیه السلام از آسمان چهارم فرود آمده بصید جهان آرزو و تمنا یکی از مقتدایان آن
مقتدای دو سرا گردد المقصود درین صورت تقصیر بر جامع مناقب نباشد بلکه این
قسم متعصبان از دایره اهل سنت و جماعت مطرود اند بحکم این بیت مردود بیت

٭ هر کس که کزید بغض یک را ٭ محروم ز لطف هر دو سرا است ٭ این چنین ناکس سزا باید که
نظر بر حدیث اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کرده اشک ملامت بر حال ندامت مآل
خود ریخته وخاک حسرت وغرامت بر سر بخته معالجه مرض باطنی که چون شرک خفی مخفی است
نمایند تا سزاوار کشته بدین چند بیت زبان فصاحت کشایند **نظم** من محب چار یار مصطفی
٭ خارجی دل خون شود زین ماجرا ٭ هر کرا یکذره دانش یار شد ٭ از فراست مخلص این چار یار
شد ٭ چار عنصر هم بهم آمد از آن ٭ که شوند این چار از پرده عیان ٭ فقیر معتقد عقیده
حمیده قدوة الابرار شیخ عطار است که در تذکرة الاولیا مینویسد انصاف آنست که چون
پادشاه دنیا و آخرت محمد مصطفی را دلیلی باید که فرزندان او را بجای خود شناسد و
اقربا و وزرا و صحابه او را بجای خود تا سزاوار باشد حقا و ثم حقا **بیت** نه من دشنه
این راه بخود می پویم ٭ بارها گفته ام و بار دگر میگویم ٭ اگر جمع نمودن مناقب ائمه علیهم
رفض است پس این رفض را سعادت ابدی و دولت سرمدی تصور کرده معراج شاه نجف
بیان کرده بصدق دل و جان تکرار مینمایم **مصراع** فلیشهد الثقلان انی رافضی ٭
و بحکم وفور محبت و اعتقاد خطاب به جناب مستطاب آن ولایت مآب کرده ببانگ بلند این
رباعی بزبان قصیر البیان میرانم **رباعی** تا جان باقی است راه حیدر پویم ٭ تا چشم
بسر جمال حیدر جویم ٭ خواهم که بهر موی بدر رفته زبان ٭ چون ذکر خدای ذکر حیدر
گویم ٭ والسلام علی من اتبع الهدی آمدیم بر فهرست ابواب و مدعا بر ضمیر منیر ارباب فضل

واصحاب

فهرست کتاب

واصحاب دانش مبین و مبرهن باد که این مجموعه محموده مشتمل است بر دوازده
باب ربت لسرور و تم بالخیر **باب اول** در بیان نصوص قرآنی که در شان امیر المومنین
وامام المتقین و یعسوب المسلمین مطلوب الکاملین و امام المشارق والمغارب اسد الله
الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه وارد و نازل شده و ما یتعلق بها **باب دویم**
در بیان احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم **باب سیم** در بیان مناقب و فضایل
مرتضوی ع **باب چهارم** در بیان عقد و نکاح علی مرتضی ع با سیدة النساء صلوات الله
علیهما **باب پنجم** در بیان علم کشف **باب ششم** در بیان خوارق و ظهور کرامات معجز
آیات **باب هفتم** در بیان زهد و ورع **باب هشتم** در بیان سخاوت **باب نهم** در بیان
قوت شجاعت **باب دهم** در بیان فراست و کیاست **باب یازدهم** در بیان متمکن شدن
در سریر خلافت صوری و معنوی **باب دوازدهم** در بیان انتقال از عالم فنا بعالم بقا
و بمین حصول درجه و اصل شدن بذات خداوند جل و اعلا و انحصار ابواب در عدد
دوازده کانه تبرکا و تیمنا اختیار افتاد و کرنه فضایل آن مجمع کمالات و فضایل
در هزار باب بلکه در صد هزار کتاب نکنجد **اول** در عدد حروف کلمه معظمه لا اله الا الله
که بنای دین اسلام بر اوست دوازده حرف است **دویم** کلمه مکرمه محمد رسول الله که
اصل ایمان متعلق بآنست مرکب بدوازده حرفست **سیم** کلمه امیر المومنین که خاصه خطاب
مستطاب آنحضرت است دوازده حرف است **چهارم** شاه ولایت پناه دوازده حرف است

ببسط حصر ابواب در دوازده

پنجم اسم مبارک آنحضرت علی بن ابی طالب ع مؤلف بدوازده حرف است ششم نظام بعضی از
مصالح عالم محتاج بزمانست و زمان عبارتست از ساعات شب و روز است و هر یک از لیل و
نهار در حال اعتدال دوازده ساعتست هفتم محل سبعهٔ سیاره منحصر بر دوازده
برج است هشتم بحکم آیه کریمه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله
در سالی دوازده ماه است نهم بر طبق آیه کریمه ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا نقبای قوم موسی ع دوازده نفر بودند دهم سید کاینات
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات در لیلة العقبه از انصار دوازده کس نقابت
تعیین فرموده بودند یازدهم اسباط یعقوب ع بمقتضای آیه کریمه ومن قوم موسی ع
امة یهدون بالحق وبه یعدلون وقطعناهم اثنی عشر اسباطا دوازده نفر بودند
دوازدهم انحصار ائمه معصومین ع نیز در عدد دوازده است بحکم احادیث نبوی ص
چنانکه صحیحین از جابر بن سمره رضی الله عنه مرویست که گفت سمعت النبی ص یقولون
بعدی اثنی عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش اند
یعنی شنیدم از رسول ص که میگفت بعد از من خواهند بود دوازده امیر پس گفت
کلمه که نشنیدم که او را پدر من گفت رسول ص فرمود آن دوازده امیر از قریش
خواهند بود و در اعلام الوری مسطور است که امام زین العابدین ع از آبای بزرگوار
خود روایت نمود که خاتم النبیین ص با امیر المؤمنین ع گفت اثنا عشر من اهل بیتی اعطاهم الله

علمی

علمی و فهمی اولهم انت یا علی وآخرهم والقائم الذی یفتح الله تعالی علی یدیه
مشارق الارض ومغاربها یعنی دوازده کس اند از اهل بیت من که حق سبحانه وتعالی
عطا کرده بایشان علم و فهم من اول ایشان که تویی یا علی وآخر ایشان قائم ع
که مفتوح میسازد خدای تعالی بر دست او مشارق و مغارب ارض را و امام جعفر الصادق
مرویست که گفت رسول ص الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب ع وآخرهم
القائم الخلفائی واوصیائی واولیائی وحجج الله علی امتی المقر بهم مؤمن والمنکر لهم کافر
یعنی ائمه بعد از من دوازده کس اند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم است وایشان
خلفا واوصیا واولیای منند وحجت الله اند بر امت من مقر ایشان مؤمن است
ومنکر ایشان کافر و در ارشاد شیخ سعید از حسن بن عباس از ابی جعفر ثانی محمد
ابن علی ع مرویست که امیر المؤمنین علی ع گفت رسول الله ص اصحاب خود را فرمود
آمنوا بلیلة القدر فانه ینزل فیها امر السنة وان لذلک الامر من بعدی علی
بن ابی طالب واحد عشر من ولده و بهمین است اسناد از امیر المؤمنین ع منقول است
که شب قدر در شبهای عالم و بدرستی که فرود آید در آن شب کارهای سال و مران کارها را
والیانند بعد از مصطفی ص ابن عباس پرسید یا امیر المؤمنین کیستند آن والیان
گفت انا واحد عشر من صلبی ائمة محدثون واز جابر بن عبد الله انصاری مرویست که
گفت بخدمت سیدة النساء فاطمه زهرا رفتم در دست مبارکش لوحی دیدم که در او

اسماء اوصیاء قوم بود شمردم دوازده اسم بود و آخر ان دوازده وصی قایم آل است
از فرزندان فاطمه که کس از ائمه اثنی عشر محمد نام دارند و سه ایشان مسمی بعلی اند
و در کشف الغمه از احمد بن حنبل در مورد دات از مسروق منقولست که ما با عبد الله
مسعود رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم مردی آمده گفت ای ابن مسعود آیا گفته است
شمارا پیغمبر صم که بعد از وی چند امام خواهد بود گفت آری بعدد نقبای بنی اسرائیل
و بحسب کلام ملک الجلیل العلام نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر است چنانچه در صدد
مسطور گشت **باب اول در بیان آیات با برکات قرآنیه که در شان امیر المومنین**
و قدوة المحققین و یعسوب الواصلین و مطلوب الکاملین امام المشارق و
المغارب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نازل شده و ما یتعلق بها قال
امیر المومنین کرم الله وجهه نزل القرآن اربعة ارباع فربع فینا و ربع فی
عدونا و ربع سیر و امثال و ربع فرائض و احکام شریعة لنا کرائم القرآن
یعنی قران چهار بخش نازل شد یکربع در تعریف و توصیف ماست و یکربع در مذمت
و منقصت اعدای ماست و یکربع سیر و قصص و امثال است و یکربع فرائض و احکام
شریعت از اوامر و نواهیست و ما راست آیات کریمه شریفه که در قرآن مجید است
منقبت از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت نیست در قرآن هیچ
آیتی که امیر المومنین سر آن و پیشوای آن آیه نباشد هم از وی مرویست که

گفت

باب اول در آیات که در مدح امیر

گفت نازل نشد هیچ آیتی خطاب یا ایها الذین آمنوا که امیر المومنین امیر آن آیه
نبود یعنی امیر اصحاب الخطاب بود **منقبت** هم از وی مرویست که گفت بدرستی
که کرد الله تعالی عتاب باصحاب سید انبیا مصطفی صم در بعضی آیات قرآن مجید و
یاد نکرد امیر المومنین را مگر بخیر و خوبی و نیکوئی **منقبت** هم از وی مرویست که
فرمود نیامد در شان هیچکس از کتاب الله آنچه فرود آمد در شان امیر المومنین
کرم الله وجهه **منقبت** از حذیفة الیمان مرویست که گفت در قرآن خطاب یا ایها
الذین آمنوا ذکر نشد مگر که امیر المومنین لب و لباب و مغز الخطاب بود **منقبت**
از مجاهد رضی الله مرویست که گفت امیر المومنین را سابقه ان هست که امیر و پیشوا
و سر خطاب یا ایها الذین آمنوا باشد زیرا که بر جمیع مومنان در اسلام آوردن
سبقت کرده و این روایات همه از مناقب حافظ احمد بن مردویه علیه الرحمة
منقولست و بعضی از اینها در اوسط طبرانی و صواعق محرقه نیز بنظر در آمده و
هم در کتب مذکور از ابن عباس منقولست که گفت نزلت فی علی ثلاثمائة آیة نازل
شده است در شان مرتضی علی سه صد آیه کریمه **منقبت** قوله تعالی انما ولیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
منقبت متصرف نیست در شما مگر خدا و رسول خدا و آن مومنانی که اقامت صلوات
میکنند و صدقه و زکوة میدهند در حال رکوع جمهور مفسرین متفق اند که آیه

اسطوره در شان امیر المؤمنین نازل شده و قصه چنانست که روزی سایلی در مسجد
منور آن سرور آمده استعطا نموده هیچکس بوی چیزی نداد و سایل دست بسوی آسمان
بر داشته گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو سوال کردم و اکنون
محروم میروم درین حالت امیر المؤمنین نزدیک خیر المرسلین در نماز برکوع رسیده
بود بسایل بانگشت خنصر اشاره نمود سایل آمده انگشترین از انگشت خنصر امیر المؤمنین
بیرون کرده درین اشاره امارت وحی بر بشره مبارکه خیر البشر پدید آمد و جبرئیل
آمده آیه کریمه انما ولیکم الله بر حضرت نبوت پناه آورد و حسان بن ثابت الانصاری
که مداح رسول بود درین باب شعر گفتا از الجمله بیت اینست شعر فانت
الذی اعطیت وکنت راکعا ۞ فدتک نفوس القوم یا خیر راکع ۞ و در آمالی شیخ
شهید نور مرقده مسطور است که وزن حلقه انگشتری چهار مثقال و نگین اش که از
یاقوت احمر بود پنج مثقال و قیمت آن خراج مملکت شام بود و خراج شام سیصد شتر
بار نقره و چهار شتر بار طلا بود و آن انگشتری از طوق ابن حاتم بود که امیر المؤمنین
او را کشته انگشتری را بخدمت رسول آورد و آن سرور بامیر علی فرمود چنانچه
از قصه مذکوره چندکس از اکابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو گوید آنچه علی داد در
رکوع فزونست ۰ وانچه همه عمر داد حاتم طائی حکیم سنایی در حدیقه گوید پاک و
منزه از صفات ۞ همه کس گشته او بذات ۞ داده زکوة اندر صلوة ۞ الله مولانا

علی

علی قدوة الانوار شاه قاسم انوار گوید بزیر نگین تو آمد دو گیتی ۰ چه دادی بدرویش
انگشتری را فرد دیگر گوید شاها تراست مسلم کرم که کار رکوع ۰ کنند بر ان چه انگشتری
نثار انگشت و ملا عبد الرحمن جامی در هفت بند خود که در منقبت امیر گفته گهر موز
کشت انفاس مسیحا در کلام ۰ در یقیمون الصلوة آمد ترا اعزازها سلمان گوید
کر نبوت مصطفی را در الله بر کشید ۰ کشت منزل بهر اعزاز تو نص انما ۰ و رسالت
گفت علی را و اوصاف ترا ۰ در یقیمون الصلوة آمد ولایت از خدا ملا قاسم کاهی
گوید بسایل داد خاتم در نماز ان معدن احسان ۰ دلها کنیزه اش چون بود فارغ
از زر و زیور منقبت قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی
از مردمان کسی هست که بفروشد جان خود را در راه حق تعالی برای طلب رضای او ابن
کثیر در کتاب خلاف که جامع است میان کشف و کشاف و ثعلبی در تفسیر خود بروایت
عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما میآرند که آیه مذکوره در شان امیر المؤمنین نازل شده
و سبب نزول اینبود که چون رسول صلعم شب غار بحکم پروردگار هجرت نمود و امیر المؤمنین را
قایم مقام خود ساخت تا قرضی که مردم را بذمه اش بوده ادا کند و ودیعتهای
مردم را رد فرماید بنابرین امیر المؤمنین بر فراش حضرت سید المرسلین تکیه داد
و مشرکان گرد اگرد سرای همایون در آمده قصد وی نمودند خدای عز و جل وحی کرد
بجبرئیل و میکائیل که من میان شما هر دو برادری داده ام و فرمان چنانست که عمر یکی

از شما درازتر از عمر دیگری باشد پس کدام از شما زندگانی برادر را بر زندگانی
خود اختیار میکند جبرئیل گفت بار خدایا من زندگانی خود اختیار میکنم میکائیل
نیز چنین گفت خدای تعالی فرمود که ای جبرئیل و میکائیل چرا شما هم چو علی بن
ابیطالب ع نباشید که میان او و محمد عقد مواخات بسته ام و او بر فراش
محمد خواب کرده نفس خود را فدای محمد گردانیده شما هر دو بزمین روید و علی را
از مکاید دشمنان محفوظ دارید پس فرود آمده قیام نمودند جبرئیل جانب سر و
میکائیل جانب پا ایستاده تمام شب محافظت نمودند و جبرئیل میگفت بشارت
باد مر ترا ای امیر المومنین مثل تو کیست که خدای تعالی بتو مباهات میکند و ملائکه
آسمان و زمین مولف گوید آری رسول ع او را از میان اصحاب خود بجای
خود اختیار کرد که شب غار بسترش داد و بروز غدیر بر منبر و بقتال کردنش
تیغ دو سر و به بستن در و باطن کوثر و این نه بخیرات بلکه در دیده عالمیان
از آفتاب اظهر جهاد نمودنش فی الله بود و نان دادنش لوجه الله و جان دادنش ابتغاء
مرضات الله منقبت قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة
فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکسانی که صدقه میدهند
اموال خود را بشب و روز پنهان و آشکارا پس هست ایشانرا اجر نزد پروردگار
ایشان و نیست خوف و غم ایشانرا در تفسیر ثعلبی و اسباب نزول واحدی و کشاف

زمخ

زمخشری و مناقب ابن مردویه و کتاب نهج الحق و مسند احمد بن حنبل و صواعق محرقه
از عبد الله بن عباس مرویست که آیه کریمه مسطوره در شان امیر المومنین کرم الله
وجهه نازل شده زیرا که امیر در ملک خود بجز چهار درهم چیزی دیگر نداشت یک درهم
از آن در شب صدقه داد و یک درهم در روز و یک درهم در سر و یک درهم در علانیه
بعد از آن آیه الذین ینفقون اموالهم نازل شد و صاحب تفسیر حسینی در روضة الشهدا
میآورد که بعد از نزول آیه کریمه سید المرسلین پرسید از امیر المومنین که ای اخی
ترا برین تصدق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطاء صدقه را منحصر درین
چهار وجه یافته ام بامید آنکه وجهی ازین وجوه مقبول درگاه رب العالمین افتد
بنا برین التزام طریق اربعه نمودم سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات فرمود ای پور ابوطالب آنچه مقصود تو بود یافتی منقبت قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای آنکه ایمان بخدا
و رسول ع آورده اید هر گاه مناجات پیغمبر ص کنید باید که در پیش راز و مناجات
چون صدقه مقدم دارید ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که
اغنیا اکثر مناجات کردند چنانکه فقرا و اهل صفه را مجال مجالست نماند و از
اکثر مناجات و استطاله جلوس ایشان اثر ملالت و کراهت در جبین مبین خیر المرسلین
مبین و ظاهر گشت بر چه اهل عزت و صفه بودند وجه تصدق هیچ نداشتند و اغنیا

محبت دنیای دون را بر مناجات آنسرور ترجیح دادند بعد از چند روز این آیه بتوبیخ
و تقریع ایشان آمد ءأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات یعنی آیا شما
ترسیدید از آنکه در پیش راز و مناجات پیغمبر صلعم صدقه مقدم دارید ثعلبی از امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کند که گفت چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت صلعم مرا
خواند گفت تو ای دینار را یعنی چه اجتهاد میکنی که یکدینار زر صدقه دهند گفتم طاقت
آن ندارند فرمود پس چند گفتم حبه یا جو آنسرور فرمود بسیار تقلیل کردی و نیز
روایت کرده اند که امیر المؤمنین گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی است که پیش از من
هیچکس بدان آیه عمل نکرده و بعد از من کسی بدان عمل نکند و آن آیه مناجات است زیرا
که چون آیه فرود آمد در پیش من یکدینار زر بود و آنرا بده درهم چند فروختم هرگاه قصد
مناجات رسول کردمی از آن دراهم تصدق نمودمی چون دراهم تمام شد حکم آیه مناجات
منسوخ گشت بآیه ءأشفقتم أن تقدموا الآیة پس شد بغیر من که از غایت حق •
عمل بآیه بجای نشود دیگر او منقبت قوله تعالی وتعیها أذن واعیة یعنی در یابد
و فهم میکند کلمه حق و تحقیق را گوشی که شنوا و فهم کننده در صحیح ترمذی بروایت امیر
المؤمنین کرم الله وجهه و در مناقب ابن مردویه و تفسیر ثعلبی و واحدی بروایت سلمی
مسطورات که رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بدرستی که الله تعالی فرمود که من ترا
نزدیک دارم و دور نگردانم و تعلیم و تفهیم تو کنم که فهم میکنی و در یابی چون رسول صلی

علیه واله بامیر این سخن فرمود آیه مذکوره نازل شد و از مکحول مرویست که بعد از
نزول آیه مسطوره آنسرور روی بعلی بامیر کرده گفت بدرستی که درخواستم از حق
سبحانه و تعالی که أذن واعیه را گوش تو گرداند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که بعد از آن
هر کلامی شنیدم فهم کردم و یاد گرفتم منقبت قوله تعالی أفمن كان مؤمنا كمن كان
فاسقا لا يستوون یعنی حق سبحانه و تعالی بر سبیل انکار میفرماید آیا آنکس که مؤمن بود
همچون آنکسی است که فاسق بود پس ایشان برابر نخواهند بود در کشف و اسباب
نزول و بحر المناقب مسطورات که جمهور مفسرین متفق اند درین که سبب نزول آیه
کریمه مذکوره آن بود که ولید بن عقبه برادر مادر عثمان بن عفان با امیر المؤمنین کرم الله
وجهه منازعت کرد گفت اسکت فانک صبی والله انا ابسط منک لسانا و احد
سنانا یعنی خاموش باش که تو کودکی و من بجای که بزبان و سنان از تو فصیح و تیزترم از
برای تصدیق کلام امیر آیت مسطوره فرستاد و ولید مذکور در فتح مکه از خوف و هیبت
شمشیر اسلام آورده چون عثمان بر سریر خلافت نشست او را والی کوفه گردانید و
او مدام و بیت شرب خمر اشتغال نمود حتی که یکنوبت در مستی نماز بامداد را چهار رکعت
ادا نموده بعد از سلام روی بمؤمنان کرد و گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر میفزایم
که توفیق رفیق من گشته و نوبت دیگر در عین امامت قی کرد و از بوی پلید خمر فسق
ولید ظاهر گردید و بهمین علت از حکومت کوفه معزول گردید و در رقه که جانب غربی

مبثوثا

بعد اداست مردود حسان ثابت انصاری مطابق حال شور گفت شعر انزل الله الکتاب العزیز فی علی و فی الولید قرآنا فتبوأ الولید من ذاک فسقا و علی مبوأ ایمانا لیس من کان مؤمنا عرف الله کمن کان فاسقا خوانا سوف تجزی الولید خزیا و نارا و علی لا شک تجزیه جنانا فعلی تلقی لدی العرش عزا و ولید یلقی هناک هوانا معنی بیت اول نازل کرده الله تعالی کتاب عزیز را در باب مرتضی علی و در باب ولید قرآنیه بغیر لایق ان معنی بیت دوم پس مهیا شد ولید از ان فسق را و مهیا شد امیر المؤمنان ایمان را معنی بیت سیم نیست آنکس که مؤمن باشد که بشناسد خدا برابر کسی که فاسق باشد و خیانت کننده معنی بیت چهارم زود باشد که جزا داده شود ولید غم و آتش را و اجر داده شود مرتضی علی را بهشت معنی بیت پنجم پس مرتضی علی ملاقی کرده شود نزدیک عرش عزت را و ولید ملاقی کرده شود در انجا خواری را مؤلف گوید قصه شرب خمر ولید که در سنه سی ظاهر شد در اکثر تواریخ مثل اعثم کوفی و روضة الاحباب بر سبیل تفصیل نسبت مسطورات منقبت قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای آنکه پیغمبر مرسل برسان آنچه بسوی تو از پروردگار تو فرود آمده و اگر این کار نکنی همانا که رسالت و پیغامهای پروردگار خود نرسانیده باشی فرمان بجای آر که حق سبحانه ترا از گزند و بد اندیشی مردم مصون و محفوظ نگاه میدارد و در حلیة الاولیا و تفسیر ثعلبی از براء بن عازب مرویست که چون نازل شد آیه مسطوره در موضع غدیر خم که مابین مکه و

مدینه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر برآمد و فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر کرا من مولا و خداوند باشم پس علی مولا و خداوند باشد الحق عمر بن الخطاب گفت یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی مژده و بشارت باد ترا ای علی که خداوند من و جمیع مؤمن و مؤمنه شدی و حافظ ابن مردویه در مناقب از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه میآورد که گفت ما میخواندیم این آیه را در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین طور که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولا المؤمنین یعنی ای رسول برسان آنچه منزل شده بسوی تو از پروردگار تو که بتحقیق علی خداوند مؤمنانست و نیز ابن مردویه از ابن عباس و زید بن علی روایت میکند که چون الله تعالی رسول خود را امر کرد که باظهار فضل و کمال امیر مؤمنان قیام نماید و در باره وی گوید آنچه حق تعالی فرموده آنسرور گفت یا رب مدر بستی که قوم من با امور جاهلیت قریب العهدند این فرمانرا برنتابند بعد از ان منزل فیوض گذشته بطرف مکه رفت و بعد از فراغ از حج مراجعت نموده در منزل غدیر خم نزول فرمود حق سبحانه و تعالی آیه مذکوره فرستاد پس بازوی مبارک امیر المؤمنین بدست حق پرست گرفته بیرون آمد و بر منبر صعود نموده بعد از ادای توحید باری تعالی رو بسوی اصحاب بسط کرد گفت الست اولی بالمؤمنین من انفسکم یعنی آیا نیستم من بهتر ای مؤمنان از نفسهای شما گفتند یا رسول الله رب العالمین تو بجمیع وجوه از ما اولاتری آنگاه بزبان معجز بیان خود فرمودند من کنت

مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واعن من اعانه واخذل من خذله وانصر من نصره یعنی هرکرا من مولا و خداوند باشم پس علی مولا و خداوند باشد بار خدایا دوست دار کسیرا که علی را دوست دارد و دشمن دار کسیرا که علی را دشمن دارد و یاری ده اورا که علی را یاری دهد و فرو گذار کسیرا که علی را فرو گذارد راوی گوید والله بحکم این آیه کریمه و حدیث نبوی ولایت امیر المؤمنین بر گردن صحابه و سایر اهل اسلام واجب و فرض شد نظم رو از برای سر دین خویش تاج ساز ٭ زخاک پای جوانمرد وال من والاه ٭ زدل عداوت او دور دار تا نخوری ٭ زتیغ لعنت زخم عاد من عاداه ٭ و نیز در مناقب ابن مردویه از ابن هارون عبدی منقولست که گفت رای و اجتهاد من مایل برای خوارج بود تا هنگامی که از ابو سعید خدری شنیدم که میگفت بپنج چیز مردمان مامور شدند بچهار فرض بپنج عمل نمودند و ترک یکی از آنها کرده براه ضلالت افتادند مردی پرسید این پنج فرض کدام است گفت کلمه طیبه و صلوات و زکوة و حج و صوم شهر رمضان گفت کدام است آن یکی که ترک کرده اند گفت ولایت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام آنمرد گفت دوستی امیر با این پنج فرض مفروضست گفت بلی آنمرد گفت بدرستی که مردمان کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی علی علیه السلام بجا نیاورده اند ابو سعید رضی الله عنه گفت مرا چه گناه باشد مولفه سرمایه زنده کانیم حب علیست ٭ پیرایه شادمانیم حب علیست ٭ حاجی سوی کعبه رفت من سوی نجف ٭ چون کعبه جاودانیم حب علیست ٭ پروانه انوار جمال

علیم

علیم ٭ دیوانه اسرار کمال علیم ٭ از جمله انبیا نیابان بریده کنف و الله که طالب وصال علیم منقبت قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز تمام کردانیدم دین شمارا برای شما تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم مر شمارا بدین اسلام و هم در مناقب ابن مردویه از ابو سعید خدری مرویست که فرود آمد این آیه کریمه روز غدیر خم در زمانی که سید المرسلین دست امیر المؤمنین گرفته بر داشته در حین نزول گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی مولفه آنکس که بمصطفی نخستین یار است ٭ آنکس که دلش خزینه اسرار است ٭ آنکس که بجمیع مردمان سردار است ٭ سلطان دو کون حیدر کرار است ایضا یکتایی و پاکی بخدا میزیبد ٭ سلطانی عالم بقا میزیبد ٭ محبوبی او بمصطفی میزیبد ٭ شاهی جهان بمرتضی میزیبد منقبت قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله واحدی در اسباب نزول آورده که امیر المؤمنین علی و عباس و طلحه ابن شیبه افتخار کردند عباس گفت من صاحب سقایه ام یعنی آب دادن حاجیان تعلق بمن دارد و طلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام و مفتاح او بدست منست امیر المؤمنین گفت نمیدانم چه میگویید بدرستی که من پیش از همه با رسول نماز گذارده ام و منم صاحب جهاد الکفار حق سبحانه و تعالی آیه مسطوره فرستاده و تفسیر آیه کریمه چنین است که آیا

گردانید آب دادن بحاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام را همچو کسی که ایمان آورده
بخدا و روز آخرت در راه خدا جهاد کرده این صفات نزد خدای تعالی برابر نشود
و بعد از آن جهت ازدیاد بیان فرمود الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله
باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة
منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم
یعنی آنان که ایمان آورده اند و مهاجرت و جهاد کرده در راه خدای عز و جل بمالها
و نفسهای خود رتبه ایشان عظیم تر است از دیگران نزد رحمن و ایشانند فایز و رستگار
مژده رحمت میدهد پروردگار ایشان برحمتی از حضرت خود برضوان و خوشنودی و بجنات
و للذاته که ایشان را در آنجا نعیم و مقیم است و حال آنکه ایشان در آن جنات همیشه باشند
بدرستی که نزد الله تعالی مزد بزرگ حاصل است و اعدی بعد از بیان ایراد آیات مذکور
گفت الله سبحانه مرتضی علی علیه السلام را در دعوی خود صادق کرد و برای او و بایمان
او بایمان و مهاجرت گواهی داد و مراو را تزکیه نمود و ستود و منزلت او رفیع و بلند
گردانید بسبب آنکه در شان او فرود آورد و رتبه اش بجایی رسانید که بعد از نبی
غیر او هیچکس باین رتبه نرسد منقبت قوله تعالی انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی حضرت الوهیت با ابراهیم ع خطاب میکند و بر سبیل اصطفا
و امتنان میفرماید بدرستی که من ترا امام انام و سابق خلایق گردانیدم ابراهیم ع از

حضرت

حضرت چون مسئلت نمود که فرزندان و ذریه مرا امام چنین گردان حق تعالی
فرمود عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمیرسد با آن فرزندان تو که بت
پرست باشند و ستمگر را از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کنند که سید المرسلین ع
در شان نزول این آیه فرمود که دعوت و مسئلت ابراهیم ع که اهل ذریت کرده
منتهی شده و با من و علی رسید که هرگز هیچ یکی پیش بت سجده نکرده بنابر این حق سبحانه
و تعالی مرا پیغمبر مرسل کرد و علی را وصی من منقبت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای آنان که ایمان آورده اید در راه خدا هم
پرهیزکار شوید و همراه راستگویان باشید ابن مردویه و اخطب الخطبای
خوارزم در مناقب خود بروایت ابن عباس رضی الله عنهما میآرند که گفت
کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با امیر و اصحاب او و بحکم حدیث نبوی کاینات
از صادقان امیر المومنین و اصحاب علی اصحاب او بیند بیت سر حلقه اولیا علی
ولی است ◦ شاهنشه اصفیا علی ولی است منقبت قوله تعالی انما انت منذر و لکل
قوم هاد یعنی ای محمد تو جز بیم کننده نیستی و هر قومی را هادی و راهنمایی هست
محدث حنبلی در مسند و شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب
خود از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کنند روایت حنبلی اینست که چون آیه مذکور
نازل شد انحضرت دست بر سینه خود نهاده فرمود منذر و بیم دهنده منم و هدایت

خود نبوی دوش مرتضی علی اشاره کرده گفت تویی یا علی هادی و راهنمای
خلق و بعد از من بسبب تو خلق راه یابند و در روایت فردوس الاخبار آمده است که
چون آیه مذکوره نازل شد رسول صلعم فرمود منم منذر و علی است هادی و بواسطه تو
ای علی هدایت یابند اهل هدایت نه بواسطه غیر تو و بروایت ابن مردویه آمده است
که آنسرور صلی الله علیه و آله انما انت منذر خواند و دست حق پرست خود را بسینه
مبارک خود فرمود و لکل قوم هاد خواند و دست خود را بر کتف علی کرد و گفت
راه یافته گان بعد از من بسبب تو راه یابند مولفه اگر تمام جهان دشمن است
بیت عمیم ۞ که دوستی ره صدق با خدا دارم ۞ اگرچه موی بمو عاصی و گنه
کارم ۞ ولی چه غم که شفیع چو مصطفی دارم ۞ مرا بحشر کسی نیست جز شفیعی ۞
که رهنما بره حق چو مرتضی دارم منقبت قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن و
عمل صالحا ثم اهتدی در صواعق محرقه از امام جعفر صادق علیه السلام ثابت شده
که مراد از ثم اهتدی پیروی اهل بیت است و در مسند احمد بن حنبل و کتاب شفا و
دستور الحقایق و هدایة السعدا از امیر المومنین علی علیه السلام روایت که گفت پیغمبر
سرور گرفت دست حسنین را و فرمود من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما
و کان معی فی درجتی یوم القیمة یعنی هر که دوست دارد مرا و این هر دو پسر مرا
و مادر اینها را باشد با من در درجه من در روز قیامت و بعضی برآنند که مراد

ان

ان کان معی فی درجتی معیت قرب و شهود است و بعضی معیت مکان و منزلت
با قرب و شهود گفته اند بحکم من احب قوما فهو منهم منقبت قوله تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا هم در صواعق محرقه بیاورده که جمهور
مفسرین بر آنند که آیه مذکوره در شان علی مرتضی علیه السلام و سیدة النساء و حسنین
نازل شده و از ام سلمه رضی الله عنه مرویست که بعد از نزول آیه مذکوره آنسرور
صلی الله علیه و آله چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی اذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بار خدایا اینها اهل بیت و خاصه منند دور گردان
از ایشان رجس را و پاک گردان ایشانرا پاک گردنی و بروایتی فرمود الا من
اذی قرابتی فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله یعنی دانا و آگاه باشید که
هر که ایذا کند اهل بیت مرا پس بتحقیق ایذا کرده است مرا و هر که ایذا کند مرا به
تحقیق که ایذا کرده باشد خدا را و بروایت دیگر فرموده و الذی نفسی بیده لا
یومن عبد بی حتی یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ذوی القربی یعنی قسم بآنکه جان من
بید قدرت اوست که ایمان نیارد بنده تا دوست ندارد مرا و دوست ندارد مرا
تا دوست ندارد اهل بیت مرا و در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از عایشه مرویست
و تفسیر ثعلبی و فصل الخطاب از ابن عباس و مقاتل مرویست که بعد از نزول آیه
انما یرید الله آنسرور چادری از موی سیاه با خود داشت که امیر المومنین علی و

فاطمه زهرا و حسنین آمدند و آن سرا در زیر آن چادر کشید، آیهٔ مذکوره را
قرائت نمود منقبت قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین یعنی در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از سعد وقاص
مرویست که گفت چون آیهٔ کریمه مسطوره نازل شد سید انبیاء مرتضی علی و فاطمه
و حسنین را طلب کرد زیرا که رسول صلعم بعد از نزول آیه هنگام مباهله در یک پهلو
امام حسن و پهلوی دیگر امام حسین و پیش رو مرتضی علی علیه السلم و پس پشت حضرت
فاطمه را جای داد پس دانسته شد که حق سبحانه و تعالی مرتضی علی را نفس پیغمبر صلعم
و اولاد و ذریه او را ابناء و آنحضرت یاد فرمود منقبت قوله تعالی ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی
بدرستی که الله تعالی و ملائکه صلوات میفرستند بر نبی ای آنانکه ایمان آورده اید
سلام و صلوات بفرستید بر نبی هم در صواعق محرقه از کعب مرویست که بعد از
نزول آیهٔ مذکوره صحابه گفتند یا رسول الله تعلیم کن ما را که چگونه سلام و صلوات
فرستیم بر تو فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بروایت حاکم آنکه
پرسیدند از رسول صلی الله علیه و آله چگونه صلوات فرستیم بر تو و اهل بیت تو
فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد راوی گوید بنا بر سؤال صحابه جواب

اول

رسول صلی الله علیه و آله بموجب نص قطعی دلیل ظاهر است بر آنکه امر بصلوات
بر اهل بیت و بقیه آل مراد است منقولست که یکی از صحابه و علی آل محمد گفت آن
سرور گفت من فارق بینی و بین آلی بعلی فلیس من امتی منقبت قوله تعالی سلام
علی آل یس هم در صواعق محرقه مسطور است که بتحقیق نقل کرده اند جماعت مفسران
از ابن عباس که مراد از آیهٔ مذکوره سلام بر آل محمد است و بعضی بر آنند که مراد
الیاس نیز آمده چنانکه میکال و میکائیل اما قول اول اصح است منقبت قوله تعالی و ما
کان الله لیعذبهم و انت فیهم یعنی نکرده است الله تعالی عذاب بر ایشان که تو در ایشان
باشی هم در صواعق محرقه میآورد که مراد از انت فیهم اهل بیت اند و اهل بیت
امان اند مر اهل زمین را چنانکه آنسرور فرموده که النجوم امان لاهل السماء و اهل
بیتی امان لامتی یعنی چنانکه اهل السماء بوجود نجوم قایمند هم چنین اهل زمین
بوجود اهل بیت من قایمند یعنی قایم بودن دنیا بوجود اهل بیت علیهم السلام
وابسته است منقبت قوله تعالی و لسوف یعطیک فترضی یعنی حق سبحانه و تعالی بحبیب خود
ربک صح
وعده احسان میکند و میفرماید که عطا خواهد کرد هر آینه ترا ای محمد پروردگار
تو آنقدر که راضی شوی هم در صواعق مسطور است که قرطبی از ابن عباس رضی الله
قرطبی
عنه روایت کنند که گفت رسول صلعم وعده کرده است بمن پروردگار من اینکه هر کس
اقرار کند بتوحید خدای عز و جل و نبوت من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که

اینان اهل بیت منند هرانیه او را عذاب کرده نشود در روز قیامت منقبت قوله تعالی
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستیکه ایمان آورده اند
وعمل صالح کرده اند زود باشد که حضرت رحمن خلق کند برای ایشان محبت در مناقب
خطیب خوارزم از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که آیه در شان امیر المؤمنین ع
نازل شده که رب العالمین برای او در دلهای مؤمنان محبت و مودت آفریده وابن
مردویه در مناقب خود از براء بن عازب آورده که رسول صلی الله علیه وآله با امیر
گفت یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی عندک ودا واجعل لی فی صدور
المؤمنین مودة فنزلت هذه الآیة یعنی ای علی بگوی بار خدایا بگردان برای من
عهد و مودت و محبت نزد خود و بیافرین برای من در سینههای مؤمنان مودتی
پس نازل شد این آیه منقبت قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامت فرمان
آید که خلایق را ایستاده کنید بدرستیکه پرسیده خواهند شد در مناقب ابن مردویه
از ابن عباس و در مسند احمد حنبل از ابو سعید خدری منقولست که از خلایق پرسیده
خواهد شد دوستی علی بن ابی طالب ع و در فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست
که رسول صلعم فرمود معنی قول حق تعالی لیسئلونک عن الاقرار بولایة علی بن ابی طالب
لمؤلفه از کتب احادیث بنظر آمده که جمیع انبیا در لیلة المعراج بصاحب قاب قوسین
و سید الثقلین گفتند ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت لا اله الا الله واقرار

کردن

کردن بنبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب ع منقبت قوله تعالی ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة در مناقب ابن مردویه و خطیب خوارزم
از زید بن شراحیل انصاری که کاتب امیر المؤمنین بود مرویست که شنیدم از
مرتضی علی ع میگفت رسول امین میفرمود در حالتیکه او را تکیه داده بودم بر سینه
خود آیا نشنیده یا اخی قول خدای تعالی را که فرموده بدرستیکه آنانکه ایمان آورده
وعمل صالح کردند آن گروه بهترین مخلوقاتند آن تویی و محبان تو و وعده
گاه من و شما حوض کوثر است و هنگامی که امتم برای محاسبه بزانو در آیند خوانده
میشوید و حال آنکه پیشانی و دست و پای شما نورانی باشد و خطیب خوارزم اورده
و دیگر جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آورده که گفت نزدیک پیغمبر صلی الله
علیه وآله از صحابه کبار بودند که مرتضی علی علیه السلام آمده فرمود بدرستیکه برادر من
بسوی شما آمد بعد از آن دست بر کعبه زده گفت بحق آنکه جان من بید قدرت
اوست که این و محبان این رستگارانند در روز قیامت و نخستین شماست در ایمان
آوردن بخدا و بیشترین شما در وفا کردن بعهد و پیمان خدا و بهترین شما در قیام
نمودن بفرمان خدا و عادلترین شما در حق رعیت و نیکوترین نزد حق از روی
افزونی و مرتبت جابر گوید بعد از نزول آیه مذکوره هرگاه مرتضی علی آمدی اصحاب
رسول گفتندی جاء خیر البریة آمد بهترین مخلوقات قطعه گر بپرسد کسی که علی را

نظیر هست ٭ با او بگو که آب سبو یگلاب نیست ٭ در نزد کبریا بجز از ختم انبیا ٭
کس را مقام منزلت بوتراب نیست منقبت ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنات و جوی روانند
در نشیمن صدق نزد پادشاه بسیار قدرت در مناقب ابن مردویه از جابر انصاری
مرویست که نزد رسول صلعم اصحاب او یاد جنت کردند فرمود بدرستیکه اول اهل
جنت از روی دخول علی بن ابیطالب است ابو دجانه انصاری گفت یا رسول الله
تو بما خبر دادی که جنت بر انبیا حرام است تا آنکه من بجنت بگذرم و حرام است
بر جمیع امم تا امت من بگذرد و فرمود بلی اما ندانسته که خدای تعالی را لوائیست
از نور و عمودی از یاقوت که بر آن نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
و آل محمد خیر البریة و صاحب لوا امام قیامت علی بن ابیطالب است جابر گوید چون
بنزد ولی را بدین منقبت شاد کرد مرتضی علی علیه السلام گفت ستایش مر خدای
را که ما را بطفیل تو مکرم و مشرف گردانید انس رو فرمود یا رب باد ترا
ای علی هیچ بنده محبت تو نسبت بخود نکند و بمودت تو محقق نشود مگر حق سبحانه و تعالی
او را همراه ما برانگیزد در روز قیامت الخ این آیت خواند فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر و در مناقب خطیب هم از جابر مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
مرتضی علی علیه السلام گفت هر کس ترا دوست داشت و بتو تولا کرد حق عز و جل

اورا

او را همراه ما در منزل ما آرام دهد بعد از این آیه مذکوره تلاوت نمود للمؤلف
تا چند خراب همچو خاشاک و خسی ٭ وز فرط هوس بهر طرف چون مگسی ٭
گر قرب اله خواهی ای یک راه ٭ رو دوستی علی گزین تا برسی منقبت
قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم در مناقب
خطیب و کشف الغمه از ابن عباس مرویست که معنی این آیه کریمه از رسول صلی الله
علیه و آله پرسیدم فرمود جبرئیل بمن آمد و گفت آن علیست و محبان او که
سابقان و پیشروان اند بجنت و مقربانند نزد خدا جهت کرامتی که ایشان راست
منقبت قوله تعالی ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی بتحقیق
آنان که بقیامت ایمان نمی آرند از راه راست برکنار اند محدث حنبلی گوید از صراط
محمد و آل محمد مراد است و ابن مردویه از امیر المؤمنین روایت میکند که گفت
آنان که بهره ندارند از ایمان برکنار اند از ولایت ما که صراط مستقیم عبارت از
ولایت و محبت اهل بیت است منقبت قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی یعنی بگو ای محمد بامت خود اینکه من شما را از ظلمت کفر برآورده بنور اسلام
مشرف ساختم اجر این نمیخواهم مگر دوستی اهل بیت در تفسیر مدارک و فصل الخطاب
و هدایة السعدا و کشف الغمه مسطور است که بعد از نزول آیه کریمه از خاتم انبیا علیه
افضل الصلوات پرسیدم الجماعت کیستند که محبت و مودت ایشان بر خلایق واجب شده

از برای تاکید سه نوبت گفت علیست و فاطمه و امام حسن و امام حسین منقبت قوله
تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بگو ای محمد بسنده است
حق تعالی در گواه بودن میان من و شما و آنکس که نزد اوست علم کتاب محدث
حنبلی از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کند که گفت نزد کسی که علم کتابست
آنکس علیست انا مدینة العلم وعلی بابها علی بن ابیطالبست و ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله
ابن سلام که دانشمند قوم یهود بود و آخر بشرف اسلام مشرف شده روایت
کند که گفت من از رسول صلی الله علیه واله پرسیدم که کیست آنکس که نزد اوست علم کتاب
بکلمه حصر فرمود نیست آنکس بجز علی ترجمه منظومه از پیمبر سوال کردم کی که بگو نزد کیست
علم کتاب در جواب از ره صوابش گفت نیست او بجز علی نکو دریاب منقبت
قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی یعنی حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بستاره زهره و میفرماید بحق آن
ستاره که فرو افتاد که صاحب شما گمراه نشد و از سر هوا و هوس نطق نمیکند
و نیست نطق او بجز وحی ابن مغازلی روایت کند از ابن عباس که گفت با طایفه
از جوانان قریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه واله وسلم میان ما
بود که ستاره فرود آمد آنسرور فرمود این ستاره در منزل هر کس افتاد وصی من
اوست الجماعت برخواسته دیدند که در منزل فیوض نازل امیر المومنین افتاد از

فرطه

فرطه جهالت با آنسرور گفتند تو بسبب محبت علی گمراه شده از اینجهت آیه کریمه والنجم
نازل شد و در مناقب ابن مردویه از ناحیه غزنی مرویست که گفت چون رسول صلی الله
علیه واله سد ابوابی که در مسجد بود امر کرد اینمعنی بر صحابه شاق بود یکی گفته
عباس و ابوبکر و عمر و عثمان وغیره را بیرون کرد و بجای خود ابن عم خود را آرام
داد و دیگری در تعظیم و رفع منزلت او تقصیر نمیکند چون آنسرور دانست که اینمعنی
بر صحابه دشوار آمده صلوات جامع خواند چون جمیع صحابه جمع آمدند بر منبر برآمده
بعد از فراغ خطبه بزبان معجز بیان فرمود ایمردمان نه من درها را بسته شما را
از مسجد بیرون کرده ام و نه علی را در جای خود آرام داده ام الخ آیه والنجم
اذا هوی خواند یعنی هرچه نطق میکنم آنهمه از قبل وحی است نه از هوا و هوس منقبت
قوله تعالی ان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین یعنی بدرستیکه خدایتعالی ناصر پیغمبر است
و جبرئیل و مومنان هم و در مسند احمد بن حنبل از مجاهد و در تحفه و مشارق از ام
عاص و در مناقب از ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس مرویست که شنیدم
از مصطفی علیه الصلوات والسلام که میفرمود صالح المومنین علی بن ابیطالبست منقبت
قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم
یعنی روزی که حق تعالی خوار نکند رسول خود را و آنانرا که ایمان آورده اند باو
نور ایشان روانه میشود در پیش ایشان و دست راست ایشان محدث حنبلی آورده

که نازل شد این در شان امیر و محبان او و ابن مردویه از ابن عباس روایت کند
که گفت اول کسی که از حلل و حلل بهشت کسوت یابد ابراهیم علیه السلام بود از جهت دوستی او
با خدای عز و جل الکی (?) محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از جهت آنکه برگزیده خداست بعد از آن
علی علیه السلام در آورده شود میان ایشان بسوی جنت پس گفت مراد از والذین
آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم علیست کرم الله وجهه و اصحاب او رضی الله عنهم
منقبت قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به ابن مردویه از مجاهد و محدثین
حنبلی از امام محمد باقر علیه السلام آورده که الذی جاء بالصدق محمد است و صدق به علی
منقبت قوله تعالی یوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا یعنی یاد کن
روزی را که در آن روز شکافته شود آسمان بسبب ابر سفیدی که بالای هفتم طبقه است
و غلظ او برابر همه سموات است و او گران تر است از همه آسمانها و خدای تعالی امروز
بقدرت کامله خود نگاه میدارد در روز قیامت او را با آسمانها افکند و ابر آسمان
که رسد آن آسمان را شکافته گرداند در تفسیر حافظ و تفسیر علی بن ابراهیم از ابی عبدالله
مرویست که گفت آن غمامی که آسمانها بشکافد امیر المؤمنین علیست علیه السلام زیرا که مظهر
العجایب و مظهر الغرایب است چنانکه در دنیا امور عجیبه و غریبه بظهور رسانیده در
آخرت نیز رساند منقبت قوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
یعنی از جمله کسانی که آفریدیم امتی و جماعتی هستند که خلق را راه راست مینمایند

بحق

بحق و هدایت میکنند و بتوفیق حق از راه باطل عدول مینمایند و ایشان یاری حق
طریق عدل میورزند در کتاب المناقب و مناقب ابن مردویه مسطورست که زاذان
رضی الله عنه روایت میکند از مرتضی علی که گفت تفترق هذه الامة علی ثلاث
وسبعین فرقة اثنان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین قال الله
تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وهم انا و شیعتی یعنی این امت
بهفتاد و سه فرقه میشوند هفتاد و دو در دوزخ میروند و یکی در جنت و این گروه که
حق تعالی در شان ایشان آیه مسطوره میفرماید آن فرقه منم و محبان من للمؤلف ایکه
از دل طالب حق گشته ، آفتاب اوج مطلق گشته ، دوستی مهر علی را برساز ،
نفس دون را پای در زنجیر ساز ، مهر حیدر چشم دل بینا کند ، مهر حیدر قطره را
دریا کند ، مهر حیدر گر نباشد راهبر ، میرود بیچاره ره رو در سقر ،
مهر حیدر مایه ایمان بود ، مهر حیدر زنده گی جان بود ، گشته از مهر علی
روشن دلم ، هست از مهرش منور محفلم ، گوهر من آمد از مهر علی ، دارم
امید ولایت زان ولی ، بنده حیدر ز جان و دل شدم ، زان بنور ذات
حق واصل شدم ، دست من دامان حیدر روز حشر ، نام پاکش بر زبانم
روز حشر منقبت قوله تعالی وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان
یعنی صنوان دو سه درخت خرما گویند که از یک بیخ دمیده باشد و در بحر

المناقب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که از رسول صلی الله علیه واله
شنیدم که بعلی بن ابیطالب میفرمود الناس من اشجار شتی وانا وانت من
شجرة واحدة ثم قرأ الآیة یعنی مردمان در جهان از درختان گوناگونند
ومن وتو از یک درختیم بعد از ان آیه مسطوره برخواند منقبت قوله تعالی ان
الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
یعنی بدرستی که الله تعالی داخل میکند انکسانرا که ایمان آوردند وعمل نیک
کردند بجنتها که روانه میشود زیر ان جویهای ابن مردویه از مجاهد رضی الله
عنه روایت کند که گفت آیه مسطوره در شان مرتضی علی علیه السلام وحمزه وعبیده
نازل شد در زمانی که با عتبه وشیبه مبارزت کردند ودر شان کفار خوار
این آیه نازل شد قوله تعالی فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من النار عذاب
الحق یعنی پس انانکه کافر شدند برای ایشان جامها از آتش بریده شد
تا عذاب ایشان در آتش صعب باشد منقبت قوله تعالی فاما نذهبن بک فانا
منهم منتقمون یعنی حق سبحانه وتعالی با سید انبیا میفرماید که اگر ترا
بعالم بقا خواهیم برد لیکن از ایشان یعنی از منافقان انتقام میستانیم
در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری ودر مناقب ابن مردویه
واز ابن عباس مرویست که این آیه در شان امیر المومنین ع نازل شد زیرا

که رسول ص

که رسول ص فرمود او بعد از من از بیعت شکنان وظالمان داد میستاند
منقبت قوله تعالی والرکعوا مع الراکعین یعنی نمازگذاران ورکوع کنندگان
محدث حنبلی وابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کند که گفت این
آیه کریمه خاصه در شان محمد مصطفی ص وعلی مرتضی ع نازل شد زیرا که ایشان
اول با هم نماز ورکوع کرده اند منقبت قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من
الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی در روز قیامت انانکه ایمان
آورده اند از ایشان بهر حال کافران میخندند وبر سریرهای آراسته نشسته نظر
میکنند خطیب خوارزم در مناقب آورده که امیر المومنین علی ع با نفری چند از اصحاب
عالیجناب خود بسوی رسول ص میآمد پس ابو جهل وولید بن مغیره وعاص بن وایل
وچندی دیگر از مشرکان بر ایشان خندیدند بنا بر این حق سبحانه وتعالی آیه مسطوره
فرستاد ولمولفه ای ساقی تشنگان ابرار ⁂ وی مبدء اعلی سلاسل ⁂ هر کس که
بسینه کینه ات داشت ⁂ با بغض ترا بجا ظرف دل ⁂ با ضربه زده به بند کانت ⁂
دوزخ بود مقام ومنزل ⁂ وانکس که بحب تو بجا شد ⁂ لطف تو همیشه باد شامل ⁂
منقبت قوله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الی
آخره یعنی بتحقیق راضی شد الله تعالی در ان حین که بیعت میکردند با تو ای محمد ص
در زیر درخت خطیب خوارزم از جابر ابن عبد الله انصاری روایت میکند

که این کریمه در شان اهل حدیبیه نازل شده و در آن روز هزار و چهار صد نفر
بودیم آن سرور با فرمود امروز شمایید بهترین اهل زمین و ما همه بیعت
کردیم زیر شجره بر مرگ یعنی کشته شویم از دشمن رو نگردانیم اما و الله که احق
و اولی در این مردمان باین آیه امیر المؤمنین علیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده
و اثابهم فتحا قریبا یعنی مژده باد بایشان از فتح نزدیک که فتح خیبرست و آن
بدست امیر بود منقبت قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین
یعنی ای پیغمبر بس است ترا الله تعالی و آنانکه اتباع تو کردند از مؤمنان در نظاره
و یاری کردن محدث حنبلی گوید جمیع مفسران متفق اند بر آنکه مراد از من اتبعک
علی بن ابیطالب است منقبت قوله تع والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم
الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنکسانی که ایمان
بخدا و پیغمبر آورده اند ایشان صدیقان و شهدا اند و ایشانرا مزد و نور حاصل است
محدث حنبلی گوید آیه مسطوره در شان امیر المؤمنین ع نازل شده زیرا که اول کسی که تصدیق
رسالت پیغمبر نمود او بود و تمام عمر فی سبیل الله در جهاد بگذرانید و آخر بدرجه
شهادت فایض گشت منقبت قوله تعالی و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا
عزیزا حافظ ابن مردویه در مناقب خود از ابن مسعود آورده که ما این آیه را
در زمان با برکات رسول صلعم چنین قرائت مینمودیم که و کفی الله المؤمنین القتال

بعلی

بعلی و کان الله قویا عزیزا یعنی الله تعالی بسند گردانید مؤمنانرا ملکه وا رهانید
ایشانرا بواسطه علی ع از جنگ و قتال کردن با عمرو بن عبدود و هست الله تعالی
قوی و غالب و حکایت این مفصل در سوره احزاب مذکور است مؤلف گوید که حدیث
لضربة علی یوم الاحزاب خیر من عبادة الثقلین بعد از آن جنگ امیر المؤمنین ع
با عمرو بن عبدود واقع شد منقبت قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الاخرین
یعنی حق سبحانه و تع حکایت از ابراهیم ع که گفت برای من لسان نیکو در آخرین
زمان بیافرین در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر ع مرویست که لسان صدق
علی ع است ولایت او بر ابراهیم ع معروض شد ابراهیم گفت بار خدایا علی را
از ذریه من گردان حق سبحانه و تعالی ملتمس او را مبذول گردانید خواهش او
بفعل آمد منقبت قوله تع یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و الرسول اذا دعاکم
لما یحییکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول او کنید هرگاه
که خوانند شما را بچیزی که زنده کند شما را در مناقب ابن مردویه هم از امام
محمد باقر ع مرویست که مراد از دعاکم لما یحییکم ولایت علی ابن ابیطالب است ع
بخوانند شما را بولایت علی ولی منقبت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اطاعت
کنید خدا و رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را در مناقب ابن مردویه از

امام جعفر صادق ع مرویست که امیر المؤمنین علی ع اولی الامر است یا جماعت
و سایر حکام به تبعیت و در تفسیر فخر رازی میآرد که مفسرین در اولی الامر
دو قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امرا اند زمره گفته اند علما از
امام جعفر صادق ع منقولست که مراد ائمه اثنی عشر اند که حق تعالی اطاعت ایشان را
قرین طاعت خود و رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق تعالی امر کرده اند اطاعت
احدی را علی الاطلاق تا ثابت نشود عصمت او و دانند که ظاهر او مثل باطن او است
دایمی بود از غلط و سهو و این صفات حاصل نیست در امرا و علما پس متعین
این ائمه هدی باشند و در کشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که گفت
چون آیه مذکوره نازل شد گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول را میدانیم پس اولی الامر
چه کسانند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین کرده بطاعت خود و رسول خود ان
سرور فرمود خلفای منند بعد از من اول ایشان علیست و بعد از وی حسن
و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی که معروفست در توریة بباقر و زود باشد
که دریابی او را ای جابر پس هرگاه ببینی او را سلام من برسان دیگر جعفر دیگر
موسی بن جعفر دیگر علی بن موسی دیگر محمد بن علی دیگر علی بن محمد دیگر حسن بن علی
و دیگر همنام من و همکنیت من حجة الله فی ارضه محمد بن الحسن که فتح کند حق سبحانه
و تعالی بر دست او مشارق و مغارب ارض و او غایب شود از شیعه و اولیای خود غایب

گوید

گوید گفتم یا رسول الله آیا باشد شیعه او را انتفاعی باو از در غیبت او فرمود که حق
آنکه مرا براستی بخلق فرستاد که ایشان مستفیض گردند بنور او و منتفع شوند بولایت
مستفیض
او در غیبت او ای جابر این راز مکنون سر الهی و مخزن علم نا متناهی اوست
باید که مخفی داری از نامحرمان پس این دلالات و روایات مؤید آنست که
مراد از اولی الامر ائمه هدی اند که امامت و عصمت ایشان ثابتست و اتفاق
جمیع امتست بر علو رتبت و عدالت ایشان منقبت قوله تعالی فلعلک تارک
بعض ما یوحی الیک و ضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء
معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل یعنی مگر تو ترک کنند بعض
امور یا وحی را و دل تنگی بسبب گفتن منافقان که چرا از آسمان گنج فرو فرستاده
نشد بر محمد یا خود فرشته از آسمان همراه نیامد تو ای محمد بجز نذیر و پند دهنده
نیستی و حضرت بر همه شیء کار فرما و در تفسیر علی بن ابراهیم و علی بن موسی و فخر
رازی و مناقب ابن مردویه از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که مصطفی ص
با مرتضی علی گفت که ای برادر بدرستی که من از خدای عز و جل درخواستم که میان
من و تو موالات و محبت اندازد خواهش من بفعل آمد و مسئلت نمودم که میان من و
تو مواخات کند آن مسئول نیز مبذول شد و التماس کردم که ترا وصی من کند چنان
کرد پس مردی از منافقان تو در غیبت گفت والله یک صاع از خرما که در شک

کهنه باشد بهتر است از آنکه محمد از پروردگار خود مسئلت نمود چرا درخواست
نکرد فرشته از حق سبحانه و تعالی که معاونت و معاضدت او کند بر دشمن یا گنجی
که بدان استعانت نماید بر فقر و فاقه و شدت و احتیاج بنا بر این حق سبحانه و تعالی
این آیه مسطور فرستاد منقبت قوله تعالی وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ
مِنْهُ يَصِدُّونَ یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل کردیم دیدیم که قوم
تو ای محمد از آن ضرب المثل اعراض میکنند از امیر المومنین ع مرویست که
آنسرور صلعم با من گفت بدرستیکه در تو ای علی مثلی و داستانیست از عیسی ع چه عیسی را
قومی دوست داشتند و در محبت او هلاک شدند یعنی ابن الله گفتند و قومی داشتند
در دشمنی او هلاک شدند پس منافقان در غیبت گفتند رسول راضی نشد برای علی
بهیچ مثلی و داستانی بغیر از عیسی لاجرم این آیه کریمه نازل شد منقبت قوله تعالی
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ یعنی بیرون کشیدیم آنچه
در سینههای اهل جنت بود از کینه و صفات ذمیمه در آنحال برادرانند که بر سریرها
نشسته روها بروهای یکدیگر دارند از ابو هریره مرویست که مرتضی ع گفت که
ای رسول خدا کدام یک دوستر نزد تو من یا فاطمه آنسرور صلعم فرمود فاطمه نزد من
دوست تر است از تو و تو عزیزتری از وی یا اخی میبینم ترا بر حوض کوثر ایستاده
مردم شقی را از حوالی حوض دور میکنی بدرستیکه بران حوض ابریقهاست بعدد

ستارهای

ستارهای آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و عقیل در جنت باشید
بر سریرها نشسته روها بروی یکدیگر و تو همراه من باشی و دلهای تو نیز باهم چنین در
جنت باشند بعد از آن آیه کریمه اخوانا علی سرر متقابلین قرائت نموده گفت
نظر نمیکند هیچ یک از ایشان در قفای صاحب خود یعنی همه در مشاهده جمال کمال
حقانی خواهند مستغرق بود منقبت قوله تعالی طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ محمد سیرین گفت
درختیست در جنت و اصل و بیخ آن در حجره علی بن ابیطالبست و در جنت حجره
نیست که شاخی از شاخهای آن درخت در او نباشد منقبت قوله تعالی وَنَادَى أَصْحَابُ
الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ یعنی ندا کنند اهل اعراف مردمانی که ایشانرا
بسیما و نشان میشناسند و اعراف کوهیست مشرف بر جنت از امیر المومنین ع مرویست
که ماییم اصحاب اعراف هر کرا بشناسیم داخل جنت کنیم منقبت قوله تعالی ثُمَّ أَوْرَثْنَا
الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا یعنی بعد از آن بمیراث دادیم کتاب را بکسانی
که برگزیدیم از بندگان خود امیر المومنین ع فرمود بحق اولئک ماییم آن گروه
منقبت قوله تعالی حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ از ابی
رافع مرویست که این آیه کریمه در شان امیر المومنین ع نازل شده زیرا که امیرا
رسول با چند نفر بطلب ابو سفیان فرستاد اعرابی از بنی خزاعه ایشانرا دیده
گفت بدرستیکه قوم ابو سفیان و اتباع او اسباب جنگ از بهر شما جمع کرده اند ای

كفت حسبنا الله ونعم الوكيل منقبت قوله تعالى ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك
عنها مبعدون يعنى بدرستى كه انكسانى كه سابقه نيكويى بهما حاصلست ايشانرا
ازما ان كروه از جهنم دور كرده شده اند از نعمان بشير مرويست كه ايه مسطور است
درشان مرتضى على كرم الله وجهه نازل شده زيرا كه امير شبى اين ايت تلاوة كرده
كفت كه من از انكسانيم كه سابقه حسنى ايشانرا حاصلست وچون اقامت صلوات
كفتند نماز برخواست وميخواند لا يسمعون حسيسها يعنى نمى شنوند بانك آتش را
تا انكه ايشانرا سابقه حسنى حاصلست منقبت قوله تعالى فاذن مؤذن بينهم ان
لعنة الله على الكافرين الذين اتخذوا دينهم لهوا ولعبا يعنى آگاه كردانيد ميان
مردمانرا كه بتحقيق لعنت خداى باد بر كافرانى كه دين خود بلهو ولعب فرا كرفته اند
از امام محمد باقر عم مرويست كه اين آكاه كننده امير المؤمنين عليست منقبت
قوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها يعنى هر كه روز قيامت با حسنه
ونيكويى آمده اورا ده چندان ثواب وجزا خواهد بود مرتضى على فرمود
الحسنة حبنا والسيئة بغضنا يعنى نيكويى محبت ماست وبدى دشمنى ما
اهلبيت بادى كويد نظم درخانه كعبه كر بود منزل تو ۞ وز زمزم اكر سرشته باشد
كل تو ۞ كر مهر على نباشد اندر دل تو ۞ مسكين تو وسعيهاى بى حاصل تو منقبت
قوله تعالى من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون ومن

ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار هر كرا در قيامت به نيكويى آمد پس
اورا بهترين ازان ثوابست وانانكه بدين صفت موصوف اند از ترس انروز
ايمن اند وهر كه ببدى آمد در دوزخ بروى درافتد امير المؤمنين على كرم الله
وجهه فرمود الحسنة حب اهل البيت والسيئة بغضنا من جاء بها اكبه الله
على وجهه فى النار يعنى حسنه محبت ماست كه اهلبيت رسوليم وسيئه بغض ما هر كه
باين آمد حقسبحانه وتعالى اورا در آتش بروى در افكند نظم هست از مهر دوستى
على ۞ جنت خلد وشربت كوثر ۞ كر نبودى زمهر اعدايش ۞ نافريدى خداى نار
سقر ۞ دوستى عليست الحسنات ۞ كه ندارد ز سيئات خطر ۞ دشمنى عليست
سيئة ۞ كه همه حسنه هست باوى شر منقبت قوله تعالى والذين يؤذون المؤمنين
والمؤمنات بغير ما اكتسبوا يعنى مقاتل ابن سليمان كفت اين ايه كريمه درشان
امير المؤمنين نازل شده زيرا كه نفرى چند از اهل نفاق اتفاق نموده ايذاى امير
ميكردند وبروى دروغ مى بستند منقبت قوله تعالى وشاقوا الرسول من بعد
ما تبين لهم الهدى يعنى مخالفت رسول كردند بعد از انكه ظاهر شد ايشانرا راه هدايت
واز امام محمد باقر عم مرويست كه كفت شاقوا الرسول فى امر على يعنى مخالفت مصطفى
كردند در كار مرتضى على كرم الله وجهه منقبت قوله تعالى واذان من الله ورسوله
الى الناس يوم الحج الاكبر يعنى اعلام وآكاه كردند حاصل شد از خدايتعالى

ورسول او بسوى مردمان روز حج اكبر كه خداى ورسول خدا بيزارند از
از مشركان ابن مردويه در مناقب كويد جمهور مفسرين متفق اند كه اين آكاه كردن
اشارتست بانكه امير المؤمنين على آكاه كردانيد بان چهل آيه كه خواند از سوره
برائت واين واقعه چنان بود كه محمد مصطفى صلعم سوره مذكور را بدست ابو بكر داده
بسوى مكه معظمه فرستاد كه بر كافران بخواند بعد از سه روز مرتضى على را شتر خود
داده وروانه كرد تا سوره را از ابو بكر كرفته بر كفار خواند وفرمود مامور
شده ام برسانيدن اين سوره كه من باشم يا كسى كه از من باشد منقبت قوله تعالى
ولتعرفنهم فى لحن القول ابو سعيد خدرى كويد لتعرفنهم فى لحن القول ببغض
على بن ابيطالب يعنى البته ميشناسى منافقانرا در كجى قول وبدى كفتار ايشان
بسبب خصومتى كه با مرتضى على دارند منقبت قوله تعالى احسب الناس ان يتركوا
ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون يعنى آيا مردمان پنداشتند كه متروك
معاف ميشوند كه كويند ايمان آورديم وايشان آزموده نشوند از امير المؤمنين
كرم الله وجهه مرويست كه من از رسول صلعم پرسيدم كه چه آزموده خواهند شد
فرمودند بتصديق ولايت منقبت قوله تعالى واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض
فى كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين يعنى اولى الارحام وخويشان نزديك
كه مؤمن باشند ومهاجر همديكر را احق واولى اند در كتاب الله اتفاق مفسرانست

كه اين آيه درشان امير المؤمنين على نازل شده زيرا كه مؤمن ومهاجر وخويش
ونزديك رسول صلعم او بود مثنوى يار سناى بيقوت ايمان ۞ مدح حيدر بكوى اى از
دل وجان ۞ ان زفضل آفت سراى فضول ۞ ان علم دار وعلم دار رسول ۞ هم
نبى را وصى وهم داماد ۞ جسم پيغمبر از جانش شاد ۞ مرتضايى كه كرده يزدانش
همره جان مصطفى جانش ۞ هر دو يك قبله وخردشان دو ۞ هر دو يك
روح كالبدشان دو ۞ دو روونده چو اختر كردون ۞ دو برادر چو موسى و
هارون ۞ نايب مصطفى بروز غدير ۞ كرده بر شرع خود مراو را امير ۞
اى خوارج اكر در نيت شكى است ۞ كفر ودين نزد تو زجهل يكيست منقبت
قوله تعالى والعصر ان الانسان لفى خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات
از عبد الله بن عباس رضى الله عنه مرويست كه كفت مراد ان الانسان لفى خسر
ابو جهل لعين است واز الا الذين امنوا امير المؤمنين عم وسلمان منقبت
قوله تعالى وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر يعنى وصيت كردند باهمديكر حق را
وتوصيت نمودند باهم صبر را از ابن عباس مرويست كه كفت بدرستى كه اين آيه
درشان امير المؤمنين على نازل شده منقبت قوله تعالى واما من اوتى كتابه بيمينه
منقبت قوله تعالى هل يستوى هو ومن يامر بالعدل وهو على صراط مستقيم
منقبت قوله تعالى ويؤت كل ذى فضل فضله منقبت قوله تعالى ادعوا الى الله

عَلیٰ بَصِیرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی منقبت قوله تعالی اَفَمَن یَعلَمُ اَنَّمَا اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ
الحَقُّ منقبت قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الاَوَّلُونَ منقبت قوله تعالی وَبَشِّرِ المُحسِنِینَ
منقبت قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقنَاهُم یُنفِقُونَ یعنی از امام بحق ناطق جعفر صادق ع
مرویست که آیات مسطوره در شان امیر المومنین کرم الله وجهه نازل شده منقبت
از آیه کریمه فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعضَ مَا یُوحَی جمیع آیات تا آنجا از مناقب طراز المحدثین
حافظ احمد بن موسی بن مردویه نقل کرده شده منقبت قوله تعالی اَم حَسِبَ الَّذِینَ
اجتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ اَن نَجعَلَهُم کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحیَاهُم
وَمَمَاتُهُم سَاءَ مَا یَحکُمُونَ یعنی آیا پنداشتید آنها که سیئات و بدیها ساختند
اینکه بگردانیم ایشان را همچو آنها که ایمان آوردند و عمل نیک کردند برابر در حیات
و ممات چه بد نمود آورد ایشان خطیب خوارزم در مناقب میآرد که این آیه کریمه
نازل شد در شان امیر المومنین علی و حمزه و عبیده ابن الحارث در غزای بدر
چون مبارزت کردند جهت قتال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه منقبت قوله تعالی
مِنَ المُؤمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضَی نَحبَهُ وَمِنهُم
مَن یَنتَظِرُ یعنی از جمله مومنان مردانی هستند که وفا کنند و بجای آوردن آن
عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند بعضی از ایشان شهید شدند و بعضی از
ایشان منتظرند هم در مناقب خطیب مسطور است که این آیه در شان امیر المومنین علی
و حمزه و عبیده نازل شده و مراد از فَمِنهُم مَن قَضَی نَحبَهُ عبیده و حمزه اند

و حمزه اند رضی الله عنهما که عهد کرده بودند که در هیچ غزا پشت نکنند بدشمن
و همچنین در غزاها جهاد کردند تا شهید شدند و مراد از وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ
علی بن ابیطالب است منقبت قوله تعالی یُوفُونَ بِالنَّذرِ وَیَخَافُونَ یَوماً کَانَ
شَرُّهُ مُستَطِیراً وَیُطعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسکِیناً وَیَتِیماً وَاَسِیراً اِنَّمَا نُطعِمُکُم
لِوَجهِ اللهِ لَا نُرِیدُ مِنکُم جَزَاءً وَلَا شُکُوراً الی آخره یعنی وفا مینمایند بنذر
که در طاعت کنند و میترسند از روزی که هست محنت و شدت او فاش و ظاهر
و میدهند بدوستی خدای عزوجل طعام با وجود که خود محتاج اند بدان طعام
و ایثار مینمایند درویش بیچاره را و خورد سال بی پدر را و اسیر را این مطعمان
بلسان مقال یا بزبان حال میگویند بجز این نیست که میخورانیم این طعامها را
از برای لقای پروردگار تعالی و نمی خواهیم از شما پاداشت و مکافاتی و نه سپاس در تفسیر
بحر المواج حافظ و حسینی مسطور است که در سبب نزول آیات بینات سوره هل اتی
جمهور مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین ص بخانه امیر المومنین ع آمد و امامین را
علیهما السلام بیمار دید مرتضی علی را و سیده النسا را گفت نذری کنید تا فرزندان
شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه گیرند چون حق سبحانه و تعالی
شفا بخشید ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته آرد کرده نان
پخته چون نماز خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده گفت یا اهل بیت انا مسکین

یعنی مرا طعام دهید که حق سبحانه و تعالی شما را دولت لقای خود عوض کرامت
فرماید امیر المومنین علیه السلام نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت نیز
موافقت نموده با آب خالص روزه گشوده و شب بطاعت گذرانیدند دیگر روز روزه
گرفتند با وقت افطار یتیمی بدر خانه آمده سوال کرد طعامی که بود ایثار
نمودند شب سیم نیز اسیری بر وقت ایشان رسیده آنچه از اطعمه بود باو داده
با آب خالص افطار نمودند و شب بطاعت الهی بسر بردند بعد از آن سوره هل اتی
نازل شد و چندین از اکابر سلف نیز از این معنی خبر میدهند شاه قاسم انوار گوید
ای شهنشاه ملک کبریا ٭ علی الحق تویی مومنان را امیر ٭ بنص کلام و حدیث
پیمبر ٭ ولی و وصی خدا و نذیر ٭ ترا میتوان خواندن کامل که هست معنی
سمیعاً بصیرا ٭ چه کردی اداء صوم یوفون بالنذر ٭ شدی ایمن از شره مستطیرا ٭
بود لیطعمون الطعام آنکه دادی ٭ بمسکین دیگر یتیما اسیرا ٭ نه انا نخاف
از خدا گشتی ایمن ٭ ز یوماً عبوساً و از قمطریرا ٭ شیخ عطار گوید مسکین نانی
از بهر خدا داد ٭ خداوندش هل اتی داد ٭ پیر هرات خواجه عبدالله انصاری گوید
آن شنیدی که حیدر کرار ٭ کافران کشت و قلعها بگشاد ٭ تا نداد او سه قرص
نان جوین ٭ هفده آیت خدا نفرستاد ٭ مولانا جامی گوید نوح را عبد اشکور آ
گفت در اسرا ولیک ٭ سعیکم مشکورا آمد مر ترا در هل اتی ٭ با ملایک هر ترا
اندر

اندر تحا فون یاد کرده ٭ باز در انا نخاف حمد میگوید خدا امیر حسینی گوید گرچه
سه شب قسمت خود را امیر ٭ داد بمسکین و یتیم و اسیر ٭ لاجرم آمد ز نعیم عطا ٭
در خور او مائده هل اتی ٭ کمال گوید دریای علم و مطلع این زبده یقین ٭
خورشید هل اتی و مه برج لافتی ٭ منقبت قوله تعالی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ
اَشِدَّاءُ عَلَی الکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَینَهُم تَرَاهُم رُکَّعاً سُجَّداً یَبتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللهِ
وَرِضوَاناً سِیمَاهُم فِی وُجُوهِهِم مِن اَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُم فِی التَّورَاةِ وَ
مَثَلُهُم فِی الاِنجِیلِ یعنی محمد فرستاده خدا است و آن مومنان که با ویند
سخت و غلیظ اند بر کافران و مهربان میان یکدیگر می بینی ایشان را رکوع
و سجود کنندگان یعنی اکثر اوقات مشغول اند بنماز و میطلبند فضل از خدا
عزوجل یعنی زیادتی ثواب و خوشنودی او و علامتهای ایشان در رویهای
ایشان ظاهر است از اثر سجده این وصف ظاهر که بیان شد صفت ایشان است
در توریه و انجیل مولف گوید در آیه کریمه وَالَّذِینَ مَعَهُ میان اهل سنت و شیع
اختلافست بعض از اهل سنت گویند آیه مذکوره در شان خلفا اربعه نازل شد
بلکه حجت ترتیب خلافت صوری دانسته گویند از وَالَّذِینَ مَعَهُ مراد ابوبکر است
زیرا که با سید ابرار الاخیار در شب غار مرافقت اختیار نموده و اَشِدَّاءُ
عَلَی الکُفَّارِ صفت عمر خطاب است چه در مباحثه و مجادله او با اهل شرک و نفاق

و به تعیین

علما را اتفاق است و رحماء بینهم وصف عثمان بن عفان که موصوف بصفات صله رحم بود
چنانچه مشهور و معروف است و تراهم رکعا سجدا تا آخر حال بیان حال مرتضی علی کرم الله
وجهه که اکثر اوقات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت بمرتبه که هر شب هزار تکبیر الاحرام
از خلوت وی میشنیدند خادمان عالیه علیه الرحمه تا میر سید و با اعتقاد اهل تشیع از والذین
معه تا مثلهم در شان امیر المومنین علی ع نازل شده و هم از کتب معتبره اهل سنت بحجتهای
ظاهره و دلایل باهره بر سبیل سند آورده بثبوت رسانند که از والذین معه مراد
ذات عالی صفات امیر است زیراکه اول کسی که با پیغمبر ع نماز گذارده او بود چنانچه در
کتاب صفوة الزلال هم از امیر المومنین ع مرویست که گفت صلیت مع رسول الله سبع
سنین قبل ان یسلم احد و یصلی احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما
مرویست که گفت اول من صلی علی بن ابیطالب ع و غیر ازین شرف قرب عیان و اتحادی
که بحسب ظاهر و باطن امیر المومنین را با سید المرسلین است هیچکس از اهل بیت عظام و
صحابه کرام را دران مشارکت نیست چنانچه حدیث کنت انا و علی نورا بین یدی الله
مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم اربعة عشر الف عام الی
آخره مخبر این معنیست و گویند چون امیر متولد شد رسول ص او را غسل داده و در کنار
گرفته و زبان معجز بیان خود را در دهان با برهان او نهاده و اول چیزیکه امیر تناول
نموده لعاب دهان مبارک رسول است چنانچه در شواهد النبوة میآورد که روزی امیر

مع النبی

از این

زیر منبر گفت که بپرسید از من ماورای عرش که در میان دو پهلوی من علوم بسیار است
واین از اثر لعاب خیر البشر است و هم چنان در کنار رفیقی تا رسید الابرار پرورش یافت
تا بحدی که سیدة النساء را بوی داده بجره تعیین فرمود و در تمامی غزوات سلم سید کاینات
بدست او بوده در آخره لواء احمد نیز بدست او خواهد بود و در لیلة المعراج همراه بود چون
آنسرور در میان صحابه دو مرتبه عقد مواخات منعقد گردانیده او را هر دو نوبت
با خود عقد اخوت بست چنانکه یکنوبت انت اخی فی الدنیا والآخرة و نوبت دیگر گفت
انا اخوک و در زمان شکستن بتان کعبه بردوش مبارک رسول بود و در وقت مباهله نیز
همراه بود و آنسرور را بعد از رحلت غسل داده و تکفین نمود بقبر درآورده اول شخصی که
بر جنازه پیغمبر نماز گذارده و آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمده او بوده و اشداء
علی الکفار نیز وصف ذات فایض البرکات اوست زیراکه آیه مذکوره در غزای خیبر بعد از
فتح نازل شده و سبب نزول در کل تفاسیر و صحاح سته و مشکوة و غیره چنین مسطور است
که آنسرور صلی الله علیه واله وسلم یکمرتبه ابو بکر و دو دفعه عمر بن الخطاب را رایت
و علم داده با جمعی از صحابه کبار بجنگ روانه کرد و ایشان رو بفرار آوردند پس
آنسرور فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و رایت نصرة
آیه را بدست حق پرست امیر المومنین داده روانه فرمود و آن فتح بدست امیر شد و در
شرح لامیه آورده که امیر را سید ابرار کرار از آن رو خواند که بتکرار حمله بر کفار کرده

و فرار ننمودی از اینجاست که صاحب نزهة الارواح گوید شیر مردی که در هیچ جا هیچ
روی پشت نداده و شیری که هیچ پشت اوی نیاورده آن پر دلی که بیک نعره لشکرها را
دو پاره میکرد و آن صفدری که بیک حمله قلعه را دو پاره میافکند و آیه کریمه عظیمه و
کفی الله المومنین القتال که در شان امیر در جنگ عمرو عبدود نازل شده در صدر مسطور
گشته نیز مخبر این معنی است که مراد از اشداء علی الکفار امیر المومنین علیست و گویند رحماء
بینهم نیز توصیف ذات والا صفات امیر است نه وصف عثمان بن عفان زیراکه از فرط
صله رحم او مخالفت و منازعت میان صحابه و مومنان بسر حدی رسیده که یزید پلید
لعنة الله علیه دعوی خلافت رسول صلی الله علیه واله وسلم نموده چه ظلمها و ستمها بر اهل
بیت مصطفی ص نکرد و اینهمه خرابی از دوستی مروان حکم کرد که رد سید الثقلین و شیخین
بوده شد که او را وزیر امر خلافت حضرت رسالت ساخت و معاویه را حاکم شام
و ولید عقبه را که بشرب خمر و فسق اشتغال داشت والی کوفه گردانید عزیزی گوید سالی را
باید که نفس پرور را بر مردم مسلط نسازد که از نفس پرور رهبری نیاید و بی بهره مهور را
نع ید مروان مذکور با پیر الناس معاش پیش گرفته بدعتها نهاد مثل زبان بردر
داشتن و بیگناه بر قتل محمد ابابکر رضی الله عنهما اقدام نمودن علی هذا القیاس تا بالاخر
کار بجایی رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق گشته خلیفه را کشتند چنانکه مشهور است و در
اکثری از کتب معتبره متداوله مسطور پس بنا براین دکماء بینهم خاصه وصف امیر المومنین است

که چون

که چون ابو بکر و غیر وزیر بر سریر خلافت صوری جلوس فرمود با عهدها مذکوره بر طرف گرد
تا بود هیچ بار دو اضطرار نمود چون اهل بیت تکلیف تناول نمودند طعام کردندی گفتی
ملاحظه دارم تا در عهد من کسی گرسنه مانده باشد و من سیر باشم و در تفسیر حافظ در
شرح کوره خاکه مسطور است که روز جمعه امیر المومنین بر منبر خطبه میفرمود و جامه کهنه پیوند
در بر داشت و باینه لیف خرما شمشیر در دست عبد الله بن عباس بحاضر آورد که این جناب
حال ستوده مال امیر شما گفت علم ولایت برا راده اش مشرف گشته فرمود بدرستی که
چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم که از دوزنده آن منفعل شدم علی را با زینت دنیا چه کار
که کل او خار است و نوشش نیش هر دو چگونه شاد باشم بلذتی که در اندک زمانی بسر آید
و عوض فنا درآید و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمها گرسنه باشد و چون راضی
شوم بر آنکه مومنان مرا امیر خوانند و مقتدای خود دانند و در دشوارها با ایشان
شریک نباشم و از غذای بن ثابت مرویست که گفت امیر المومنین در زمان سید المرسلین
دو جامه سطبر خرید قنبر رضی الله عنه را خبر گردانید قنبر علی را از آن دو جامه اختیار کرد
و دیگری را امیر در پوشید و در روضة الشهداء میآرد که در زمان خلافت امیر المومنین
از بصره تا سعد سمرقند در تحت تصرف بود اما بحدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه
میرفت و مردم که بمعاملات دنیوی اشتغال داشتند از امیر خود واقف گشتندی چون
بروی انبوه کردندی میگفتی امیر المومنین علی را راه دهید چون مردم آواز دلنوازش

استماع مینمودند راه میدادند چون در معنی تراهم رکعا سجدا تا آخر باتفاق علماء فریقین
در شان امیر است تامل میکنیم نیز صریح دلالت میکند که از والذین معه تا شطئه فی الانجیل تمام در
شان امیر المومنین ع نازل شده زیرا که حق سبحانه میفرماید می بینی ایشانرا در رکوع و سجود کنندگان
میطلبند فضلی از خدای و علامتهای ایشان در رویهای ایشان هویدا و آشکارا است از اثر
سجود و این وصف که مذکور شد صفت ایشانست در توریة و در انجیل و حال آنکه در توریت
و انجیل نام هیچیک از صحابه عظام رضی الله عنهم ثبت نشده بجز نام نامی شاه اولیا که در توریة
ایلیا و در انجیل شطیاست کر درین محل معترضی زبان اعتراض گشاید که از والذین معه
تا آخر همه صیغه جمع واقع شده است بر یک فرد چگونه راست آید جواب آنست از جهت تعظیم حق تعالی
ولی خود را چنین یاد کرده چنانکه در آیه کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین
گفته حال آنکه در این آیه اختلاف را راه نیست چرا که هیچکس بجز امیر المومنین در رکوع صدقه
نداده و چون الکنایة ابلغ من التصریح واجب غرابت بنابراین حضرت بیچون بکنایه و اشاره
متکلم شده تا هرکه سعادتمند ازلی بود بمقصد اصلی راه برده دقایق حقایق کلام ربانی
بداند و آنکه شقی الاصل باشد بمطالب اسرار نهانی پی نبرده مبتلا بشقاوت گشته در حجب
نفس ظلمانی بماند و اگر خواهیم با وجود دلایل مذکوره رعایت صیغه جمع کنیم پس بقول اهل سنت
از والذین معه تا آخر در یکی صادق آید بنابراین گوئیم در شان آنانیکه در ان غزا حاضر
بودند نازل شده برین تقدیر هم نسبت با میر المومنین بالاصالة است و نسبت با سایر صحابه بتبعیت

چرا که حقسبحانه اشداء علی الکفار میفرماید دران غزا اکثر صحابه رو بفرار آوردند و فتح
خیبر بدست امیر المومنین شده و این نه سخنیست که طالب اثبات بهمه عیان لا یحتاج بالبیان
منقبت قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی بیامیخت حقسبحانه و تعالی دو دریای نور را در حالتی که ملاقی اند
باهم میان ایشان برزخیست که از حد تجاوز نکنند پس بکدام نعمتهای پروردگار خود
تکذیب میکنند بر میآید از ان و در دریای مروارید و مرجان و در تفسیر شیخ الثعلبی
شهاب الدین سروری و تفسیر عماده و در بروایت سعد بن جبیر و سلمان فارسی باسناد
سفیان ثوری رحمه الله علیه مسطور است که مراد از مرج البحرین مرتضی علی و فاطمه و بینهما برزخ
محمد مصطفی ص و از لؤلؤ و المرجان حسن و حسین علیهما السلام مؤلف گوید اگر کسی اعتراض کند که
در اول باب چنین مسطور شده که آیاتی که مخصوص امیر المومنین است ذکر کرده میشود و حال آنکه
بعض آیات مخصوص بذات امیر نیست بلکه حمزه و عبیده و سلمان و غیرهم داخل اند جواب
آنست که چون امیر المومنین مقتدای و پیشوای امت است نزول امثال این آیات نسبت
با میر بالاصالة است و بدیگران بالمتابعه پس همانا که مخصوص آنحضرت کرم الله وجهه باب
دویم در بیان احادیث که سید المرسلین در مناقب امیر المومنین و امام العارفین
علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و ذات فایض البرکاتش باحسن وجوه ستوده و هر
حدیثی که در این مجموعه محموده مسطور است مستور نماند که بکتب معتبره و جامع و راوی آن

بیان احادیث نبویه صلعم در مدح او

حدیث منسوب کرده شد اگر خطره مذمومه بخاطر فاطر کسی خطور کند ان کتب را بدست
آورده رفع خطره نماید و به تحقیق الیقین کامل حاصل است چرا که احادیثی که در کتب معتبره
متداوله تواتر یافته و جمیع علما و فضلای عرب و عجم بر ایرادش متفق باشند بلا شک
و ارتیاب مبرا است از شائبه وضع و مستغنی از خطاب ستطاب اصلا منقبت قال النبی صلی الله
علیه واله وسلم کنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه
قبل ان یخلق آدم اربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور
فی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب
فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله و قسم علی فی صلب ابیطالب فعلی
منی و انا منه ترجمه در کتاب اربعین ابو المکارم الحسن الدامغانی در نزل السائرین
شرف الدین در کنز بنی الشافعی و مناقب خطیب خوارزم و مودات میر سید علی همدانی و
مسند احمد بن حنبل و کتاب الانساب جعفر از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که رسول ص
گفت ما و علی یک نور بودیم و آن نور در بر خدای عز و جل طاعت و تسبیح و تقدیس میکرد
پیش از آنکه آدم بیافرید چهارده هزار سال چون آدم را بیافرید ان نور را در
صلبش تعبیه کرد و لا یزال از صلبی بصلبی منتقل میساخت تا در صلب عبد المطلب در داد
پس ان نور را بر دو جزو قسمت کرد قسمی مرا در صلب عبد الله قرار داد و قسم علی را در صلب
ابیطالب پس علی از منست و من از علیم منقبت قال النبی صلی الله علیه واله وسلم ان الله

النور

تعالی خلقنی و علیا من نور واحد بین یدی العرش یسبح الله تعالی و یقدسه
قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما خلق آدم سکنا صلبه ثم نقلنا من
صلب طیب و بطن طاهر لا نهیک فینا حایلة الی صلب نوح ثم نقلنا من
صلب طیب و طاهر لا نهیک فینا حایلة الی صلب ابراهیم حتی وصلنا الی
صلب عبد المطلب فصار قسمین قسم فی عبد الله و قسمی فی ابی طالب فخرج
منه و خرج منه علی ثم اجتمع نوری و من علی فی فاطمة و الحسن و
الحسین نوران من رب العالمین ترجمه در صحاح بخاری و هدایت السعداء از روایت
جابر بن عبد الله انصاری مسطور است که گفت رسول خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور
آفریده میانه عرش که تسبیح و تقدیس میگفت آن نور خدا را پیش از آنکه آدم بیافرید
هزار سال چون آدم را آفرید ساکن شدیم در صلب آدم پس انتقال نمودیم از صلب
و شکم پاک و نبود در میان حجابی تا آمدیم در صلب نوح و باز نقل کردیم از
صلب و بطن پاک و نبود میان ما حجابی تا صلب ابراهیم تا آنکه واصل شدیم بصلب
عبد المطلب پس گشت آن نور دو قسم یک قسم در صلب عبد الله قرار یافت و قسم دیگر
در صلب ابیطالب پس جمع شد نور من و علی در فاطمه و حسن و حسین و دو نور اند
از نور پروردگار عالمیان و حدیث مسطور در فرائد الجلالة باین عبارت آمده
فصار نصفین و نصف الی عبد الله و نصفه الی ابیطالب فخلقت انا من

نور

جزء فما الانوار كلها من نوري ونور علي ترجمه پس گشتان نور دو قسم نيمه
در پشت عبد الله جاي گرفت و نيمه در پشت ابيطالب پس پيدا كرده شدم من از
جزوي وعلي از جزوي پس همه انوار از نور من وعليست و در تجديد بيآورد كه
وقتي مر الفر علي ع پيش مصطفى ع رسول گفت مرحبا اخي وابن عمي والذي نفسي
بيده خلقت انا وهو من نور واحد خوشي وخرمي باد به برادر من پسر عم من
قسم بانكه نفس من بيد قدرت اوست كه پيدا كرده شديم من واو از يك نور منقبت قال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم مكتوب على باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله
علي اخو رسول الله قبل ان يخلق الله السموات بالفي عام ترجمه در صحاح
سته ومودات مسطورات كه رسول ص گفت نوشته شده بر در بهشت پيش از انكه
حق سبحانه وتعالى بيافريند آسمانها را بدو هزار سال كه نيست اله مگر الله ومحمد فرستاده
خداست وعلي برادر رسول خداست منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله ان عليا
مني وانا من علي وهو ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي لا يؤدي
عني ديني الا وعلي ترجمه در صحاح سته وصواعق محرقه ابن حجر ومصابيح ومسند
احمد بن حنبل ومشكوة بروايت حبشي بن جنادة مسطورات كه رسول ص گفت
بدرستي كه علي از منست ومن از عليم واو ولي وحاكم هر مؤمن ومؤمنه است بعد از من
ادا نكند ونرساند از من دين مرا مگر علي منقبت قال النبي ص الصديقون ثلاثة

حبيب النجار مؤمن آل يس وحزقيل مؤمن آل فرعون وعلي وهو
افضلهم ترجمه در شرح مصابيح وصواعق محرقه از ابن عباس مرويست كه رسول گفت
صديقان امت سه اند اول حبيب نجار دويم حزقيل سيم علي بن ابيطالب ع
واو افضل صديقانست وحديث مسطورات در بعض نسخ باين عبارت نيز آمده
سباق الامم ثلاثة لم يكفروا بالله طرفة عين علي بن ابي طالب وصاحب
يس ومؤمن آل فرعون وهم الصديقون وعلي افضلهم منقبت قال
النبي ص يا علي انت اول المسلمين اسلاما وانت اول المؤمنين ايمانا
وانت مني بمنزلة هرون من موسى ترجمه در اربعين ابو المعارم ونزل السائرين
بروايت محمد عمر بن الخطاب ودر صفوت الزلال المعين بروايت ابن عباس رضي الله عنه
مسطورات كه رسول ص فرمود اي علي توئي اول مسلمانان از روي اسلام وتوئي
اول مؤمنان از روي ايمان وتوئي از من بمنزلت هارون من موسى منقبت قال
النبي ص يا علي انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
ترجمه در صحيح ترمذي ومسلم بخاري ومصابيح ومشكوة وصحايف وهدايت السعدا
از سعد وقاص وزيد بن ارقم ودر شرف النبي از اسماء بنت عميس ودر مودات از
جابر بن عبد الله انصاري مرويست كه رسول ص گفت اي علي تو از من بمنزله هارونى از
موسى مگر آنكه بعد از من پيغمبري نيست بخلاف آنكه هارون در فضايل وكمالات موصوف

ست

بصفات موسى بوده تو با من انجنانى مگر مرتبه نبوت كه مرا حاصلست و ترا نيست
منقبت قال النبي ص ما تريدون من علي ما تريدون من علي ما تريدون من علي
ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي تعبير در مسند احمد بن حنبل
ومسند ابن جوزي ومستدرك حاكم وصحيح ترمذي ومصابيح ومشكوة وصواعق محرقه
وبروايت عمران بن حصين مسطورات كه رسول ص گفت چه ميخواهيد از علي چه ميخواهيد
از علي چه ميخواهيد از علي بدرستي كه علي از منست ومن از عليم واو حاكم وولي هر مؤمن
است بعد من ترجمه علي آمد ولي هر مؤمن ۰ اقتدا كن چه مؤمنان بويله ۰ سرور
انبيا چنين فرموده ۰ كه علي از منست من ز علي منقبت قال النبي ص يا علي انت اخي
في الدنيا والآخرة تعبير در صحيح ترمذي ومصابيح ومشكوة وصواعق محرقه بروايت
قتاده واز عبد الله عمر مسطورات كه چون رسول ص ميان دو كس از اصحاب خود
برادري داد مر نفس علي را با هيچكس برادري نداد امير المؤمنين نزد سيد المرسلين
آمده گفت يا رسول الله ميان صحابه برادري دادي برادر من كيست رسول گفت
اي علي تو برادر مني در دنيا ودر آخرت ودر مسند ابن حنبل مسطورات كه فرمود
انما تركتك لنفسي انت اخي وانا اخوك فان ذكرك احد فقل انا عبد الله
واخو رسول الله لا يدعيها بعدك الا كذاب والذي بعثني بالحق ما
اخترتك الا لنفسي وانت مني بمنزلة هرون من موسى وغير انه

لا نبي بعدي وانت وارثي يعني اي علي من ترا نگذاشتم مگر از براي خود تو
برادر مني ومن برادر تو بعد از اين اگر كسي ترا ياد كند بگو چنين بنده خدا و برادر
رسولم و دعوي برادري من نكند بغير از تو مگر كذاب وبحق آن خدا كه مرا بحق خلق
فرستاده كه من اختيار نكردم الا براي خود تو از من بمنزله هاروني از موسى
بغير از آنكه پس از من پيغمبري نيست وتو ميراث خوار مني منقبت قال النبي ص اول
هذه الامة ورودا على الحوض اولها اسلاما وهو علي بن ابيطالب ع
در استيعاب بروايت سلمان فارسي رضي الله عنه مسطورات كه گفت رسول ص اول اين
امت كه وارد شود بر حوض كوثر اول اين امتست از روي اسلام واو علي بن ابيطالب است
وحديث مذكور هم در استيعاب باين عبارت نيز آمده كه اولكم غدا واعلى الحوض اولكم
اسلاما وهو علي ابن ابي طالب منقبت قال النبي ص لعلي انت مني وانا منك
ترجمه در صحيح مسلم وبخاري از براء ابن عازب مرويست كه رسول گفت مر علي را ع
تو از مني ومن از تو منقبت قال النبي ص من آذى عليا بعثه الله يوم القيمة
يهوديا او نصرانيا ترجمه در مسند احمد بن حنبل مسطورات كه رسول ص گفت كسي كه
برنجاند علي را خداي تعالى اورا با يهود ونصارى حشر كند منقبت قال النبي ص علي مني
وانا من علي حيث تكون ترجمه در اربعين بروايت ام سلمه رضي الله عنها مسطورات
كه رسول ص فرمود علي از منست ومن از ويم هر جا كه باشيم منقبت قال النبي ص انا المنذر

وَعَلِيٌّ هَادِي وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ ترجمه در فردوس الاخبار از ابن
مسعود و در اربعین از ابن عباس مروی است و در مودات از جابر رضی الله عنهم که رسول صلعم
گفت من بیم کننده ام خلایق را و علی است هادی و رهنمای اهل ایمان بهدایت یابند ترجمه
منظومه پیغمبر آن رهبر هدی فرموده که منم منذر و علی هادی ۰ نبی بی تبع مقصود
میبرد ره نور دهر وادی مولف گوید حدیث مذکور مطابق است بآیه کریمه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم اَقُولُ كَمَا قَالَ اَخِي مُوسَى اجْعَلْ لِي
وَزِيرًا مِنْ اَهْلِي عَلِيًّا اَخِي اشْدُدْ بِهِ اَزْرِي وَاَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي ترجمه
در مسند احمد بن حنبل و هدایة السعدا مسطور است که رسول فرمود که بدرستی که من
همچنان میگویم که برادرم موسی گفت بار خدایا بگردان برای من از اهل بیت من
وزیری علی را که برادر منست پشت مرا قوی کن بوی و او را در کار من شریک ساز
منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم لَمَّا اُسْرِيَ بِي اِلَى السَّمَاءِ اِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ لَا اِلَهَ
اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ ترجمه در کتاب شفا قاضی ابو الفضل
یحصبی و فصل الخطاب خواجه محمد پارسا از ابو الحمرا مروی است که رسول صلعم فرمود شب معراج
مرا بر آسمان بردند ناگاه دیدم بر عرش نوشته بود لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ
اَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم عَلِيٌّ فِي النَّاسِ كَمَثَلِ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فِي
الْقُرْآنِ ترجمه در اربعین و فردوس الاخبار مسطور است که رسول صلعم فرمود مثل علی در

ازایمان

در آدمیان چنانست که مثل سوره اخلاص در قرآن یعنی چنانچه سوره اخلاص
اشرف سوره قرانیست چه دلالت میکند بر وحدت ذات و معرفت صفت الهی که اشرف
همه ذوات و صفاتست همچنین علی در میان خلایق افضل و اشرف است و در جمیع
کمالات وحید و یگانه ترجمه منظومه علم قران علی رساند بخلق ۰ بقرآات سبعه
آمد زان ۰ نسبت ذات او بزمره خلق ۰ هست چون قل هو الله قران منقبت قَالَ
النَّبِيُّ صلعم حُبُّ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ الذُّنُوبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ
در اربعین و مودات از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول صلعم فرمود
دوستی مرتضی علی گناهها را میخورد و نیست میگرداند چنانکه آتش هیزم را ترجمه منظومه
حب شاه ولایت آتش وار ۰ اکل جمله گناهانست ۰ جرم ما هیزم است میسوزد ۰ هیزم
از آتش که میسوزد از آنست منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَلَى عَشَرَةِ اَجْزَاءٍ فَاُعْطِيَ
عَلِيٌّ تِسْعَةَ اَجْزَاءٍ وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا ترجمه در تفسیر ثعلبی از عبد الله مسعود
رضی الله عنه مرویست که شخصی سوال کرد از رسول صلعم که حکمت در حق علی المرتضی فرمود
قسمت کرده شد حکمت بر ده جزو و پس داده شد بعلی نه جزو و یکجزو بهمه آدمیان
ترجمه منظومه مصطفی گفت کرده شد قسمت ۰ حکمت آن منبع هنرها را ۰ بود ده جزو
داده شد زان ده ۰ نه علی را یکی دگرها را منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ
وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاْتِ الْبَابَ ترجمه در صحیح ترمذی و حلیة الاولیا

و مسند بزار و اوسط طبرانی از جابر انصاری و در مودات و مستدرک حاکم و صواعق
محرقه از امیر المومنین مرویست که رسول فرمود که من شهر علمم و علی در آن پس کسیکه
خواهد علم را گو که از در آن شهر بیاید یعنی بحکم وَاْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا بامکه
توسل کند با میر مملکت نبوت بهره یابد از رسول ترجمه منظومه بهر علم و عمل چه گفت
که من ۰ شهر علمم علی درست مرا ۰ هر کس را که علم میباید ۰ گو در آید بصدق
از درها منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم اَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ترجمه در صحیح ترمذی
و مستدرک حاکم و مشکوة و مصابیح و حلیة الاولیا و صواعق محرقه از امیر المومنین
مرویست که گفت رسول صلعم من سرای حکمتم و علی در آنست هر که خواهد در سرای حکمت شود
باید که از در سرای در آید و اگر نه بحکم السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
اَيْدِيَهُمَا دست امید از دامن مقصود کوتاه کرداند منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم حَقُّ
عَلِيٍّ عَلَى هَذِهِ الْاُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ ترجمه در اربعین از جابر
انصاری مرویست که رسول صلعم فرمود حق علی بر این امت همچو حق پدر است بر فرزند
خود یعنی چنانکه پدر سبب حیات صوری فرزند است همچنین امیر المومنین صلعم سبب حیوة
معنوی این امت است که تعبیر بعلم کرده میشود بهر آن نیک بختی که قدم اخلاص و اعتقاد
در جاده متابعت امیر نهد و سخنش بسمع جان و دل استماع نماید و علوم حقایق
و معارف که وی فرموده بداند و بدان کار بندد بحیات ابدی و نعیم مقیم فایز گشته

بکلمت

بحیات سرمدی الْمُؤْمِنُ حَيٌّ فِي الدَّارَيْنِ مخصوص گردد منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم اَعْلَمُ
اُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ ترجمه هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی رضی الله عنه
مرویست که رسول صلعم گفت داناترین امت من علی ابن ابیطالبست منقبت قَالَ النَّبِيُّ
اَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ كِفَّتَاهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خُيُوطُهُ وَفَاطِمَةُ عِلَاقَتُهُ
وَالْاَئِمَّةُ عَمُودُهُ يُوزَنُ بِهِ اَعْمَالُ الْمُحِبِّينَ وَالْمُبْغِضِينَ لَنَا ترجمه هم در کتاب
مذکور بروایت ابن عباس رضی الله عنهم مسطور است که رسول صلعم فرمود من ترازوی
علمم و علی هر دو کفه و حسن و حسین رشتهها و فاطمه علاقه و دیگر امامان عمود
آن و وزن کرده میشود باین ترازو اعمال دوستان و دشمنان ما منقبت
قَالَ النَّبِيُّ صلعم عَلِيٌّ اَقْضَى اُمَّتِي ترجمه در صحیح ترمذی از امیر المومنین حسن ع و در
استیعاب از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که رسول گفت عادلترین امت
من علی ابن ابیطالبست منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم مَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اَحَبَّنِي وَمَنْ
اَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ اَبْغَضَنِي وَمَنْ اٰذَى عَلِيًّا فَقَدْ اٰذَانِي وَمَنْ اٰذَانِي فَقَدْ
اٰذَى اللهَ ترجمه در مسند ابو یعلی و مسند بزار و صواعق محرقه و استیعاب از سعد وقاص
مرویست که رسول صلعم گفت که دوست علی پس بتحقیق دوست دارد مرا و کسیکه دشمن دارد
علی را پس بتحقیق دشمن دارد مرا و کسیکه رنجاند علی را پس بتحقیق رنجاند مرا و کسیکه
برنجاند مرا پس بتحقیق رنجاند خدای عز و جل را منقبت قَالَ النَّبِيُّ صلعم يَا عَلِيُّ اُوتِيتَ

ثلاثاً لم یؤتهن احد ولا انا اوتیت صهراً مثلی ولم اوت انا مثلی صدیقة
مثل ابنتی ولم اوت مثلها واوتیت والحسن والحسین من صلبک ولم اوت
من صلبی ولکنکم وانا منکم ترجمه در شرف النبی از ابو الحمرا مرویست که رسول صم فرمود
یا علی داده شده مر ترا سه فضیلت که داده نشده هیچکس را از خلایق و نه مرا اول آنکه خسر همچو
من ترا زنانی داشته شد و مرا نیست دوم منکوحه چون فاطمه دختر من ترا هست و مرا نیست
سوم فرزندانی چو حسنین از صلب تو هست و مرا نیست یعنی شما یعنی علی و فاطمه و حسن و
حسین از من هستید و من از شمایم و حدیث مسطوره در بحر الدرر باین عبارت منظور آمده
که یا علی انک اعطیت ثلثا و لم اعطه واعطیت صهرا مثلی و لم اعطه و اعطیت
مثل فاطمة و لم اعطه واعطیت مثل الحسن والحسین و لم اعطه منقبت قال النبی صم
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی زهده
و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب ترجمه در صحیح دارمی از ابو الحمرا
مرویست که رسول صم فرمود که کسی که خواهد اینکه نظر کند بآدم در علم او و بنوح در
فهم او و بیحیی در زهد او و بموسی در هیبت او پس باید که نظر کند بسوی علی بن ابیطالب
و حدیث مذکور در شرف النبی هم از ابو الحمرا چنین مرویست که من سره ان ینظر الی
آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته فلینظر
الی علی بن ابیطالب و بیهقی با سنادی که او راست باین عبارت روایت کند که من اراد

ان ینظر

ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب و در صحاح
و هدایت السعدا و جواهر الاخبار باین عبارت از جابر مرویست که من احب ان ینظر
الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی جلالته
و الی آدم فی سلمه و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب
فی حزنه و الی یوسف جماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب فی صبره
و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی سنته و الی یونس فی ورعه و الی
محمد فی حسبه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصلة
من خصال الانبیاء جمع الله فیه و لم یجمع احدا غیره ترجمه از رسول صم
هر کس دوست دارد که بنگرد بسوی اسرافیل در هیبت او و بسوی میکائیل در مرتبه
او و بسوی جبرئیل در بزرگی او و بسوی آدم در درستی اسلام او و بسوی نوح در
ترس او از خدا تعالی و بسوی ابراهیم در دوستی او و بسوی یعقوب در اندوه او
و بسوی یوسف در حسن او و بسوی موسی در راز گفتن او و بسوی ایوب در شکیبائی
او و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس در پرهیزکاری او و بسوی عیسی در عبادت
و سنت او و بسوی محمد در بزرگی حسب و خلق او پس گو که به بیند بسوی علی بدرستی که
در او نود خصلت است از خصایل پیغمبران که جمع کرده است خدای تعالی در او و نه در

غیر او منقبت قال النبی صم یا ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن
فی دین الله ترجمه در حلیة الاولیا بروایت ابو سعید خدری مسطور است که چون
از مردمان شکایت علی علیه السلام پیش رسول صلی الله علیه و سلم کردند رسول گفت
شکایت امیر المومنین مکنید بخدا که تحقیق درشت است یعنی محکم در دین و لکن نه
در راه خدای چون در اقامت و قواعد اسلام سعی کند از ملامت هیچ افریده نه
بندیشد لا یخافون لومة لائم صفت اوست و اشداء علی الکفار در شان
او و حدیث مسطور در صواعق محرقه و مستدرک حاکم از راوی مذکور باین عبارت
مرویست لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات الله او فی سبیل الله
یعنی شکوه علی مکنید بخدا سوگند او ترسنده تر است در ذات خدا یا در راه خدا
منقبت قال النبی صم لا یحب علیا منافق و لا یبغضه مومن ترجمه در مسند
احمد بن حنبل و صحیح ترمذی و مشکوة از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن نمیدارد
علی را مومن و در صحیح مسلم و صواعق محرقه از امیر المومنین کرم الله وجهه منقول است
که گفت قسم بآنکه رویانید دانه را و پیدا کرد خلق را بدرستی که عهد کرده است رسول
بمن که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن ندارد مرا مگر منافق منقبت قال النبی صم
لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله عز و جل ترجمه در حلیة الاولیا بروایت

کعب

کعب بن عجزه مسطور است که رسول صم گفت علی را سب مکنید و بد مگوئید که او ممسوس است
در ذات خدای منقبت قال النبی صم من سب علیا فقد سبنی ترجمه در مستدرک
حاکم و مسند احمد بن حنبل و مشکوة و صواعق محرقه بروایت ام سلمه رضی الله عنها
مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت کسی که سب کرد علی را پس بتحقیق
سب کرد مرا منقبت قال النبی صم النظر الی علی عبادة ترجمه در معجم طبرانی
و مستدرک حاکم و صواعق محرقه و بحر المعارف از ابن مسعود و در فصل الخطاب
از ابی بکر مرویست که گفت رسول صم نظر کردن بسوی مرتضی علی عبادت است ترجمه منظومه
تا بکی در اطاعت دگران ٭ دست بندی بسینه هر ساعت ٭ رو نما باز اطاعت
شاهی ٭ که نظر بر رخش بود طاعت منقبت قال النبی صم علی یزهر فی
الجنة ککواکب الصبح لاهل الدنیا ترجمه در صواعق محرقه و جمیع دیلمی و بیهقی
از انس بن مالک مرویست که رسول صم گفت علی چون در آید به بهشت میدرخشد مانند
آفتاب بر اهل دنیا ترجمه منظومه مرتضی در بهشت جاویدان ٭ چون در آید بطالع
فیروز ٭ میدرخشد رخش بر اهل جنان ٭ چون درخشیدن ستاره روز منقبت
قال النبی صم ذکر علی عبادة ترجمه در جمع دیلمی و صواعق محرقه و بحر المعارف
از عایشه و در فصل الخطاب از ابی بکر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر مرتضی علی عبادت است ترجمه منظومه ذکر خیر کند علی همه روزه ٭ هر که ذکر خدا خوش

عادت شد با بعبادت کرانکه پیغمبر را گفت ذکر علی عبادت است منقبت قال النبی صلعم
اللهم لا تمتنی حتی تریني عليا ترجمه در صحیح ترمذی و مشکوة بروایت
ام عطیه مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام را رسول بغزایی میفرستاد و در وقت
روانه کردن از غایت شوق و محبت که بلقای او داشت بر دو دست بدعا افراشته
گفت بار خدایا مرا نمیرانی تا علی را باز ببینم منقبت قال النبی صلعم علی فی الجنة
ترجمه در صحیح ترمذی و ابن ماجه بروایت عبد الرحمن بن عوف مسطور است که
رسول گفت علی کرم الله وجهه در بهشت است منقبت قال النبی صلعم لعلی دمک
دمی لحمک لحمی قلبک قلبی نفسک نفسی روحک روحی ترجمه در دستور
الحقایق مسطور است در ورود این حدیث آن بود که روزی سید المرسلین صلعم امیر المؤمنین را
درون پیراهن خود در آورد چنانکه تن مصطفی با مرتضی یکی شد اما سر و پای
نمود در این حالت حدیث مذکور میفرمود و در هدایة السعدا و بعضی از کتب دیگر چنین
بنظر رسیده که روزی اعرابی پیش سید المرسلین حاضر بود ناگاه اعرابی پرسید که
یا رسول الله این ولد کیست فرمود پسران من گفت پسران علی کجا یند فرمود
هم این مند پس امیر را در کنار گرفته حدیث مذکور فرمود منقبت قال النبی صلعم
لا تجمعوا بين اسمي وكنيتي انا ابو القاسم الله يعطي وانا اقسم ثم
الله خص ذلك لعلي وبنيه ترجمه در تفسیر ثعلبی از ابو هریره مروی است که رسول

گفت

الجمع بین اسمه وکنیته ... لعلی و بنیه

گفت جمع نکنید میان اسم و کنیت من بعد چون یکی از فرزندان خود را نام محمد
نهید کنیتش ابو القاسم مگردانید و اگر ابو القاسم کنید نامش محمد مگردانید که جمع
این اسم و کنیت از مخصوصات ذات منست که خدای تعالی عطا میکند من قسمت میکنم
مگر علی جوداست من محترم پس بر خلایق روا نبود که اسم محمد و کنیت ابو القاسم جمع
کنند بعد از آن امیر المؤمنین علی و فرزندان او را رخصت داد که امیر فرزند
خود را محمد نام کرد و کنیت ابو القاسم گردانید در مستدرک حاکم از محمد حنفیه
رضوان الله علیه چنین مروی است که روزی میان طلحه و امیر المؤمنین منازعت شد
طلحه گفت تو فرزند خود را محمد نام کرده و کنیتش ابو القاسم و حال آنکه رسول صلعم
جمع این و کنیتش بر همه امت حرام گردانیده امیر یکی از حضار فرمود فلان و فلان را
حاضر کن جمعی از اصحاب رسول آمده گواهی دادند که آن سرور با امیر و فرزندان او
رخصت داده و بر سایر امت حرام ساخته منقبت قال النبی صلعم ان الله خلق
حلقة باب الجنة من ياقوتة حمراء على صفايح الذهب فاذا دقت الحلقة
على الباب طنت وقالت يا علي يا علي ترجمه در مناقب خطیب مسطور است
که رسول صلعم فرموده بدرستی که حق سبحانه و تعالی در بهشت را حلقه از یاقوت سرخ آفریده
و صفحه های طلا تعبیه کرده هرگاه بر در بهشت آن حلقه را زنند آوازی آید و گوید
یا علی یا علی منقبت قال النبی صلعم لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه من روحه

عطس فقال الحمد لله فاوحى الله حمدني عبدي بعزتي وجلالي لولا
عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي يكونا
مني قال نعم يا آدم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على
العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة ترجمه هم در کتاب مذکور
از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه مروی است که رسول صلعم گفت چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید
از روح خود در وی دمید آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله پس گفت خدای عز و جل
حمدنی عبدی بعزتی ستایش کرد مرا بنده من بعزت و جلال من که اگر مقصود از آفرینش
دو بنده نبودی که ارادت من چنانست که ایشان را بیافرینم هرآینه تا ترا نیافریدمی
آدم گفت الهی آن هر دو بنده از نسل من خواهند بود فرمود بلی آنگاه فرمان شد
که ای آدم سر بردار و نگاه کن آدم سر برداشته نظر کرد بر عرش مجید نوشته بود لا
اله الا الله محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة منقبت قال النبي صلعم حاكيا عن الله
تعالى من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب اقسمت
بعزتي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني وادخل الجنة من اطاعه
وان عصاني ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت نبی حق سبحانه و تعالی میفرمود
که کسی که حق مرتضی علی شناخت پاک و خوشدل و کسی که انکار کرد حق او را ملعون
و زیان کار شد سوگند میخورم بعزت خودم اینکه داخل کنم در دوزخ کسی را که عصیان

کند

کند او را اگرچه اطاعت کند مرا و داخل کنم در بهشت کسی را که اطاعت کند او را
اگرچه عصیان کند مرا منقبت قال النبي صلعم جاءني جبرئيل من عند الله عز وجل
بورقة آس خضراء مكتوب فيها ببياض افترضت محبة علي ابن ابي طالب
على خلقي فبلغهم ذلك عني ترجمه هم در کتاب مذکور و فردوس الاخبار بروایت
جابر انصاری رضی الله عنه مسطور است که رسول صلعم گفت آمد بمن جبرئیل از نزد حق تعالی
با برگ سبزی از آس و در وی نوشته بود بسفیدی بدرستی که من فرض کردم دوستی علی را
بر خلق خود پس برسان این حدیث را بایشان از من منقبت قال النبي صلعم
يا علي لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك ترجمه
در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و طیبی و هدایة السعدا از ابو سعید خدری و در
مسند بزاز و صواعق محرقه از سعد مروی است که رسول صلعم گفت یا علی هیچ یک را
حلال و جایز نیست اینکه در این مسجد جنب گذرد مگر مرا و ترا منقبت قال النبي صلعم
لعلي انت وشيعتك تأتي يوم القيمة راضين مرضيين ويأتي
عدوك غضابا ترجمه در صواعق محرقه از ابن عباس مروی است که چون نازل
شد آیه ان الذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية رسول صلعم
گفت مرتضی علی را که تو و شیعه تو میآیند در روز قیامت بجایی که راضی آیید
شما از خدا و خدا از شما و میآید دشمن تو در حالی که خشمناک است منقبت قال النبي

عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ بَعْدِي مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ ترجمه در صحايف بهداية السعداء و مودات
از حذيفه ابن اليمان رضي الله عنه مرويست كه رسول گفت مرتضى علي بهترين بشراست
بعد از من كسي كه ابا كند پس بتحقيق كافر است منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص عَلِيٌّ بَابُ حِطَّةٍ
مَنْ دَخَلَ فِيهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا ترجمه در افراد دار
قطني و صواعق محرقه و مودات از ابن عباس رضي الله عنه مرويست كه رسول گفت علي
در توبه و استغفار است هركه در آيد دران مومن بود و هركه بيرون شود ازان
در كافر بود ترجمه منظومه ذات سلطان اوليا بابست • كفر و ايمان بطوف او مضطر •
هركه داخل در و بود مومن • وانكه خارج ازو بود كافر منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص عَلِيٌّ
مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنْ بَدَنِي ترجمه در مناقب خطيب از براء بن عازب و در جميع
ديلمي و فردوس الاخبار و مودات و صواعق محرقه از ابن عباس مرويست كه رسول
گفت علي از من بجاي سر است از بدن ترجمه منظومه گفت سردار هاشمي [illegible] • نسبت
مرتضى علي با من • نسبتي هست با بدن سر را • نسبتش نيست سرا است و بدن منقبت
قَالَ النَّبِيُّ ص أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَالنَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى ترجمه در
اوسط طبراني و صواعق محرقه از جابر ابن عبد الله انصاري و در مودات از ابن عباس
مرويست كه رسول ص گفت من و علي از يك درختيم و آدميان ديگر از درختان پراكنده ترجمه
منظومه شجر موفق رسول خدا • گفت در شان قاتل كفره • خلق ناس هريك از شجرات •

من او هر دو از يك شجره منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي
صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ترجمه در اوسط طبراني و
صواعق محرقه و فردوس الاخبار و مودات از جابر و در مناقب خطيب از ابن عباس
مرويست كه رسول ص گفت بدرستي كه خداي تعالى گردانيد نسل هر پيغمبري در صلب او گردانيد
ذريت مرا در صلب علي بن ابي طالب ترجمه منظومه هر نبي را نبيره داور • داده از
ان مجتبي • نبي ما نبيره او را • خلق كرده خدا از صلب علي منقبت قَالَ النَّبِيُّ
لَوْ لَمْ يَخْلُقِ اللهُ عَلِيًّا لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفْوًا ترجمه در فردوس الاخبار
و مودات از ام سلمه رضي الله عنها مرويست كه رسول ص گفت كه اگر نه ميافريد خداي
تعالى علي را هرآينه نبود فاطمه را همسري ترجمه منظومه بهتر انبيا و بهتر خلق • گفت در
شان شه دين پرور • كه علي گر نبودي مخلوق • خود نميداشت فاطمه همسر منقبت
قَالَ النَّبِيُّ ص رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُثْبَتًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ أَنَا غَرَسْتُ جَنَّةَ
عَدْنٍ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ ترجمه در حلية الاولياء بروايت ابو الحمرا
مسطور است كه رسول گفت چون شب معراج مرا باسمان بردند ديدم بر ساق عرش نوشته
كه منكه خداوندم بهشت عدن را بانواع درختان كشته ام محمد برگزيده منست از آفرينش
منا و را بعلي تاييد داده ام منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ
وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيِّي وَوَارِثِي ترجمه در فردوس الاخبار و مودات از بريده رضي الله عنه

مرويست كه رسول ص گفت مر هر پيغمبري را وصي و وارثي هست و بدرستي كه علي وصي و وارث
منست ترجمه منظومه وصي و وارث رسول خداي • مرتضى را شمر كه گفت نبي • هر نبي را
وصي و وارث بود • وصي و وارث منست علي منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص عُنْوَانُ صَحِيفَةِ
الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ترجمه در مناقب خطيب و مودات و صواعق محرقه از
ابن مالك مرويست كه گفت رسول ص سرنامه صحيفه اعمال مومن دوستي علي بن ابي طالب است
ترجمه منظومه نامه نزد كسي كه درو • نبود نام سرور غالب • هست عنوان نامه
مومن • دوستي علي ابي طالب منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص رَحِمَ اللهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ
الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ ترجمه در صحاح سته بروايت امير المومنين مسطور است كه
رسول ص فرمود كه رحمت كناد خداي علي را خداوندا حق را با علي داير گردان هرجا
كه برود منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ عَلِيٍّ وَعَمَّارٍ وَسَلْمَانَ
ترجمه در صحيح ترمذي و نسايي و مستدرك حاكم و صواعق محرقه از امير المومنين مسطور است
كه رسول ص گفت يا علي در تو شباهتي است از عيسي كه يهود او را دشمن گرفتند حتي كه مادرش را
بهتان كردند و ترسا دوست گرفتند و از فرط محبت منزلتي اثبات كردند كه آن منزلت
مر او را نبود يعني ابن الله گفتند پس امير گفت دو طايفه در من هلاك شوند يكي آنكه از فرط
محبت مرا منزلتي اثبات كنند كه در من آن منزلت نبود آن مرتبه الوهيت و نبوت و ديم آنكه عداوت
من و مرا بران دارد كه در حق من بد گويد منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيٍّ إِنَّ اللهَ خَلَقَ

الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا
وَأَنْتَ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللهُ تَعَالَى
الْجَنَّةَ ترجمه در مسند احمد بن حنبل و مودات و حلية الاولياء بروايت جابر بن عبد الله انصاري
مسطور است كه روزي رسول ص در عرفات با مرتضى علي گفت بدرستي كه الله تعالى آفريد پيغمبران را
از درختان پراكنده و من و تو از يك درخت آفريده شده ايم من اصل درختم و تو فرع
و حسن و حسين شاخها پس هركه بشاخي از شاخهاي اين درخت تعلق كرد خداي تعالى
او را در بهشت فرود آورد منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي
وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي
فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ ترجمه در سنن ترمذي از سلمان و در صواعق محرقه از ام سلمه
رضي الله عنها مرويست كه رسول ص فرمود كه كسي كه دوست دارد علي را پس بتحقيق دوست
داشته است مرا و كسي كه مرا دوست دارد بتحقيق كه دوست داشته است خدا را و كسي كه
دشمن دارد علي را بتحقيق كه دشمن داشت مرا و كسي كه دشمن داشت مرا بتحقيق كه خدا را
دشمن داشت ترجمه منظومه مرهمه سينه دل افگاران • آنكه آزار كس نكو نشمرد •
گفت هر آنكه كه آزارد • مرتضى را حق و مرا آزرد منقبت قَالَ النَّبِيُّ ص يَا عَلِيُّ
أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ترجمه در سنن از قطني و صواعق محرقه
مسطور است كه گفت رسول ص اي علي تو قسمت كننده دوزخ و بهشتي و از امام علي الرضا عليه السلام

منقولست که در روز قیامت دوزخ میگوید یا علی این از آنست و آن از من منقبت
قال النبی ص لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز ترجمه در سنن دار قطنی
و صواعق محرقه و فصل الخطاب از ابوبکر مرویست که رسول گفت نخواهند گذشت از
صراط هیچ احدی مگر آنکس که بنویسد علی از برای او جواز از صراط منقبت قال النبی ص
ان الله افترض طاعتی و طاعة اهل بیتی علی الناس خاصة و علی الخلق کافة
قیل یا رسول الله عرفنا الناس و ما الخلق علی قال الناس اهل مکة و الخلق
ما خلق الله تعالی من ذی روح ترجمه در فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست
که گفت رسول ص بدرستیکه خدا تعالی فرض گردانیده است فرمان برداری مرا و اهل بیت مرا
بر آدمیان علی الخصوص و بر همه آفریده ها علی العموم گفتند ای رسول خدا کدامند آدمیان
و کیستند خلقان فرمود آدمیان اهل مکه اند و خلقان آنچه خدا آفریده از ذی روح
منقبت قال النبی ص حب علی حسنة لا تضر معها سیئة لا تنفع معها
حسنة ترجمه در فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول ص گفت دوستی علی
نیکوئیست که ضرر نرساند با آن نیکوئی هیچ بدی و دشمنی علی گناهیست که فایده نمیدهد
با آن گناه هیچ نیکوئی منقبت قال النبی ص علی باب علمی و مبین لامتی ما
ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة
و مودته عبادة ترجمه در حلیة الاولیا از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که

رسول ص گفت علی باب علم منست و بیان کننده مر امت مرا چیزی که فرستاده شده ام
بآن چیز یعنی رساننده احکام الهی است بعد از من دوستی او ایمان و دشمنی او نفاق است
و نظر بسوی او مهربانیست و دوستی او عبادت منقبت قال النبی ص سیکون من بعدی
فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه فاروق بین الحق
والباطل ترجمه هم در فردوس الاخبار از ابی لیلی غفاری مرویست که گفت رسول ص
زود باشد که شود پس از من فتنه و آشوبی پس هرگاه واقع شود آن فتنه لازم گیرید علی بن
ابیطالب را یعنی مگذارید و پیروی او را بدرستیکه جدا کننده است میان حق و باطل
ترجمه منظومه قایل لا ابن و بعدی گفت ٭ بعد من فتنه شود عاجل ٭ بعلی یار شوید
کان ساعت ٭ او جدا میکند حق از باطل منقبت در مسند احمد و مستدرک حاکم و
صواعق محرقه از ابوسعید خدری رضی الله عنه مرویست که روزی با جمعی از صحابه
بخدمت رسول ص میرفتیم که دوال نعلین آنسرور گسسته شد امیر المومنین ع از برای
گرفته اصلاح میکرد پس گفت پیغمبر ص یا ایها الناس ان منکم من یقاتل علی
تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقلنا من هو یا رسول الله فقال
ذاک خاصف النعل فخرجت فبشرته بما قال رسول الله فلم یلتفت به و جاء
کانه سمعه ترجمه ای مردمان بدرستیکه از شما کسی است که بر تاویل قران مجید قتال
کند همچنانکه من بر تنزیل قران کشتم گفت آنکس یا رسول الله فرمود آنکه نعل مرا اصلاح میکند

ابوسعید گوید من پیش امیر رفتم و بشارت دادم اصلا بسخن من ملتفت نشد چنانکه گویی
شنیده بود منقبت ان رسول الله صلی الله علیه و آله صعد المنبر فحمد الله
واثنی علیه و قال بعد ما قال این علی ابن ابیطالب فوثب الیه علی فقال
انا یا رسول الله فقال ادن منی فدنی منه و ضمه الی صدره و قبل ما بین
عینیه و رأینا دموع عینی رسول الله تجری علی صدره قال یا علی صوته
یا معشر المسلمین هذا علی بن ابی طالب هذا شیخ المهاجرین والانصار
هذا اخی و ابن عمی و ختنی و لحمی و شعری هذا ابو السبطین الحسن والحسین
سیدی شباب اهل الجنة هذا مفرج الکرب عنی هذا اسد الله فی ارضه
و سیفه علی اعدائه فعلی مبغضه لعنة الله و لعنة اللاعنین والله منه
بری و انا منه بری فمن احب ان یتبرء من الله و منی فلیتبرء منه
فلیبلغ الشاهد منکم الغائب ترجمه در شرف النبی مسطور است بدرستیکه رسول ص
بر منبر رفته بعد از حمد و ثنای خدای تعالی سخن چند فرمود و گفت کجاست علی بن ابی
طالب امیر المومنین بتعجیل تمام آمده گفت اینک منم یا رسول الله آنسرور فرمود یا علی
نزد من آی امیر نزدیک شد رسول وی را در کنار گرفت و سینه بر سینه اش نهاد و
میان پیشانیش بوسه داد و اشک از هر دو چشمش روان شده بر سینه فرود آمد و بعد از آن
باواز بلند فرمود ای گروه مسلمانان این علی بن ابیطالب است این پیشوا و مقتدای

مهاجر و انصار است و این برادر منست و این پسر عم و داماد منست این خون
و گوشت و موی منست این پدر هر دو سبطین است که سیدان و جوانان اهل
بهشتند این آنکس است که غمها را از من بر دارد و این شیر و شمشیر خداست بر
دشمنان خدا لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان بر آنکس باد که این را دشمن
دارد و خدای تعالی از دشمنان این نیز بیزار است و من نیز و هر که از خدای تعالی و از
من بیزار شود از وی بیزار شود باید که این سخن را حاضران بغایبان رسانند منقبت
قال النبی صلی الله علیه و سلم لوفد ثقیف حین جاءوه لتسلمن او لابعثن رجلا
منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم و لیاخذن
اموالکم قال عمر فوالله ما تمنیت الامارة الا یومئذ و جعلت انصب
صدری له رجاء ان یقول هو هذا قال فالتفت الی علی فاخذه بیده
ثم قال هو هذا ترجمه در استیعاب از مطلب بن عبد الله خطیب مرویست که گفت
چون گروه ثقیف از جنگ حنین گریخته بعضی از ایشان بطایف و بعضی باوطاس
رفتند و جماعتی بخدمت رسول آمدند آنسرور گفت میباید که اسلام آورید و اگر نه
مردی را که مثل من باشد بر گروه شما فرستم تا گردن شما همه زده فرزندان شما را
اسیر گرداند و مال شما بغنیمت بستاند عمر بن الخطاب گوید بخدا که من هرگز آرزوی
امارت نکردم مگر آنروز و سینه را پیش میبردم بامید آنکه شاید پیغمبر ص بگوید

اینت انمرد در این اثنا با میرالمومنیان علی ملتفت شده فرمود هو هذا یعنی اینت
انکه از من و مثل منت منقبت قال النبی صم هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما
ترجمه در مناقب ابن مردویه از ابوذر غفاری مرویست که ما در خدمت انحضرت رفته
گفتیم کیست دوسترین اصحاب نزد تو که اگر کاری افتد با و مرافقت کنیم و اگر حادثه
روی نماید از و مفارقت نکزینیم فرمود هذا علی یعنی این علیست که مقدم شمااست
در اطاعت و اسلام منقبت قال النبی صم علی یعسوب المسلمین والمال یعسوب
المنافقین ترجمه در صواعق محرقه از امیرالمومنین کرم الله وجهه مرویست که رسول صم
گفت علی پادشاه مسلمانانست و مال پادشاه منافقان ترجمه منظوم گفت با ابن عم
خویش نبی ٥ انکه مطلوب طالبان باشد ٥ کر تو یعسوب اهل ایمانی ٥ مال یعسوب ظالمان باشد
منقبت قال النبی صم یا فاطمة ان کرامة الله ایاک زوجتک من
اقدمهم سلما و اکثرهم علما و افضلهم حلما ان الله اطلع الی اهل
الارض اطلاعة فاختار منهم ونبیک فاوحی الی ان ازواجه
ایاک واتخذه وصیا ترجمه در وسیلة المتعبدین از ابن عباس و در مناقب
خطیب از سلمان فارسی مرویست که وقتی که رسول را عارضه دست داد و سیدت
النساء بر سبیل عیادت بحضرت انسرور رفت فرمود ای فاطمه بدرستیکه کرامتی که از خدای
تراست من تزویج کردم ترا بکسی که او اقدم صحابه است از روی اسلام و اکثر

ایشان

ایشان بعلم و افضل ایشان بحلم و بدرستیکه الله تعالی اطلاع کرد بسوی اهل زمین
و نظر فرموده و ازایشان برگزیده شوهر ترا و بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج
کنم و او را وصی خود گردانم منقبت قال النبی صم اخی و وزیری و خیر من اترک
بعدی یقضی دینی و خیر من اخلفت بعدی علی ابن ابیطالب ترجمه در مناقب
ابن مردویه و هدایة السعدا از سلمان فارسی و انس بن مالک رضی الله عنهما مرویست که رسول صم
گفت بدرستیکه برادر و وزیر من و بهترین کسیکه گذاشته ام بعد خود ادا میکند دین مرا
و بهترین کسیکه خلیفه کردم بعد خود علی ابن ابیطالب است منقبت قال النبی صم یا ایها
الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی
اهل بیتی ترجمه در صحیح ترمذی و مشکوة از جابر بن عبدالله انصاری و مصابیح و هدایة
السعدا از حسان بن ثابت مرویست که در روز عرفه رسول صم بر منبر بر آمده بعد از حمد
و تمجید گفت ایمردمان من گذاشته ام در شما چیزی که اگر بگیرید باو هرگز بضلالت نیفتید
و آن کتاب الله و عترت و اهلبیت منند منقبت قال النبی صم الا یا ایها الناس
انما انا بشر مثلکم یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انا تارک
فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله
واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی من اتبعهما کان علی الهدی و
من ترکهما کان علی الضلالة ترجمه در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة و مشارق

الانوار و هدایة السعدا و بروایت زید بن ارقم مسطور است که در موضع خم غدیر
که مابین مکه و مدینه است رسول صم خطبه خوانده و گفت که دانا و اگاه باشید ایمردمان
جز این نیست که من بشرم مثل شما قریب است که بیاید مرا فرستاده خدا یعنی ملک
الموت و من اجابت کنم او را بانتقال و ارتحال از دنیا و حال انکه من گذاشته ام میان
شما دو امر عظیم اول قرآن که در او هدایت و نور است پس عمل کنید بکتاب الله
دویم اهلبیت من بیان میکنم شما را از خدا در باب اهلبیت من کسیکه تابع شد
این هر دو را بعمل و ولا و انقیاد هست انکس بر هدی و کسیکه ترک کند این هر دو را
هست او بر گمراهی منقبت قال النبی صم ان الله که الحمد عرض حب علی و فاطمة و
ذریتهما علی البریة فمن بادر منهم بالاجابة جعل منهم الرسول و من
اجاب بعد ذلک جعل منهم الشیعة وان الله جمعهم فی الجنة ترجمه در خلاصة
المناقب مسطور است که گفت رسول صم بتحقیق خدای تعالی که جمیع محامد مخصوص مر او راست
عرض کرد دوستی علی و فاطمه و ذریت ایشانرا بر خلق پس کسیکه سبقت نمود از ان
خلق خلایق بدل بقبول محبت گردانید از ایشان پیغمبران و کسیکه بعد از ایشان اجابت
نمود گردانید شیعه که عبارتست از اولیا است بدرستیکه خدای تعالی جمع خواهند کرد ایشانرا
در بهشت منقبت قال النبی صم من احب ان یحیی حیوتی و یموت موتی و یدخل
الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابیطالب ع و ذریته الطاهرین

ائمه

وبه نشتین

ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی
الی باب الضلالة ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت رسول صم کسیکه دوست
دارد اینکه زندگانی کند مانند زندگانی من و بمیرد بموت من و در آید در بهشت
که وعده کرده پروردگار من مرا پس او که دوست دارد علی بن ابیطالب ع و اولاد پاک
او را که ائمه هدی و چراغ تاریک اند بعد از او بدرستیکه ایشان هرگز بیرون نیارند شما را از
راه راست بسوی گمراهی منقبت قال النبی صم اول من اتخذ علی ابن ابی طالب اخا
من اهل السماء اسرافیل ثم میکائیل ثم جبرئیل و اول من احبه منهم
حملة العرش ثم رضوان خازن الجنة ثم ملک الموت و یترحم علی محب
علی ابن ابیطالب کما یترحم علی الانبیاء ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که
نخستین کسیکه گرفت علی ابن ابیطالب را به برادری از اهل آسمان اسرافیل است
بعد از ان میکائیل پس جبرئیل و اول کسیکه دوست داشت علی را از اهل آسمان
حاملان عرش اند بعد از ان رضوان خازن بهشت الخ عزرائیل و بدرستیکه ملک الموت
ترحم میکند بر انبیا و بر محبان علی منقبت قال النبی صم فضل علی ابن ابیطالب علی
جمیع الصحابة بسبعین مرتبة ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت رسول صم
تفضیل داده شده است علی مرتضی ع بر جمیع صحابه بهفتاد درجه منقبت قال النبی صم
عاهدنی ربی ان لا تقبل ایمان عبد الا بمحبة اهل بیتی ترجمه هم در کتاب

مذکور مسطورات که گفت رسول صلعم که عهد کرده با من پروردگار من از آنکه مقبول نیست ایمان هیچ بنده مگر بمحبت اهل بیت من **منقبت** قال النبي صلعم والذي نفسي بيده لا تزول قدم عبد يوم القيمة حتى يسأله الله عن حبنا اهل البيت فقال عمر وما آية حبكم من بعدكم فوضع يده على رأس علي ابن ابي طالب فقال حبي من بعدي حب هذا **ترجمه** هم در کتاب مذکور مسطورات که گفت رسول صلعم تا آنکه نفس من بید قدرت اوست که نلغزد قدم بنده روز قیامت تا آنکه سوال کند حق سبحانه از محبت ما و اهل بیت گفت عمر چیست محبت شما بعد از شما یا رسول الله پس نهاد رسول دست خود را بر فرق علی ابن ابیطالب و گفت محبت من بعد از من محبت اینست **منقبت** قال النبي صلعم يا علي ان الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولاهلك ولشيعتك ولمحب شيعتك فابشر وانك لانزع البطين **ترجمه** در جمع دیلمی و صواعق محرقه مسطورات که رسول صلعم فرمود ای علی بدرستیکه خدا تعالی تحقیق بخشنده است مر او ترا و فرزندان ترا و اهل بیت ترا و دوستان ترا و دوستان دوستان ترا پس بشارت ده تو بدرستیکه تو نیستی تهی باطن **منقبت** قال النبي صلعم اني تارك فيكم الثقلين احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما **ترجمه** در تفسیر ثعلبی و مشکوة و مصابیح و کتاب شفا و نصاب الاخبار و اربعین بروایت زید بن ارقم

مسطورات

مسطورات که چون رسول در حجة الوداع بمنزل غدیر خم رسید گفت بدرستیکه من گذاشتم در شما دو چیز یکی از ایشان بزرگترست از دیگری یکی کتاب خدای که رسن کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگر بیرون ان من اهل بیت منند و هرگز جدا نشوند این هر دو از هم تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر پس نظر کنید چگونه مخالفت خواهید کرد مراد در این هر دو **منقبت** قال النبي صلعم الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك **ترجمه** در مسند احمد بن حنبل و مشکوة و شرف النبوة و هدایت السعدا از ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که او در کعبه را گرفته میگفت شنیده ام از رسول صلعم که میگفت که مثل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است هر که سوار شد بر آن کشتی خلاص یافت و هر که تخلف کرد هلاک شد **منقبت** قال النبي صلعم لكل شيء اساس واساس الدين حب اهل بيتي **ترجمه** در شرح و هدایت السعدا مسطورات که گفت رسول صلعم هر چیز را بنیادیست و بنیاد دین دوستی اهل بیت منست **منقبت** قال النبي صلعم لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم **ترجمه** در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة از زید بن ارقم مرویست که رسول صلعم فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین را که من جنگ کننده ام با کسی که جنگ کند با ایشان و صلح کننده ام با کسی که صلح کند با ایشان در صواعق محرقه مسطورات که چون آیه کریمه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا نازل شد فرمود انا حرب لمن حاربهم

وسلم لمن سالمهم **منقبت** قال النبي صلعم احبوا الله لما يغذوكم من نعمة واحبوني بحب الله واحبوا اهل بيتي بحبي **ترجمه** در شرح مشکوة و نصاب الاخبار و فصل الخطاب و معارج الاخبار و هدایت السعدا و خلاصة المناقب مسطورات که گفت رسول صلعم دوست دارید ای مومنان خدا را جهة آنکه پرورش داده است شما را از نعمت و دوست دارید مرا بمحبت خدا و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من **منقبت** قال النبي صلعم يا فاطمة اما ترضين ان الله اطلع على اهل الارض فاختار اباك وزوجك **ترجمه** در فردوس الاخبار مسطورات که گفت رسول صلعم ای فاطمه آیا راضی نیستی که خدا تعالی نظر کرد بر اهل زمین و برگزید پدر ترا و شوهر ترا **منقبت** قال النبي صلعم يا علي انت وشيعتك تردون على الحوض رواء مرويين مبيضة وجوهكم وان اعداءك يردون على الحوض ظماء مقمحين **ترجمه** در جمع دیلمی و صواعق محرقه مسطورات که رسول صلعم گفت ای علی تو و محبان تو وارد میشوید بر حوض سیراب و سیر کرده شده در آن حالی که سفید است روهای شما و بدرستیکه دشمنان شما وارد میشوند در حوض تشنه با قبیح رویی **منقبت** قال النبي صلعم يا علي اما ترضى انك معي في الجنة والحسن والحسين وذرياتنا خلف ظهورنا وازواجنا خلف ذرياتنا واشياعنا عن ايماننا وشمائلنا **ترجمه** در مناقب ابن مردویه و صواعق محرقه مسطورات که رسول صلعم گفت که ای علی آیا راضی نمیشوی تو با این که باشی با من در بهشت و با حسن و حسین و فرزندان باشند پشت ما و ازواج ما پس فرزندان ما و شیعها از چپ و راست **منقبت**

قال

قال النبي صلعم معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط المستقيم وولاية آل محمد امان من العذاب **ترجمه** در معارج الاخبار و فصل الخطاب مسطورات که گفت رسول صلعم معرفت آل محمد سبب نگاهداشتن از آتش دوزخ و دوستی آل محمد صلعم سبب گذشتن از صراط و بندگی آل محمد امان از جمیع عذاب **مناقب** قال النبي صلعم لو يعلم الناس متى سمي علي امير المؤمنين ما انكروا فضله سمي بذلك وآدم بين الروح والجسد وقال الله الست بربكم قالوا بلى فقال الله تعالى انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم **ترجمه** در فردوس الاخبار بروایت حذیفة بن الیمان مسطورات که گفت رسول صلعم اگر میدانستند آدمیان که کی نامیده شد علی بامیر المومنین انکار نمیکردند فضیلت او را خوانده شد باین نام علی و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود گفت الله تعالی بروح آدم و ذریت او آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری پس گفت منم پروردگار شما و محمد پیغمبر شما و علی ولی شما **منقبت** عن جابر بن عبد الله الانصاري قال سمعت رسول الله صلعم يوم الحديبية وهو آخذ بيد علي قال هذا امير البررة وقاتل الكفرة ومنصور من نصره ومخذول من خذله يمد بها صوته **ترجمه** در مستدرک حاکم و صواعق محرقه و مودات از جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول در حدیبیه در حالی که گرفته بود سید المرسلین دست امیر المومنین را و گفت این علی پادشاه نیکوکاران است و کشنده کافران و نصرت کرده شده هر که یاری کرد علی را

و فرو گذاشته شده هر که فرو گذاشت علی را و در این کلام آواز خود بلند کرده بود

منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما اسري الى السماء ثم من السماء الى سدرة المنتهى وقفت بين يدي ربي فقال لي يا محمد قلت لبيك وسعديك قال لقد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قلت ربي عليا قال صدقت يا محمد قال فهلا اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك احكامك و تعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون قلت اختر فان خيرك خيري قال اخترت لك عليا فاتخذه لنفسك خليفة ووصيا وهو نحلة علمي و حكمي وهو امير المومنين حقا لم ينلها احد قبله وليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني ونور اوليائي وهو الكلمة التي الزمتها للمتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمد قلت ربي لقد ابشره ترجمه در بحر المعارف وخلاصة المناقب ومناقب خطيب بروايت امير المومنين كرم الله وجهه و در حلية الاوليا بروايت ابو هريره مسطور است که رسول صم گفت چون شب معراج برد مرا خدای تعالی بسدرة المنتهى ایستادم پیش پروردگار خود فرمود ای محمد گفتم لبیک و سعدیک گفت بتحقیق آزمودم خلق خود را و نعمت دادم ایشان را پس کدامین از ایشان مطیع تر است مر ترا گفتم ای پروردگار من علی فرمود راست گفتی و گفت آیا نمیگیری برای خود خلیفه که ادا کند از تو احکام ترا و تعلیم کنند بندهای

ذکر علی بلیلة المعراج

مرا از کتاب من آنچه نمیدانند گفتم تو اختیار کن بدرستی که برگزیده تو برگزیده منست فرمود اختیار کردم برای تو علی را پس تو هم فرا گیر او را برای نفس خود خلیفه و وصی و او نحل علم و حکمتهای منست و امیر مومنانست بر حق نرسیده است این امارت بیکی قبل از وی و بعد از وی ای محمد علی علم هدایت و امام مطیعان و نور اولیای من و کلمه ایست که لازم کرده ام متقیان را هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشت هر و هر که دشمن داشت او را بتحقیق دشمن داشت مرا پس بشارت ده او را ای محمد علی را بدین کرامت گفتم خدایا بشارت دهم علی را منقبت قال النبي صم قال لي الله تعالى في ليلة المعراج من تحب من الخلق يا محمد فقلت عليا فقال التفت الى يسارك فالتفت فاذا عليا من يساري قائم ترجمه در بحر المعارف و خلاصة المناقب مسطور است که رسول صم گفت در شب معراج فرمود بمن خدای تعالی که ای محمد کرا دوست میداری از خلایق گفتم علی را پس گفت بنگر بسوی چپ خود دیدم علی را ایستاده منقبت قال النبي صم ان الله خاطبني ليلة المعراج بلغة علي قلت يا رب انت خاطبني ام علي قال يا محمد انا شيء لست كالاشياء او قاس بالناس واوصف بالشبهات خلقتك من نوري وخلقت عليا من نورك فاطلعت على سرائر قلبك فلم اجد في قلبك احدا احب اليك من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلغته ولسانه ليطمئن قلبك ترجمه در مناقب خطیب و بحر المناقب

خطاب خدا بلغت علی در لیلة المعراج

و خلاصة المناقب مسطور است که رسول صم گفت بدرستی که الله تعالی خطاب کرد مرا بزبان علی من گفتم یا رب تو خطاب کردی یا علی فرمود یا محمد موجودم نه همچو اشیا که قیاس کرده شوم بمردم آدمیان یا وصف کرده شوم بشبهات آفریدم ترا از نور خود و علی را از نور تو و من مطلع ام بر اسرار دل پس یافتم نزد تو کسی را دوستر از علی از ان جهة بزبان و لغت او با تو سخن گفتم تا دل تو آرام گیرد و موانست پذیرد منقبت قال النبي صم من اراد التمسك بحبل المتين فليحب عليا وذريته ترجمه در دستور الحقایق بروایت زید بن ارقم مسطور است که گفت رسول صم کسی که خواهد که تمسک کند برشته استوار باید که دوست دارد علی را و فرزندان او را منقبت قال النبي صم خلق الله عز وجل من نور وجه علي بن ابي طالب سبعين الف ملك يستغفرون له ولمحبيه الى يوم القيمة ترجمه و در بحر المناقب و مناقب خطیب مسطور است که رسول صم گفت آفرید خدای از نور روی علی ابن ابی طالب هفتاد هزار فرشته که آمرزش میخواهند از برای علی و دوستانش تا روز قیامت منقبت قال النبي صم اذا كان يوم القيمة يقعد علي بن ابي طالب على الفردوس وهو جبل علا في الجنة وفوقه عرش رب العالمين ومن سفحه يتفجر انهار الجنة وتتفرق في الجنان وهو جالس على كرسي من نور تجري بين يديها التسنيم لا يجوز على صراط المستقيم الا ومعه براءة بولايته وولاية اهل بيته وهو يشرف على الجنة فيدخل محبيه الجنة

سبعون الف ملك من نور وجهه

احد

ومبغضه النار ترجمه هم در بحر المعارف و خلاصة المناقب مسطور است که رسول صم گفت چون قیامت قایم شود بالا رود علی بر فردوس و آن کوهیست بلند در بهشت و بالای او عرش پروردگار است و از دامن او جویها روان شود در بهشت متفرق گردند و او بر کرسی نور نشسته و از پیش او چشمه تسنیم روان باشد و هیچکس را از صراط گذشتن نبود مگر آنکه با او براتی باشد از دوستی علی و اهل بیت او و مشرف بود بر جنت دوستان خود را در بهشت آرد و دشمنانرا بدوزخ منقبت قال النبي صم يا علي ان الله تعالى اشرف على الدنيا فاختارني على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال العالمين ثم اطلع الثالثة فاختار الائمة من ولدك على رجال العالمين ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمة على نساء العالمين ترجمه در مودات از امیر المومنین مرویست که رسول گفت ای علی بدرستی خدای تعالی واقف و دیده ور شد بر دنیا پس برگزید مرا بر مردان عالمیان بعد از آن مطلع شد مرتبه دوم برگزید ترا پس مطلع شد مرتبه سیوم برگزید ائمه معصومین را از فرزندان تو بر مردان عالمیان پس مطلع شد مرتبه چهارم برگزید فاطمه را بر زنان عالمیان منقبت قال النبي صم يا علي انت خير البشر من شك هذه فقد كفر ترجمه هم از امیر المومنین ع مرویست که گفت رسول صم یا علی تو بهترین آدمیانی هر کس که شک آرد درو بتحقیق کافر گردد ترجمه مضمونه بهترین بشر علی است

کین چنین گفت بهترین بشر • بر نگردد از او که در ره دین • هر که برگشت از او شود کافر

منقبت قال النبی صلعم لا یحب علیا الا مومن ولا یبغضه الا کافر ترجمه

هم از امیر المومنین مرویست که رسول صلعم گفت دوست نمیدارد علی را مگر مومن و دشمن نمیدارد

علی را مگر کافر منقبت قال النبی صلعم بغض علی کفر وبغض بنی هاشم نفاق

ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول صلعم گفت دشمنی علی کفر است و بغض سایر

بنی هاشم نفاق منقبت قال النبی صلعم ان الله تعالی قد جعل لکل نبی وصیا

فشیث وصی آدم ویوشع وصی موسی وشمعون وصی عیسی وعلی وصیی

وهو خیر الاوصیاء فی الدنیا والآخرة وانا الداعی وهو المضیء ترجمه

هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت رسول صلعم بدرستیکه حق سبحانه وتعالی گردانید از برای

هر نبی وصی پس وصی آدم شیث بود و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من

علی و بهترین اوصیاست در دنیا و عقبا منم خواننده براه راست و اوست روشنائی راه

منقبت قال النبی صلعم یا علی انت تبرء ذمتی وانت خلیفتی علی امتی ترجمه

هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول صلعم گفت یا علی تو ادا میکنی حق مردم را از گردن من

و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من منقبت قال النبی صلعم لما اسری بی الی السماء

تلقتنی الملائکة بالبشارة فی کل السماء حتی لقینی جبرئیل فی محفلة

من الملائکة فقال یا محمد لو اجتمعت امتک علی حب علی ما خلق النار

ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت رسول صلعم چون بمعراج بردند مرا بسوی

آسمان ملاقی شدند فرشتگان بمژده دادن در هر آسمان تا آنکه ملاقات کرد مرا

جبرئیل در مجلس خود با جمعی از ملائکه پس گفت ای محمد اگر جمع میشد امت تو بر دوستی علی

بن ابیطالب آفریده نمیشد آتش دوزخ منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کف

علی کفی ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت رسول صلعم دست علی کف دست

منست یعنی هر که با وی بیعت و مصافحه کند با من کرده باشد منقبت قال النبی صلعم یا علی لا یبغضک

من الانصار الا من کان اصله یهودیا ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست

که گفت یا رسول صلعم یا علی دشمن ندارد ترا از انصار مگر آنکه باشد از اصل او یهودی

منقبت قال النبی صلعم یا علی من اطاعنی فقد اطاع الله ومن اطاعک

فقد اطاعنی ومن عصانی فقد عصی الله ومن عصاک فقد عصانی

ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول صلعم گفت ای علی کسیکه فرمان برداری کند

مرا پس بتحقیق فرمان برداری کرد خدا را و کسیکه فرمان برداری تو کرد بتحقیق فرمان

برداری من کرد و آنکه نافرمانی من کرد بتحقیق نافرمانی خدا کرد و آنکه نافرمانی تو

کرد پس بتحقیق که نافرمانی من کرد منقبت قال النبی صلعم یا علی الائمة من ولدک

فمن اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله وهم العروة

الوثقی وهم الوسیلة الی الله تعالی ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که

گفت رسول صلعم ای علی امامان از فرزندان تو اند هر کس که فرمان برداری کرد ایشانرا

بتحقیق فرمان برداری کرد خدا را و هر که نافرمانی کرد ایشانرا بتحقیق نافرمانی

کرد خدا را و ایشانند ریسمان استوار درست و ایشانند وسیله و واسطه بسوی

حق سبحانه وتعالی منقبت قال النبی صلعم لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی

قومه وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومد فی عمره حتی

حج الف عام علی قدمیه ثم بین الصفا والمروة قتل مظلوما ثم لم یوالک

یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که

گفت رسول صلعم اگر بنده پرستش کند بمقدار آن مدت که نوح در قوم خود ایستاده بود

و باشد مر آن بنده را مانند کوه احد زر پس آنرا انفقه کند در راه خدای عز وجل و عمر آن

بنده چندان دراز شود که هزار حج کند در مدت هزار سال پس در میان صفا و مروه

بجور کشته شود و آن بنده دوستی تو نداشته باشد یا علی نشنود بوی بهشت و در نیاید در او

منقبت قال النبی صلعم لا تحقروا الشیعه فان الرجل منهم لیشفع فی مثل ربیعه

ومضر ترجمه از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلعم حقیر مدارید پیروان

علی را که مردی از ایشان در خواست کند گناهان جمعی که مانند گوسفندان قبیله

ربیع و مضر باشند مولف گوید ظاهر امر او از مرد اویس قرنی است زیرا که محرم اسرار

شیخ عطار در تذکرة الاولیا منقولست که در حرب صفین که امیر المومنین علیه السلام را با معاویه

في درجة الشيعه

واقع شد اویس رضی الله عنه آمد با امیر بیعت نموده بدرجه شهادت رسید لیکن تفاوت

در این است که شیخ میگوید بعد دعوی که گوسفندان قبیله ربیعه و مضر بالتماس اویس رضی الله

عنه است محمدی آمرزیده خواهد شد در حدیث شریف قید مومن است ظاهر بنابر

اختلاف روایت تفاوت شده والله اعلم بحقایق الامور منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله

وسلم یا علی انک تقرع باب الجنة فتدخلها بلا حساب ترجمه از

امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت رسول صلعم یا علی بدرستیکه تو بکوبی دروازه بهشت و در آئی

در وی بی حساب منقبت قال النبی صلعم من کان آخر کلامه الصلوة علی وعلی

علی یدخل الجنة ترجمه از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول صلعم گفت کسیکه آخرین

سخن او گفتن صلوة بر من و بر علی باشد در آید در بهشت منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله

وسلم من احب ان یرکب سفینة النجاة ویتمسک بالعروة الوثقی و

یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی ولیعاد عدوه ولیأتم

بالائمة الهدی من ولده فانهم خلفائی واوصیائی وحجج الله علی الخلق

بعدی وسادة امتی وقادة الاتقیاء الی الجنة حزبهم حزبی وحزبی

حزب الله وحزب اعدائهم حزب الشیطان ترجمه هم از امیر المومنین علیه السلام مرویست

که رسول صلعم فرمود هر کس خواهد سوار شود بر کشتی نجات و بچسبد بریسمان محکم و چنگ

دارند بر ریسمان خدای که استوار است پس باید که بدوستی گیرد علی را بعد از من و بدشمنی گیرد

دشمن او را دوست ندارند یعنی منافق باشد اما مان را که راه نماینده اند بسوی حق سبحانه از فرزندان
او بهترین که ایشان خلفا و اوصیا من و حجت الله اند بر آفریده های خدای بعد از من
و بزرگان امت منند و گشاینده گان بر همه کارها اند بسوی بهشت و جنگ با ایشان جنگ با من
و جنگ با من جنگ با خدای و جنگ با دشمنان ایشان جنگ با شیطان منقبت
قال النبی صلعم یا علی انی رأیت اسمک مقرونا باسمی فی اربعة مواطن فآنست
بالنظر الیه انی لما بلغت بیت المقدس فی معراجی الی السماء وجدت علی صخرتها
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فقلت
لجبرئیل من وزیری فقال علی بن ابیطالب فلما انتهیت الی سدرة
المنتهی وجدت علیها انی انا الله لا اله الا انا وحدی ومحمد صفوتی من
خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری فقال
علی ابن ابیطالب فلما جاوزت سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش رب
العالمین وجدت مکتوبا علی قوائمه انی انا الله لا اله الا انا ومحمد حبیبی
من خلقی ایدته بوزیره فلما هبطت الی الجنة وجدت مکتوبا علی باب الجنة
لا اله الا الله محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره ترجمه هم از امیر
المومنین کرم الله وجهه مرویست که رسول صلعم گفت ای علی دیدم من نام ترا همراه نام من
چهار جای پس انس گرفتم بدیدن آن بدرستیکه چون رسیدم به بیت المقدس در شب معراج

خود

خود بسوی آسمان یافتم بر سنگی که در بیت المقدس است نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
و ایدته بوزیره ونصرته بوزیره یعنی نیست خدای دیگر مگر الله و محمد فرستاده بر حق من که
خداوندم قوت و یاری داده ام محمد را بوزیر او پس گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من
گفت علی بن ابیطالب پس رسیدم بسدرة المنتهی و یافتم بروی نوشته که منم خدای سزاوار
پرستش و نیست خدای بجز من که یگانه ام و محمد برگزیده منست از آفریده های من و
قوت و یاری داده ام محمد را بوزیری و گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من گفت علی بن
ابیطالب و چون درگذشتم از سدرة المنتهی بسوی عرش پروردگار و یافتم نوشته
بر پایهای عرش بدرستیکه منم خدای تعالی و نیست خدای جز من و محمد حبیب منست از آفریدهای
من و قوت و یاری داده ام محمد را بوزیر او و چون فرود آمدم بسوی بهشت یافتم نوشته
در بهشت که نیست خدای جز من و محمد دوست منست از آفریدهای من قوت و یاری
داده ام او را بوزیر او منقبت قال النبی صلعم من کنت ولیه فعلی ولیه ومن
کنت امامه فعلی امامه ترجمه از سیدة النساء فاطمة الزهراء التقیة والنقیة
مرویست که رسول صلعم گفت هر که را که من ولی ام پس علی ولی اوست و هر که را من امام ام
پس علی امام و پیشوای اوست منقبت قال النبی صلعم اعلم امتی من بعدی علی
بن ابیطالب ترجمه از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که رسول صلعم گفت داناترین امت
من بعد از من علی بن ابیطالب است ترجمه قال النبی صلعم یا ابابکر کفی و کف علی

فی العدل سواء ترجمه از ابی بکر مرویست که رسول صلعم گفت ای ابوبکر کف من و کف علی
یعنی دست من و دست علی در عدل برابر است ترجمه منظوم بشنو از رسول امین خدا
اینکه در عدل برابر آمده است کف کف من و کف حیدر در عدالت برابر آمده است
منقبت قال النبی صلعم لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله النار
ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست که رسول گفت اگر جمع میشدند آدمیان بر دوستی علی
هر آینه نمی آفرید خدای تعالی آتش دوزخ را منقبت قال النبی صلعم یا علی انت سید فی
الدنیا والاخرة من احبک فقد احبنی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی
وعدوی عدو الله والویل لمن ابغضک من بعدی ترجمه از عبد الله عباس رضی الله عنهم
مرویست که رسول صلعم بسوی امیر دید و گفت یا علی تو سید و بزرگی در دنیا و آخرت هر که
دوست دارد ترا بتحقیق دوست دارد مرا و دوستدار تو دوستدار منست و دوستدار من
دوست خدا است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و وای بر آنکس که دشمن دارد
ترا بعد از من منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لن تضلوا ولن تهلکوا
وانتم تحت کف علی واذا خالفتموه فقد ضللتم طرق الهدی ووقعتم
فی الغی فاتقوا الله فی ذمة الله علی ابن ابیطالب ترجمه هم از وی مرویست
که گفت رسول صلعم گمراه و هلاک نشوید در حالیکه شما زیر دست علی باشید و هرگاه مخالفت کنید
شما او را پس بتحقیق گم کردید راههای راست را و افتادید در گمراهی پس بپرهیزید از

خدا

خدای در گذاشتن حق خدا بر گردن خود از فرمان بردن علی بن ابیطالب
منقبت قال النبی صلعم افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی وافضل
العالمین من نساء الاولین والاخرین فاطمة ترجمه هم از وی مرویست که گفت
رسول صلعم بهترین مردمان عالمیان در زمان من علی بن ابیطالب است و بهترین زنان عالمیان
از زنان اولین و آخرین فاطمه منقبت قال النبی صلعم یا ابن عباس علیک علیا فان
الحق علی لسانه والنفاق مجانبه یا ان هذا قفل الجنة ومفتاحها بیده یدخلون
الجنة وبه یدخلون النار ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول صلعم ای ابن عباس بر
تست پیروی علی بدرستیکه حق بر زبان او و نفاق دور است از وی بدرستیکه این علی
قفل و کلید های بهشت است بوسیله دوستی او در آیند مردم بهشت و بواسطه دشمنی او
در دوزخ منقبت قال النبی صلعم علی وشیعته هم الفائزون یوم القیمة ترجمه
هم از وی مرویست که گفت رسول صلعم علی و گروه او رستگاران اند به نعمتها از وی در روز
قیامت منقبت قال النبی صلعم یا عبد الله ابشر ان الله تعالی ایدنی بسید
الاولین والآخرین والوصیین علی فجعله کفوی فان اردت ان ترغب
وتشفع فاتبعه ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول صلعم ای عبد الله بشارت بر ترا
بدرستیکه خدای عز و جل قوت و توانایی داد مرا به بزرگ پیشینیان و پسینیان و به بزرگ
اوصیا که آن علیست پس گردانید حقتعالی علی را همسر من اگر خواهش داری که بزرگ شوی

و فایده کبری پس پیروی علی کن منقبت قال النبی صلعم رأیت علی باب الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله ترجمه از جابر رضی الله عنه
مرویست که گفت رسول صلعم دیدم بر دروازه بهشت نوشته که نیست خدای سزاوار
پرستش مگر الله و محمد فرستاده خداست و علی برادر رسول خداست منقبت قال النبی صلعم
لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیتک و هو افضل
الناس کان فی النار ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلعم در حضور مهاجر و
انصار که یا علی بدرستیکه اگر کسی پرستد خدای تعالی را چنانکه حق پرستش اوست پس از ان شک کند
در تو و اهل بیت تو و حال انکه بهترین آدمیان بوده باشد در آتش دوزخ منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله لا خیر فی امة لیس فیها احد من ولد علی یامر بالمعروف
و ینهی عن المنکر ترجمه هم از جابر مرویست که رسول صلعم گفت نیست نیکوئی در امتی که
نیست در ان امت کسی از فرزندان علی که امر کند بمعروف و باز دارد از منکر
منقبت قال النبی صلعم والذی بعثنی بالحق نبیا ان الملئکة یستغفرون لعلی
و تشفق علیه و شیعته اشفق من الوالدین علی ولده ترجمه هم از جابر مرویست
که گفت رسول صلعم بحق آن خدای که برانگیخت مرا براستی برسالت بدرستیکه فرشتگان آمرزش
میخواهند از برای علی و مهربانند بر وی و بر پیروان او و مهربان تراند از پدر و مادر بر فرزند
خود منقبت قال النبی صلعم اذا کان یوم القیمة یاتینی جبرئیل و معه حزمتین من المفاتیح

حزمة

حزمة من مفاتیح النار و حزمة من مفاتیح الجنة علی مفاتیح الجنة اسماء
المومنین من شیعة آل محمد و علی مفاتیح النار اسماء المبغضین من اعدائهم
فیقول یا احمد هذه للمبغضین و هذه للمحبین فادفعها الی علی بن ابیطالب
فیحکم فیهم بما یرید فو الذی قسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة و لا
محبه النار ابدا ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلعم هرگاه شود روز قیامت
بیاید بسوی من جبرئیل با دو دسته کلید یک دسته از کلیدهای بهشت و یک دسته از کلیدهای
دوزخ بر کلیدهای بهشت نامهای مومنان از پیروان آل محمد صلعم و بر کلیدهای دوزخ نامهای
دشمنان او پس بگوید جبرئیل بمن که ای محمد این دسته کلیدها از برای دوستان تست و این
دسته از برای دشمنان تو پس بده هم این هر دو دسته را بعلی بن ابیطالب که داوری کند
در میان مردم با نچه خواهد بحق آنکس که بخش کرد روزیها را که در نیاید دشمنان علی
در بهشت و در نیاید دوستان او در دوزخ همیشه منقبت قال النبی صلی الله علیه و اله
و سلم اول ثلمة فی الاسلام مخالفة علی ترجمه هم از جابر رضی الله عنه مرویست
که گفت رسول صلعم نخستین رخنه در اسلام مخالفت و عدم متابعت مرتضی علیست منقبت
قال النبی صلعم ایها الناس احبوا علیا فان الله یحبه و یستحیوا منه فان الله
یستحیی منه ترجمه از عقبة بن عامر مرویست که گفت رسول صلعم ایمردمان علی را دوست دارید
بدرستیکه حق سبحانه و تعالی دوست میدارد او را و شرم دارید از وی که بدرستیکه الله تعالی شرم میدارد

ازو منقبت قال النبی صلعم ان الله تعالی اصطفانی علی الانبیاء و اختار لی و
اصطفا علی الاوصیاء وصیة ابن عمی و صهری له و شد به عضدی کما
شد عضد موسی باخیه هرون و هو خلیفتی و وزیری و لو کان بعدی
نبیا لکان النبوة له ترجمه از انس بن مالک مرویست که گفت رسول صلعم بدرستیکه خدای تعالی
برگزید مرا بر پیغمبران و مختار ساخت مرا و برگزید از اوصیا وصی مرا و گردانید او را وصی مرا
پسر عم من و داماد ساخت پدر زن او و استحکام و قوت داد بان وصی بازوی مرا چنانکه
استحکم کرد بازوی موسی را ببرادر او هارون و او پسر عم خلیفه و وزیر منست و اگر میبود
پس از من نبی برآینه میبود نبوت مر او را منقبت قال النبی صلعم حدثنی جبرئیل عن الله
عز و جل ان الله تعالی یحب علیا ما لا یحب الملائکة و لا النبیین و لا المرسلین
و ما من تسبیح یسبح الله الا و یخلق الله منه ملکا یستغفر لمحبیه و شیعته
الی یوم القیمة ترجمه هم از انس مرویست که گفت رسول صلعم حکایت کرد بمن جبرئیل از خدای
بزرگ بدرستیکه خدای دوست میدارد علی را بدوستیکه دوست ندارد بان فرشتگان مقرب و نه
پیغمبران فرستاده و نه مرسلان او و نیست هیچ تسبیحی که تسبیح کند خدای را مگر که بیافریند خدای از ان
تسبیح فرشته که آمرزش خواهد از برای دوستان و پیروان او تا روز جزا منقبت
قال النبی صلعم من احبک یا علی کان مع النبیین فی درجتهم یوم القیمة و من
مات یبغضک فلا یبالی مات یهودیا او نصرانیا ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست

که گفت

که گفت رسول صلعم کسی که دوست دارد ترا یا علی باشد با پیغمبران در درجات ایشان بروز
قیامت و کسی که بمیرد بدشمنی تو پس باک ندارد از ان که بمیرد یهودی یا نصرانی منقبت
قال النبی صلعم خیر رجالکم علی بن ابیطالب و خیر شبابکم الحسن و الحسین و
خیر نسائکم فاطمة بنت محمد ترجمه از ابن عمر مرویست که گفت رسول صلعم بهترین
مردان شما علی بن ابیطالب و بهترین جوانان حسن و حسین اند و بهترین زنان فاطمه
بنت محمد صلی الله علیه و اله و سلم منقبت قال النبی صلعم ان اخی و وزیری و خلیفتی
فی اهلی و خیر من اترک بعدی یقضی موعودی علی بن ابیطالب ترجمه
از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که رسول صلعم گفت بدرستیکه برادر من و وزیر من
و خلیفه من در اهل من و بهتر کسیکه میگذارم پس از خود ادا میکند وعده مرا علی بن ابی
طالبست منقبت قال النبی صلعم ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر
و اجدر النار ترجمه از عایشه مرویست که گفت رسول صلعم بدرستیکه الله تعالی بتحقیق پیمان بست
با من بدرستیکه کسی که بیرون آید بر علی پس او کافر است و سزاوار تر است باتش دوزخ گفت
عایشه فانسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصرة و انا استغفر الله
و عسی ان یکون ترجمه پس من فراموش کرده بودم این حدیث در روز جنگ جمل تا انکه
بیاد آوردم انرا در بصره و آمرزش میخواهم از حق تعالی و دور نیست که آمرزش یافته شود منقبت
قال النبی صلعم ان فی اللوح المحفوظ تحت العرش مکتوبا علی بن ابیطالب امیر المومنین

ترجمه از محمد بن الحسن بن علی مرویست که گفت رسول صلعم در لوح محفوظ زیر عرش نوشته
شده است که علی بن ابیطالب امیر مومنانست منقبت قال النبی صلعم ان الله تعالی
علیا قاید المسلمین الی الجنة بریدخلون النار و بریعذبون یوم القیمة
قلنا کیف ذلک قال المحبته یدخلون الجنة و المبغضه یدخلون النار ترجمه
از محمد حنفیه رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلعم بدرستیکه خدای تعالی گردانیده است
رو و کشنده مسلمانان بسوی بهشت که باو در میآیند در بهشت و دوزخ و باو
عذاب کرده میشوند روز قیامت گفتیم چگونه است این یا رسول الله گفت بوسیله دوستی
علی ع در میآیند در بهشت و بسبب دشمنی او در میآیند در آتش دوزخ منقبت قال
النبی صلعم اذا افزع الله تعالی من الحساب المعتاد یامن للملکین فیقفان
علی الصراط فلا یجوز احد الا ببرائة و لا یبرءمن علی فمن لم یکن
معه اکبه الله فی النار ترجمه از ابو سعید خدری مرویست که رسول صلعم گفت
هرگاه شود خدای عز و جل از حسابی که مقرر شده است بفرماید مر دو فرشته را
که بایستند بر پل صراط تا گذر نکنند هیچکس از صراط مگر بسبب برات و حکم نامه دوستی
علی پس هر انکس را که نباشد این برات سرنگون سازد او را خدای تعالی در آتش دوزخ
منقبت قال النبی صلعم ایمان اهل السموات و الارض ان وضع فی کفة و
وضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی بن ابیطالب ترجمه عبدالله بن جوشقه

پسر مره جبری از پدر کلان خود روایت کند که گفت دو مرد پیش عمر بن الخطاب
آمده پرسیدند از طلاق کنیزک پس عمر پرسید این مسئله را از مردی که در ان
مکان حاضر بود پس گفت وا اشار دو انگشت خود پس باز گشت عمر بسوی ان دو مرد
و گفت دو طلاق است پس یکی گفت از ان دو مرد بعمر که سبحان الله آمدیم بسوی تو
و تو امیر مومنانی پرسیدیم ما از تو مسئله و جواب ادای تو سال شد بسوی تو مرد
و حال انکه بخدا سوگند که با تو سخن نکرد و باشارت جواب داد گفت عمر آیا میدانی تو
کیست این مرد این برادر رسول خداست کواهی میدهیم منکه عمرم بدرستیکه شنیده ام
از رسول صلعم که میگفت اگر بگذارند ایمان آسمانها و زمین را در پله ترازو و بگذارند
ایمان علی را در پله دیگر هر اینه زیاده آید ایمان علی بن ابیطالب بر ایمان اهل آسمانها
و زمین منقبت قال النبی صلعم سمی الناس مومنین من اجل علی و لو لم یومن علی
لم یکن مومن فی امتی و سمی مختارا لان الله تعالی اختاره و سمی المرتضی
لان الله تعالی ارتضاه و سمی علیا لانه لم یسم احد قبله باسمه
سمیت فاطمة بتولا لانها تبتلت و تقطعت عما هو معتاد العورات
فی کل شهر و لانها ترجع کل لیلة بکرا و سمیت مریم بتولا لانها ولدت
عیسی بکرا ترجمه از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که رسول صلعم گفت نامیده شدند آدمیان
بلقب مومنان بواسطه علی و اگر ایمان نیاوردی علی مومن نبودی از امت من کسی و نامیده

وبه نستعین

علی مختار بواسطه انکه خدای تعالی برگزید او را و نامیده شد او مرتضی بجهة انکه الله تعالی از و
راضی است و او راضی از خدای عز و جل و نامیده شده او علی بواسطه انکه نام نکرد رب
العزت کسی را پیش از وی باین اسم و نامیده شد فاطمه بتول از برای انکه انچه معتاد است مر
عورات را که هر ماهی می بینند از وی مقطوع بود یا انکه میگشت رضی الله عنها در هر شب بکر
مولف گوید بتل در اصل معنی قطع است چنانچه عبارت صراح نیز دلالت میکند بر انمعنی که البتل
القطع و یقال هی القدر او المنقطعة عن الازواج و یقال هی المنقطعة عن
الدنیا الی الله و هی لقب فاطمة بنت النبی صلعم پس بر این تقدیر تسمیه فاطمه بتول بجهة
ان باشد که منقطع است از دنیا بسوی خدا و تسمیه مریم بنابر انقطاع از ازدواج منقبت
قال النبی صلعم یا علی بخ بخ من مثلک و الملئکة تشتاق الیک و الجنة لک
انه اذا کان یوم القیمة یبعث لی منبر من نور و لابراهیم منبر من نور
و لک منبر من نور فتجلس علیها و اذا منادی ینادی بخ بخ من وصی بین
حبیب و خلیل ثم اوتی بمفاتیح الجنة و النار فادفعها الیک ترجمه از
زید بن اسلم مرویست که گفت رسول صلعم ای علی خوش حال و خوش حال تو کیست مانند تو فرشتگان
آرزومند تواند و بهشت مر تراست بدرستیکه هرگاه شود روز قیامت بر پای کرده شود
از برای من منبری از نور و برای ابراهیم منبری از نور و از برای تو منبری نور پس نشینیم ما
بران منابر در ان هنگام ندا کنند ندا کننده که خوش حال خوش حال و مرکه نشسته است

میان حبیب و خلیل پس آورده شود کلیدهای بهشت و دوزخ بدهم من ان کلیدها
بدست تو منقبت قال النبی صلعم ان الله ایدهذا الدین بعلی و انا منه و فیه
انزل افمن کان علی بینة من ربه الآیة ترجمه از ابو ذر غفاری رضی الله عنه
مرویست که گفت رسول صلعم بدرستیکه خدای عز و جل قوت داد این دین را بعلی و من
از ویم و در شان او فرود آمده آیه کریمه افمن کان علی بینة من ربه تا آخر منقبت
عن المحمد الباقر عن آبائه انه سئل رسول الله عن الناس فقال النبی صلعم اخیرها و اتقاها
و افضلها و اعلمها و اقربها الی الجنة و لا اقرب الی و اقربها منی و لا
فیکم التقی و الاقرب الی من علی بن ابی طالب ترجمه از امام محمد باقر رضوان الله
تعالی علیه از آبای بزرگوار خود روایت میکند بدرستیکه پرسیدند از رسول صلعم از آدمیان
پس گفت رسول صلعم بهترین و پرهیزکارترین و فاضلترین و داناترین و نزدیکترین آدمیان
بسوی بهشت و نزدیکترین ایشان از من نیست و در میان شما پرهیزکارتر و نزدیکتر بسوی
من از علی بن ابیطالب منقبت عن انس قال کنت مع النبی صلعم فاقبل علی فقال
النبی صلعم هذا حجة علی امتی یوم القیمة عند الله ترجمه از انس بن مالک رضی الله عنه
مرویست که گفت بودیم با پیغمبر صلعم پس از مقابل پیدا شد مرتضی علی گفت رسول صلعم این حجت
برامت من روز قیامت نزد خدای عز و جل منقبت عن ابی هریره قال قیل یا رسول الله
متی اوجبت لک النبوة قال النبی صلعم قبل ان خلق الله آدم و نفخ الروح

فیه وقال واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فقال انا ربکم الاعلی ومحمد نبیکم وعلی
امیرکم ترجمه از ابی هریره مرویست که گفته شد یا رسول الله کی واجب شد مر ترا نبوت گفت بود
پیش از آنکه جای فرید حق تعالی آدم را و بدمد جان برادر وی و گفت دران هنگام که گرفت
پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت
ایشان را بر نفسهای ایشان بآنکه آیا نیستم من پروردگار شما گفتند که هستی تو پروردگار ما
پس گفت سبحانه که من پروردگار شمایم بالاتر از همه و محمد نبی شما و علی امیر شما منقبت
کنت ولیا وآدم بین الماء والطین قول امیر المومنین کرم الله وجهه مطابق حدیث
مطورالست زیرا که ولی بمعنی والی نیز آمده منقبت عن انس قال قال رسول الله یا انس انطلق
فادع لی سید العرب یعنی علیا فقالت عایشة الست سید العرب فقال
انا سید ولد آدم ولا فخر وعلی سید العرب فلما جاءه ارسل رسول الله الی
الانصار فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعدی قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی
فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله ترجمه از انس بن مالک مرویست که
گفت رسول ص ای انس برو و بخوان از برای من و سید و بزرگ عرب را یعنی مرتضی علی را
پس گفت عایشه آیا نیستی تو سید و بزرگ عرب فرمود من سید و بزرگ فرزندان آدم و

دران

در این فخر نیست و علی سید بزرگ و سید عرب پس گاه آمد علی پیش رسول ص فرستاد سوی
جماعت انصار چون آمدند گفت رسول مر ایشان را ای گروه انصار آیا راه نمایم شما را
بچیزی که اگر بادست زنید هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند بلی یا رسول الله فرمود این
علیست دوست دارید این را بواسطه دوستی من و گرامی دارید بسبب گرامی داشتن من
بدرستی که جبرئیل امر کرده مرا از جانب الله تعالی بآنچه گفتم مر شما را منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یاتی الناس یوم القیمة بالاعمال فلا ینفعهم الا من قبلت انا وعلی
بن ابیطالب بعد قبول الامة ترجمه از ابی امامه باهلی مرویست که گفت رسول ص میایند
مردمان بروز قیامت بعملهای خود پس سود نکند ایشان را اعمال ایشان مگر کسی را که بپذیریم
ما و علی اعمال او پس از پذیرفتن امت منقبت عن ابی موسی التهدی قال کنت مع رسول الله ص
فی بقیع الغرقد ومعه ابو بکر وعثمان وعمر ونفر من اصحابه وعلی فالتفت
الی ابی بکر فقال یا ابا بکر هذا الذی تراه وزیری فی السماء ووزیری
فی الارض یعنی علی بن ابیطالب ع فان احببت ان تلقی الله وهو عنك راض
فارض علیا فان رضاه رضا الله وغضبه غضب الله ترجمه از ابو موسی الهدی
مرویست که بودیم با رسول ص در موضع بقیع غرقد من و ابو بکر و عثمان و عمر و یک نفری
از صحابه و امیر المومنین ع پس نگاه کرد رسول ص بسوی ابا بکر و گفت ای ابو بکر اینکس که تو
می بینی وزیر منست در آسمان و زمین یعنی علی ع پس اگر میخواهی که ملاقات کنی خدا تعالی را

در حالتی که او از تو خوشنود باشد پس خوشنود کن علی را بدرستی که خوشنودی او خوشنودی
خداست وخشم وی خشم خداست منقبت عن ابی ذر غفاری قال سمعت النبی ص یقول ان الله
تعالی اطلع الی الارض اطلاعة من عرشه بلا کیف ولا زوال فاختارنی وجعلنی
سید الاولین والآخرین من النبیین والمرسلین واعطانی ما لم یعط لاحد
وهو الرکن والمقام والحوض والزمزم والمشعر الاعلی والجمرات العظام بمنی
والصفا وبارة المروة واعطانی الله ما لم یعط احد من النبیین والملائکة
المقربین قلنا وما ذا یا رسول الله قال اعطانی علیا واعطاه العذراء
ترجع لکل لیلة بکر ولم یعط ذلك احد من النبیین والحسن والحسین ولم یعط
احد مثلهما واعطاه صهره مثلی ولیس لاحد مثلی واعطاه الحوض وجعل الیه
قسمة الجنة والنار ولم یعط ذلك الملائکة وجعل شیعته فی الجنة واعطاه
اخا مثلی ولیس لاحد اخ مثلی ایها الناس من اراد ان یطفی غضب الله و
ان یقبل الله عمله فلینظر الی علی فان النظر الیه یزید فی الایمان وان حبه یذیب
السیات کما تذیب النار الرصاص ترجمه از ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که
گفت رسول ص بدرستیکه خدای عز و جل مشرف شد و دید مر زمین را دیدنی از عرش خود بی
کیف و زوال پس برگزید مرا و گردانید مرا سرور و بزرگ پیشینیان و پسینیان از پیغمبران
و مرسلان و عطا کرد مرا چیزی که عطا نکرد احدی را از عالمیان و آن رکن و مقام ابراهیم

دوی

است
وحوض کوثر و چاه زمزم و مشعر و منارهای بزرگ که جانب راستش صفا و جانب چپش مروه
و داد مرا چیزی چند که نداد یکی از پیغمبران و فرشتگان مقرب گفتیم چیست یا رسول الله
گفت داده است مرا خدای تعالی علی و داده است باو فاطمه دوشیزه که آنچنان را در هر ماه معتاد است
از و منقطع است و باز میگردد هر شب بسوی دوشیزگی و نداد اینچنین زوجه هیچ پیغمبر را و داده
باو دو فرزند که حسن و حسین اند و نداد هیچ پیغمبر را مانند این دو پسر و داده است باو خسری
هم چو من و نداد هر کسی را مانند من خسری و داده است باو حوض کوثر و گردانیده است بسوی
او بخش کردن بهشت و دوزخ و نداد این مرتبه بفرشتگان و داده است پیروان او را بهشت
و داده است باو برادری مانند من و نیست کسی را برادری هم چو من ای گروه آدمیان هر که
خواهد فرونشاندن آتش غضب خدا را و اینکه قبول کند خدای تعالی کردهای او را پس باید که
نظر کند بسوی علی بدرستی که نظر کردن بسوی او زیاده میکند در ایمان بدوستی او میگدازد
بدیها چنانکه میگدازد آتش ارزیز را منقبت عن ابی هریره قال سمعت رسول الله ص انه
قال من صام یوم ثامن عشر من ذی الحجة کان له صیام ستین شهرا وهو یوم الذی اخذ
فیه النبی بید علی بغدیر خم فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه ترجمه از ابی هریره مرویست که شنیدم از رسول ص که گفت هر کس
روزه بگیرد در روز هجدهم ذی الحجه مر او راست ثواب شصت ماه روزه هجدهم ماه مذکور روزیست
که گرفت رسول خدا دست علی ع در موضع غدیر خم و گفت هر کس را که من حاکم و امیر اویم پس علی

حاکم و امیر اوست بار خدایا دوست دار آنکس را که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن
دارد منقبت عن عمر بن الخطاب قال نصب رسول الله صلعم علیّاً علماً فقال من کنت مولاه فعلیّ
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره
اللهم انت شهیدی علیهم فقال کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال
یا عمر لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه الا منافق فاحذر ان تحلّه فقال
قلت یا رسول الله انک حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب
الریح فقال کذا وکذا قال نعم یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان
یؤکد علیکم ما قلته فی علی ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت بر پای کرد رسول صلعم
از برای علی علمی و گفت هر که را من حاکم و امیرم علی حاکم و امیر اوست بار خدایا دوست دار
آنرا که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد و فرو گذار آنرا که علی را
فرو گذارد و یاری کن آنرا که علی را یاری کند بار خدایا تو گواه منی بر ایشان گفت عمر در پهلوی
من جوانی بود نیکو روی و خوشبوی گفت ای جوان ای عمر بتحقیق بسته است رسول عقدی که
فرو نگشاید آنرا هیچکس مگر منافق پس بپرهیز از آنکه بگسلی این عقد را پس گفت عمر
من گفتم ای رسول خدا هر آینه که تو گفتی در حق علی آن سخنان را بود در پهلوی من جوانی خوش
روی و خوشبوی گفت بمن چنین و چنان رسول فرمود ای عمر آن جوان از فرزندان آدم نبود
لیکن جبرئیل علیه السلام بود که خواست محکم سازد آنچه بر شما میگفتم در حق علی منقبت عن عایشة قالت قال رسول الله من کنت مولاه

بفرا

فعلی مولاه در صحیح ترمذی و مسلم و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و مشکوة و صواعق
محرقه و غیره نیز مسطور است چنانکه عبارت مشکوة اینست عن البراء بن عازب و زید بن ارقم
ان رسول الله صلعم لما نزل بغدیر خم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال الستم تعلمون
انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی
فقال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر بعد ذلک فقال
له هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة و در صواعق
محرقه میآورد انه رواه عن النبی صلعم ثلاثون صحابیاً وان کثیراً من طرقه صحیح
وحسن ترجمه بدرستیکه روایت کرده اند از نبی صلعم این حدیث را سی نفر از صحابه و بدرستیکه
بسیاری از طرق او صحیح و حسن است منقبت عن عایشة قالت سمعت رسول الله صلعم
یقول یا علی حسبک ان لیس لمحبک حسرة عند موته ولا وحشة فی قبره
ولا فزع یوم القیمة ترجمه از عایشه مرویست که شنیدم از رسول صلعم که میفرمود یا علی بن
ابیطالب کافیست ترا یا علی که نیست دوست ترا افسوس و پشیمانی نزد مردن و نیست
او را ترسی در گور و نه اضطرابی در روز قیامت منقبت عن ابن عمر قال کنا نصلی مع
النبی صلعم فالتفت الینا فقال ایها الناس هذا ولیکم بعدی فی الدنیا والآخرة
فاحفظوه یعنی علیاً ترجمه از ابن عمر مرویست که نماز میگذاردیم با رسول صلعم پس نگاه کرد

بجانب ما و گفت ای مردمان این مرد یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام حاکم و امیر شماست بعد از من
در دنیا و آخرت پس نگاه دارید عزت و ادب او را منقبت قال النبی صلعم انا سید النبیین
وعلی سید الوصیین وان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علیّ وآخرهم
القائم المهدی ترجمه از ابن عباس مرویست که رسول صلعم گفت من سید انبیایم و علی سید
اوصیاست بدرستیکه اوصیای من بعد از من دوازده خواهند بود و اول ایشان علیست
و آخر ایشان قائم مهدی منقبت عن عمر قال من سلمان الفارسی وهو یرید ان یعود
رجلاً ونحن جلوس فی حلقة وفینا رجل قال لو شئتم لانبأتکم بافضل هذه
الامة بعد نبیها وافضل من هذین الرجلین ابی بکر وعمر فقیل سلمان فقال
والله لو شئت لانبأتک بافضل هذه الامة بعد نبیها وافضل من هذین
الرجلین ابو بکر وعمر ثم مضی سلمان فقیل له یا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت
علی رسول الله وهو فی غمرات الموت فقلت یا رسول الله هل اوصیت قال یا سلمان
أتدری من الاوصیاء قلت الله ورسوله اعلم قال انا آدم وصی شیث
وکان افضل من ترکه بعده من ولده ووصی نوح سام وکان افضل من
ترکه بعده ووصی موسی یوشع وکان افضل من ترکه بعده ووصی سلیمان
آصف بن برخیا وکان افضل من ترکه بعده ووصی عیسی شمعون بن برخیا
وکان افضل من ترکه بعده وانی اوصیت الی علی وهو افضل من اترک بعدی ترجمه

از عمر بن

از عمر بن الخطاب مرویست که گفت گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه و او میخواست بپرسد بیماری را
و نشسته بودیم در حلقه و بود در میان ما مردی گفت اگر میخواهید خبر کنم شما را به بهترین
این امت بعد از پیغمبر صلعم و بهتر از این دو مرد یعنی ابوبکر و عمر پس برخواست سلمان و گفت
قسم بخدای اگر خواهم هر آینه خبر دهم با فضل این امت بعد نبی و افضل از ابوبکر و عمر
بعد از آن روان شد پس گفته شد مر او را ای ابا عبد الله چه گفتی و از کجا میگویی گفت در آمدم
بر رسول صلعم در حالتی که در سکرات موت بود گفتم ای رسول خدا آیا وصیت کردی فرمود
ای سلمان آیا میدانی تو که کیانند وصی انبیا گفتم خدا و رسول صلعم داناتر است فرمود
بدرستیکه وصیت کرد آدم علیه السلام شیث را و شیث بهترین الجماعه بود که گذاشت پس از
خود از فرزندان خود و وصیت کرد نوح علیه السلام سام را و سام بهترین مردم بود که گذاشت
پس از خود و وصیت کرد موسی علیه السلام یوشع را و بود یوشع بهترین الجماعه که گذاشت بعد از خود
و وصیت کرد سلیمان علیه السلام آصف بن برخیا را و آصف بود بهترین کسی که گذاشت بعد از خود
و وصیت کرد عیسی علیه السلام شمعون بن برخیا را و بود شمعون بهترین مردم که گذاشت بعد از
خود و من وصیت کردم بسوی علی علیه السلام و علی بهترین مردم است که میگذارم پس از خود
منقبت عن عمر لما عقد عقد مواخاة بین اصحابه قال هذا علی اخی فی
الدنیا والآخرة وخلیفتی فی اهلی ووصیی فی امتی ووارث علمی وقاضی
دینی ماله منی ومالی منه نفعه نفعی وضره ضری من احبه فقد

اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنِی وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی ترجمه از عمر مرویست که گفت
هرگاه که رسول صلعم عقد برادری در میان اصحاب خود فرمود این علی برادر منست در
دنیا و آخرت و خلیفهٔ من در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و ادا کنندهٔ
دین من مال او از آن من و مال من از آن اوست و نفع و ضرر او نفع و ضرر منست
هر کس که دوست دارد او را بتحقیق که دوست دارد مرا و هر کس دشمن دارد او را بتحقیق دشمن
دارد مرا منقبت عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیْ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه وآله وسلم
وَاِذَا الْحُسَیْنُ عَلَی فَخِذِهِ وَهُوَ یُقَبِّلُ عَیْنَیْهِ وَفَاهُ وَیَقُولُ اَنْتَ السَّیِّدُ ابْنُ السَّیِّدِ
اَنْتَ اِمَامُ ابْنُ الْاِمَامِ اَنْتَ حُجَّةٌ ابْنُ حُجَّةٍ اَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ
قَائِمُهُمْ ترجمه از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که گفت داخل شدم بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در آن وقت امیر المؤمنین حسین علیه السلم بر بالای ران آنسرور نشسته بود
و پیغمبر صلعم میبوسید هر دو چشم او را و دهن او را و میگفت تو سید و پسر سیدی و امام
پسر امام و حجت خدای پسر حجت خدای و پدر حجتهای نه گانه از پشت تو اند که نهم از حجتها
قایم ایشانست که برپای دارنده دین خداست منقبت عن زید بن خارجة مولی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم قال لما کان اللیلة التی اخذ فیها رسول الله علی الانصار
بیعة الاولی فقال اخذ علیکم بما اخذ الله علی النبیین من قبلی ان تحفظونی
بما تحفظوا انفسکم فان صدیق الاکبر یزید الله به دینکم وان الله اعطی

موسی عصاه وابراهیم النار المطفئة وعیسی الکلمات التی کان یحیی بها
الموتی واعطانی هذا والکل نبی آیة ربی والائمة الطاهرین ابنی ومن
ولده لن تخلوا الارض من الایمان ما بقی احد من ذریته وعلیهم تقوم
القیامة ترجمه از زید بن خارجه رضی الله عنه که غلام رسول الله بود مرویست که چون شد
آن شب که گرفت در آن رسول خدا از انصار بیعت نخستین خود را پس گفت بگیرم
من بر شما بیعت چنانکه گرفته است خدای تعالی بر پیغمبران دیگر که بودند پیش از من اینکه
نگاه دارید مرا و باز دارید مرا از آن چیزها که باز میدارید جانهای خود را و
نگاه دارید علی بن ابیطالب را از آنچه باز میدارید جانهای خود را پس بدرستیکه علی
صدیق اکبرست میافزاید خدا دین شما را بعلی و بدرستیکه خدای تعالی داده است موسی را
عصا و ابراهیم را آتش سرد کرده و عیسی را سخنانی که زنده میکرد بآن مردها را و داد
خدای بمن این را یعنی علی را و مر هر پیغمبری را نشانیست از پروردگار من بر صدق
و بزرگی او و امامان پاکیزه نشان پروردگار منند از فرزندان او و هرگز خالی نبود
روی زمین از ایمان مادامی که یکنفر از اولاد او باقی باشد و بر ایشان میشود روز قیامت
بذریتها و مؤلف گوید از حدیث اِنَّ اللهَ تعالی اَشْرَفَ عَلَی الدُّنْیَا فَاخْتَارَنِی عَلَی رِجَالِ
الْعَالَمِیْنَ ثُمَّ اَطْلَعَ الثَّانِیَةَ فَاخْتَارَ عَلِیًّا عَلَی رِجَالِ الْعَالَمِیْنَ اِلَی آخِرِهِ تا اینجا
جمله احادیث از جمع عارف ربانی میر سید علی همدانی که موسوم بمودات است از مودت

تا آنجا نقل کرده ترجمه نوشته شده اگرچه احادیث مذکوره در اکثری از کتب معتبره منظور در
آمده اما چون بجمع سید مذکور قدس سره اعتمادی تمام بود بنابرین بنوشتن آنها از کتب
دیگر نپرداخت باب سیوم در بیان بعضی از فضایل افضل اصفیا و اول اولیا امیر المؤمنین
و امام العارفین علی المرتضی کرم الله وجهه و ما یتعلق بها بر ارباب دانش و اصحاب بینش
ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای تعالی اجل و اعلی و حدیث مصطفی علیه التحیة والثناء
هیچ کلامی فصیح تر و شریف تر از کلام امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیست بنا بر آن بعد از
بیان آیات بابرکات قرانی و احادیث حبیب سبحانی افتتاح این باب تیمنا و تبرکا
بکلام معجز انجام امام معلا مقام کرده شد و این جمله یکصد و چهار کلمه است که ابرار
منظوم آفریدگار خواجه محمد دهدار نور مضجعه شرح کرده موسوم بخطب البیان که گردانیده
مؤلف بشرف مطالعش مشرف شده انصاف آنست که شارح خطبه البیان در متانت
عبارت و برسانی معانی داد شرح داده اگر رساله مذکوره بتمام مینوشت موجب اطالت
باب میشد از این وجه معنی تحت لفظ بقدر دانش کوته اندیش خود در رشتهٔ تحریر آورد
امید که موافق رضای و مطابق رای جهان آرای آنحضرت کرم الله وجهه باشد منقبت
قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ علیه السلام اَنَا الَّذِیْ عِنْدِیْ مَفَاتِیْحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ
غَیْرِیْ ترجمه منم آنکسی که نزد منست کلیدهای غیب که نمیداند آن کلیدها را بعد از محمد
صلی الله علیه وآله وسلم غیر من منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُتَّقِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا بِکُلِّ شَیْءٍ

باب سوم فضائل او ... از کلام المعجز نظام

وبه نستعین

عَلِیْمٌ یعنی منم بحقیقت بهر چیزی دانا و آگاه منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُسْلِمِیْنَ کرم الله وجهه
اَنَا الَّذِیْ قَالَ فِیَّ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلم اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ
بَابُهَا یعنی منم آنکسی که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شان من که منم
شهر علم و علی در آن منقبت قَالَ اِمَامُ الْعَارِفِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا ذُو الْقَرْنَیْنِ
الْمَذْکُوْرُ فِی الصُّحُفِ الْاُوْلَی یعنی منم ذو القرنین که ذکر کرده شد در کتب ماوی
که پیش از این نازل شده منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُسْلِمِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا الْحَجَرُ الْمُکَرَّمُ الَّتِیْ
تَفَجَّرَتْ مِنْهُ اثْنَتَیْ عَشَرَةَ عَیْنًا یعنی منم آن حجر مکرم که روان شده و بیرون آمده از
وی دوازده چشمه ولایت ائمه اثنی عشر منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُوَحِّدِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا
الَّذِیْ عِنْدِیْ خَاتَمُ سُلَیْمَانَ یعنی منم آنکس که نزد منست خاتم سلیمان علیه السلام یعنی
متصرفم در جمیع مخلوقات از جن و انس و غیر آن مولوی حکم سلیمان بن میرف بر دیو و پری
بود شرح تو انگشتر ائمه مولانا علی منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُحَقِّقِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا الَّذِیْ
اَتَوَلّٰی حِسَابَ الْخَلَائِقِ یعنی منم آنکسی که متصدی و متکفل حساب خلایق را منقبت
قَالَ اِمَامُ السَّالِکِیْنَ کرم الله وجهه اَنَا اللَّوْحُ الْمَحْفُوْظُ یعنی منم لوح محفوظ که ثابت است
در ضمیر بهر شوید من جمیع صور حقایق کونی والهی منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُحْسِنِیْنَ کرم الله وجهه
اَنَا مُقَلِّبُ الْقُلُوْبِ وَالْاَبْصَارِ اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ یعنی
منم گرداننده دلها و چشمها ظاهر و باطن مردم بسوی خیر و شر بدرستیکه بسوی ماست

مرجع و بازگشت ایشان و به کیفیتی که بر ذمهٔ همت ما ورابست حساب ایشان **منقبت** قال
امام الصادقین کرم الله وجهه انا الذی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی
الصراط صراطک والموقف موقفک **یعنی** منم آنکس که گفت رسول امام الجمیع طریقه طریقه
تست و موقف موقف تو یعنی مراد انچه تو ثابت و راسخ بر همان ثابت باید بود یا آنکه پل صراط
صراط تست صاحب و متصرف آن هر کرا خواهی همچو برق خاطف بگذرانی و نجات بخشی
واهل سازی و هر کرا خواهی نگون ساز بدرکات جحیم فرستی و بعضی را بمحن و آلام مکث
عبور روشدت مرور موافقه نمایی بحسب اخلاص و تفاوت مراتب اعتقاد که بتو دارند و هم چنین
موقفهای قیامت موقفهای تست و بتو تعلق دارد هر کرا خواهی در ظل حمایت خود کشیده و محنت
انجا برو آسان کنی و بعضی را العقوبت اشد و درنگ داشتن ایام حساب که پنجاه هزار سال است
معاقب گردانی **منقبت** قال امام العالمین کرم الله وجهه انا الذی عنده علم الکتاب
علی ما کان وما یکون **یعنی** منم آنکس که نزد اوست دانش کتاب الهی بر چیز که
بود و باشد **منقبت** قال امام الاولین کرم الله وجهه انا آدم الاول انا نوح الاول
انا ابراهیم الخلیل حین القی فی النار انا مونس المؤمنین **یعنی** منم آدم اول
منم نوح اول منم ابراهیم خلیل الله در انوقت که انداخته شد در آتش منم مونس و غمگسار
مومنان **مولف گوید** در مرآت العالمین مسطور است که خلق کرد حق تعالی بعد از هشت و نه
و پنجاه هزار سال ده هزار آدم پیش از خلق آدم صفی و عمر داد هر آدم را ده هزار سال

پس

پس بر مرا اند و خلق کرد بعد ان باز همچنان ده هزار آدم و عمر داد هر آدم را
بدستور سابق ده هزار سال پس خلق کرد بعد از ده تا مرتبه اول و دویم آدم صفی را بنا
بر این در زمان هر آدم نوحی است پس نوح اول به یقین صادق آمد **مولانا جامی** عالم الطفی
عیان جود از روی یقین ● ذات تو مقصود ایجاد دو عالم آمده ● بود بر آدم مقدم
منیت اندر ازل ● نام سبقت کرده بر حوا و آدم آمده ● آدم اول تویی کز راست
سپهر زمین ● گرچه آدم از ره صورت مقدم آمده ● صادق و دعوی برادر انیعنی خطاب
بو تراب ● شاهد است تا زهر اعیان منهم آمده **منقبت** قال امام الفاتحین کرم الله وجهه
انا فاتح الاسباب **یعنی** منم گشاینده و سبب گرداننده سببها **منقبت** قال امام
المتعبدین کرم الله وجهه انا منشی السحاب **یعنی** پیدا کننده ابرها **منقبت** قال امام
المتقین کرم الله وجهه انا مورق الاشجار **یعنی** منم برگ دهنده و سبز کننده
درختان **منقبت** قال امام الموقنین کرم الله وجهه انا مفجر العیون انا مطرد الانهار
یعنی منم بیرون آورنده چشمها و روان کننده دریاها و جویها **منقبت** قال امام المخلوقین
کرم الله وجهه انا داحی الارضین انا سامک السموات **یعنی** منم گستراننده زمینها
و بلند سازنده آسمانها **منقبت** قال امام العادلین کرم الله وجهه انا الذی عندی
فصل الخطاب انا قسیم الجنة والنار **یعنی** منم آنکس که نزد منست فصل خطاب
فاصل میان حق و باطل و کلام جدا کننده و امتیاز سازنده میان صواب و خطا و کلام مجی

که در نهایت وضوح و ظهور است و روا نمودن حقایق و فهمیدن و فهمانیدن
معارف منم قسمت کننده درجات جنت بر اهل جنت و درکات جهنم بر اهل جهنم **منقبت**
قال امام المعصومین کرم الله وجهه انا ترجمان وحی الله و انا معصوم من عند الله **یعنی**
منم تفسیر و بیان وحی الهی منم معصوم و محفوظ از صغایر و کبایر و خطرات و شکوک عمداً
و سهواً بعصمتی که جانب حق تعالی است **منقبت** قال امام المرشدین کرم الله وجهه انا حجة الله
علی من فی السموات وفوق الارضین **یعنی** منم حجت قاطع و برهان ساطع الهیه
و حلایت و کمال قدرت الهی بر انانیکه در افلاکند چون ملایک و نفوس قدسی و بر ساکنان
طبقات زمین از انس و جن و طایر و غیره **منقبت** قال امام المبشرین کرم الله وجهه انا
خازن علم الله انا قائم بالقسط **یعنی** منم گنجینه دار گنجور علم الهی و منم قایم و متصف بعدل او
و عدالت **منقبت** قال امام المنذرین کرم الله وجهه انا دابة الارض **یعنی** منم دابة الارض که
ان از علامات و امارات قیامت **منقبت** قال امام المقسطین کرم الله وجهه انا الراجفة
انا الرادفة **یعنی** منم آن نفخه اولی که نهایت حرکت دهنده و جنباننده است مرزمین را و
منم رادفه یعنی نفخه دویم و رادف بر این نامیده شد که در عقب اولیست یا خود از ردیف
جنانچه اول ماخوذ است از رجفان و شدت تحرک است **منقبت** قال امام العاشقین کرم الله
وجهه انا الصیحة بالحق یوم الخروج الذی لا یکتم عنی خلق السموات والارض
یعنی منم آن صیحه حق که در روز بیرون آمدن و حشر کردن خلایق است از جانان روزی

که پوشیده

که پوشیده نیست از من مخلوقات آسمانها و زمین **منقبت** قال امام المقربین کرم الله وجهه
انا صوت علی بن ابیطالب فی الحروب کاصوات الرعد **یعنی** منم آواز علی ابن ابیطالب
در جنگها و همچو آواز رعدها **منقبت** قال امام الراشدین کرم الله وجهه انا اول ما خلق الله
جنة وکتب علی حواشیه لا اله الا الله محمد الرسول الله علی ولی الله و وصیه
یعنی منم اول کسیکه خلق کرد الله تعالی جنت اورا و نوشت بر اطراف او لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و وصیه و قال ثم خلق العرش و کتب علی ارکانه الاربعة لا اله الا الله محمد رسول الله
علیاً ولی الله و وصیه و نیز گفته آنحضرت کرم الله وجهه که پس خلق کرد عرش را و نوشت بر
ارکان چهارگونه او کلمات مذکوره و قال ثم خلق اللوح فکتب علی حدوده لا اله الا الله
محمد رسول الله علیاً ولی الله و وصیه و نیز گفت آنحضرت کرم الله وجهه که پس از آن خلق کرد
لوح محفوظ را و نوشت بر اطراف و جوانب او کلمات معهوده و قال ثم خلق الارضین
فکتب علی اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه و نیز گفت آنحضرت
کرم الله وجهه که پس خلق کرد طبقات زمین را و نوشت بر اطراف و جوانب او کلمات مذکوره
منقبت قال امام المتوکلین کرم الله وجهه انا الساعة التی لمن کذب بها سعیراً
یعنی منم آن عزیزی که هر کس تکذیب منکر اوست واجب شده بر وی دوزخ و مراد از آن
ساعت روز قیامت **منقبت** قال امام المجاهدین کرم الله وجهه انا ذلک الکتاب
لا ریب فیه **یعنی** منم آن کتاب که نیست هیچ شکی و ریبی در وی که عبارت از قرآن مجید است

منقبت قال امام الراكعين كرم الله وجهه انا اسماء الحسنى التي امر الله ان يدعى بها
يعني منم اسماء حسنى الهى كه امر كرده است حق سبحانه وتعالى با آنكه خوانده شود از زبان اسمای
مولوی گوید ایمنی خوش لحان کحون الله مولانا علی ◦ تسبیح خود کن بر زبان الله مولانا علی ◦
اسمش عظیم و اعظم است عنقا و فرد عالم است ◦ مولا و حق آدم است الله مولانا علی ◦ خواهی
که یابی ذوق آن جان دره او برفشان ◦ کو جان دهست جان ستان الله مولانا علی ◦
سلطان بی مثل و نظیر پروردگار بی نظیر ◦ دارنده برنا و پیر ◦ الله مولانا علی منقبت
قال امام الساجدين كرم الله وجهه انا نور الذي اقتبس منه موسى فهدى يعني منم
آن نوری که طلب و شتابی کرد از وی موسی پس هدایت یافت آن نور منقبت قال امام
المكرمين كرم الله وجهه انا هادم القصور يعني ریزنده قصرها در دنیا و عمارة منقبت
قال امام المجتهدين كرم الله وجهه انا مخرج المؤمنين من القبور يعني منم برارنده مؤمنان
از قبرهای ایشان منقبت قال امام المحبين كرم الله وجهه انا الذي عندي الف كتاب
من كتب الانبياء يعني منم آنکه نزد منست هزار کتاب از کتب انبیا علیهم السلام منقبت قال امام
المتوكلين كرم الله وجهه انا متكلم بكل لغة في الدنيا يعني منم سخن گوینده بهر لغت و
زبان که در دنیاست منقبت قال امام المتعالين كرم الله وجهه انا صاحب نوح ومنجيه
وانا صاحب ايوب المبتلى ومنجيه وشافيه انا صاحب يونس ومنجيه يعني منم
صاحب نوح و نجات دهنده منم صاحب ایوب که مبتلا بود با نواع محنتها و نجات دهنده و شفا بخشنده

وی

وی منم صاحب یونس و نجات دهنده وی منقبت قال امام القادرين كرم الله وجهه انا
اقمت السموات السبع بنور ربي وقدرة الكاملة يعني منم برپا کرده ام هفت آسمانها را
بنور قدرت کامله خود منقبت قال امام الغالبين كرم الله وجهه انا الذي به اسلم ابراهيم
الخليل لرب العالمين واقر بفضله يعني منم آنکه بسبب من اسلام آورد ابراهیم
خلیل مر پروردگار عالمیان را و اقرار کرد بفضل و بزرگی او منقبت قال امام القانتين
كرم الله وجهه انا عصاء الكليم وبها آخذ بناصية الخلق اجمعين يعني منم عصای
موسی کلیم و بآن گیرنده ام موی پیشانی تمام خلق را و قابض و متصرف در ایشان منقبت
قال امام المعطوفين كرم الله وجهه انا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم اجد غيري
شيئا وقد غاب يعني منم آنکه نظر کردم در عالم ملکوت نیافتم از غیر خود چیزی دیگر را
و تحقیق غایب بود غیر منقبت قال امام الآمرين كرم الله وجهه انا الذي احصى هذا الخلق
وان كثر واحتى اديهم الى الله يعني منم آنکه میشمارم و میبایم اعداد خلق را
اگرچه بسیار شوند تا آنکه مودب میگردانم ایشانرا بسوی الله تعالی منقبت قال امام الطاهرين
كرم الله وجهه انا الذي لا يبدل القول لدي وما انا بظلام للعبيد يعني منم
آنکس که مبتدل و متغیر نمیشود قول و کلام پیش من و نیستم من ظلم کننده مر بندهارا منقبت
قال امام المقدسين كرم الله وجهه انا ولي الله في الارض والمفوض اليه امره وحكمه
في عباده يعني منم ولی خدا در زمین و گذاشته شده بسوی من امر خدا و حکم میکنم در

بندها روی چنانچه فرمود با چنانچه میخواهم منقبت قال امام الملهمين كرم الله وجهه انا
الذي دعوة السموات السبع فاجابوني وامرتها فيصبون يعني منم آنکس که خواندم
آسمانها را هفت گانه پس اجابت نمودند مرا پس حکم کردم برپا ماندند منقبت قال امام الطاهرين
كرم الله وجهه انا الذي بعثت النبيين والمرسلين يعني منم آنکس که برانگیختم انبیا و رسولان را
منقبت قال امام الحاكمين كرم الله وجهه انا الذي دعوت الشمس والقمر فاجاباني يعني
منم آنکس که خواندم و طلب اطاعت نمودم ماه و آفتاب را پس اجابت کردند ایشان مرا منقبت نظم
خواجه خیر البشر ◦ باب شبیر و شبر ◦ راج شمس و قمر شاه سلام علیک ◦ حیدر لشکرشکن ◦ باب حسین
حسن ◦ شیر خدا ابوالحسن ◦ شاه سلام علیک منقبت قال امام المهاجرين كرم الله وجهه
انا فطرة العالمين ترجمه منم که خلق کرده ام عالمیان را منقبت قال امام المجاهدين كرم الله
وجهه انا داحي الارضين وعليم بالاقاليم ترجمه منم گسترانندهٔ زمینها و دانا بجمیع
اقالیمها منقبت قال امام المبادرين كرم الله وجهه انا الذي قال الله لاعداء
القيا في جهنم كل كفار عنيد ترجمه منم آنکس که گفت خدا مر دشمنان او را
بیفکنید در دوزخ هر کافر گردن کش را منقبت قال امام الهادين كرم الله وجهه
انا امر الله والروح ترجمه منم امر خدا و روح او که فرمود قل الروح من امر ربي
منقبت قال امام الافصحين كرم الله وجهه انا الذي ارست الجبال وبسطت
الارضين انا مخرج العيون ومنبت الزروع ومشرق الانهار ومخرج

الثمار

الثمار ترجمه منم آنکس که لنگر کرده ام کوهها را بجهت نگاه داشت زمین و گسترانیده ام
زمین را بهمه سکونت مخلوقات و منم برون آورنده چشمها و رویاننده زراعتها
و بلند کننده درختها و برارنده میوها منقبت قال امام المقاتلين كرم الله وجهه
انا الذي اقدرت اقواتها ومنزل المطر ومسمع الرعد والبرق ترجمه منم آنکه تقدیر
و اندازه کرده ام و مقدر ساختم قوتهای مردم را و فرود آرنده باران و شنواننده
آواز رعد و برق منقبت قال امام المتقدمين كرم الله وجهه انا مضيء الشمس ومطلع
الفجر ومنشئ النجوم ومنشئ الفلك في البحور ترجمه منم روشن کننده آفتاب و
برارنده صبح و پیدا کننده ستارها و روان سازنده کشتی در دریاها ترجمه نظم تو عالم صفت
افرینی هم سالکان را ره بری ◦ هم مومنان را غم خوری ◦ الله مولانا علی منقبت قال امام
المناظرين كرم الله وجهه انا الذي اقوم الساعة انا الذي ان امت فلم امت
وان قتلت فلم اقتل ترجمه منم آنکه برپا کنم قیامت را منم آنکس اگر میرانده شوم
نمیرم و اگر کشته شوم مرا کشته نشوم منقبت قال امام الشاهدين كرم الله وجهه انا الذي
اعلم ما يحدث انا بقدان وساعة ساعة انا الذي اعلم خطرات القلوب
ولمح العيون وما تخفي الصدور ترجمه منم آنکه میدانم چیزها که پیدا میشود
در هر وقتی از اوقات و در هر ساعتی از ساعات منم آنکه میدانم چیزهای که خطور
میکند و میگذرد در دلها و پلک زدن چشمها و هر چه مخفی و پوشیده در سینهها مردم

منقبت قال امام الخطيبين كرم الله وجهه انا صلواة المؤمنين وزكوتهم وحجهم
وجهادهم يعني منم نماز مؤمنان وحج وجهاد وزكوة ايشان ترجمه منظم سجاده
حج لا ايام بيدار از وبر صبح وشام حج ونماز زكات وصيام الله مولانا علي منقبت
قال امام الوادثين كرم الله وجهه انا ناقور الذي قال الله تعالى فاذا نقر في الناقور
انا صاحب النشر الاول والآخر انا اول ما خلق الله نوري وانا وعلي من
نور واحد ترجمه منم ان ناقور كه گفته است حق سبحانه وتعالى فاذا نقر في الناقور
يعني وقتي كه دميده شود در صور منم ومنم صاحب نشر وبرانگيختن اول از قبرات واين
كنايه از زنده ساختن است وهم چنين منم صاحب نشر آخر يعني برانگيختن از اين سوي
عرصات ومنم اول كسي كه خلق كرده است الله تعالى نور مرا ومن ومحمد از يك نوريم منقبت
قال امام المعظمين كرم الله وجهه انا صاحب الكواكب ومزيل الدولة انا صاحب
الزلزال والراجفة وانا صاحب المنايا وصاحب البلايا وفصل الخطاب
ترجمه منم صاحب كواكب ودور كننده دولت منم صاحب زلزله وراجفه ومنم صاحب
مقصودها وصاحب بلاها وكلامي كه امتياز كننده است ميان حق وباطل منقبت
قال امام الباذلين كرم الله وجهه انا صاحب ذات العماد التي لم يخلق مثلها
في البلاد وانا ذلها انا المتفق الباذل بما فيها ترجمه منم صاحب ارم وخداوند
عمود وستونهاي بزرگ اينچنين اري كه مخلوق نشده مثل او در هيچ شهري ومنم فرو تر

ازوي

ازوي ومنم انفاق وبذل كننده بچيزي كه دران ارم است از نفايس وجواهر
غيره منقبت قال امام الاشجعين كرم الله وجهه انا اهلكت الجبابرة المتقدمين
بسيفي ذو الفقار ترجمه منم كه هلاك كردم جباران وسركشان پيشين را بسيف
وكوشش ذو الفقار مولوي رحمه الله شير دشمن اهل الجن علامه معروسمين ان بر دل دشمن
سگين الله مولانا علي اي نبده شيرين زبان از ديو اگر يابي امان هردم بگو از
صدق وجان الله مولانا علي گر عاشقي وراه باني نعره شو خود را ببين الكه
ز جان ودل كزين الله مولانا علي از شمس الدين جان باز جان در معاني فشان
تا آيدت در گوش وجان الله مولانا علي منقبت قال امام المعلمين كرم الله وجهه
انا الذي حملت النوح في السفينة التي عملها انا الذي نجيت ابراهيم
ومونسه انا مونس يوسف في الجب ومخرجه انا صاحب موسى والخضر
ومعلمهما ترجمه منم آنكسي كه برداشتم نوح را در سفينه كه ساخته بود اورا ومنم آنكه
نجات دادم ابراهيم را از آتش ومونس اويم در غربت منم مونس يوسف در چاه وبر آرنده
وراز چاه منم صاحب موسى وخضر وتعليم كننده آن هر دو حكمتها وغوامض اسرار
الهي منقبت قال امام المحبين كرم الله وجهه انا منشئ الملكوت والكون يعني
منم سببي باعث پيدا ساختن ملكوت وعالم كون منم پيدا كننده اين هر دو
منقبت قال امام المجيدين كرم الله وجهه انا البادي انا مصور في الارحام

يعني منم مبرا ومنزه از نقصان منم صورت دهنده اطفال در ارحام منقبت
قال امام المفخرين كرم الله وجهه انا الذي ابرئ الاكمه والابرص واعلم
في الضماير انا انبئكم بما تاكلون وما تدخرون في بيوتكم يعني منم آنكسي كه بينا
ميكنم نابيناي مادرزاد را ودور ميسازم برص وپيسي را ودانا وواقفم آنچه در
ضماير وخاطرهاست ومنم كه خبر ميدهم بچيزي كه ميخوريد شما وچيزي كه ذخيره ميكنيد اندر
درخانهاي خود منقبت قال امام المطيعين كرم الله وجهه انا البعوضة التي ضرب الله
بها مثلا يعني منم آن بعوضه كه مثل آورده است بان حق تعالى كه ان الله لا يستحيي
ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها منقبت قال امام المطيبين كرم الله وجهه
انا الذي اطاعني الله في الظلمة يعني منم آنكس كه اطاعت وفرمان برداري نمود
مرا الله را در وقت ظلمة وتاريكي يعني اجابت كرد سؤال مرا دران طور وقت منقبت
قال امام الاجودين كرم الله وجهه انا الذي اقامني الله والخلق في الظلمة و
دعى الى طاعتي فلما ظهرة انكروا وقال جل وعلا فلما جاءهم ما عرفوا
كفروا به يعني منم آنكسي كه برپا كرده وهويدا ساخت حق تعالى حقيقت مرا وحال آنكه
جميع مخلوقات در ورطه ظلمت وتيرگي بودند وخواندن خلق را بسوي طاعت من پس
بعد از آنكه روشن وظاهر شدن ظلمت ودر مرتبه وجود آمدند ان مخلوقات انكار كردند
طاعت وفرمان برداري مرا چنانكه خود فرموده واخبار نموده است حق سبحانه وتعالى

بوده قال

وبه نستعين

كه در كمال بزرگي ونهايت بلنديست در كلام مجيد خود فلما جاءهم الخ پس مرا كه آمدن ايشان
نشناختند قدر مرا وكافر شدند بمن منقبت قال امام المكملين كرم الله وجهه انا الذي
كسوت العظام لحما يعني منم آنكسي كه پوشانيده ام لباس گوشت استخوانها را منقبت
قال امام الاعليين كرم الله وجهه انا الذي هو حامل عرش الله مع الابرار
من ولدي وحامل العلم انا الذي اعلم تاويل القرآن والكتب السالفة انا
الموسوم في العلم يعني منم آنكس كه بردارنده عرش خداست با جماعت ابرار كه فرزندان
منند ومنم آنكس كه بردارنده علمت ار لواي الحمد ومنم آنكس كه نيك ميدانم تاويل معاني
قرآن وكتب گذشته را ومنم راسخ واستوار كرده شده در علم منقبت قال امام الصائمين
كرم الله وجهه انا وجه الله في السموات والارض كل شيء هالك الا وجهه انا
صاحب الجبت والطاغوت يعني منم ذات الله تعالى در آسمانها وبر زمين وهر شيء
هلاك وفنا شونده است مگر ذات او ومنم صاحب وخالق جبت وطاغوت كه بتان واهل شرك اند
منقبت قال امام الراجحين كرم الله وجهه انا باب الله الذي قال الله تعالى
ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون
الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين يعني منم باب الله
كه مذكور است دران آيه كريمه ان الذين كذبوا يعني بدرستي وتحقيق آنانكه تكذيب
كردند آيات ما را واستكبار وسركشي نمودند از ان آيات گشاده نميشود درهاي آسمان

در های آسمان و داخل نمیشوند در بهشت تا آنکه در آید شتر بسوراخ سوزن و این خود بحب عادت محالست پس در آمدن ایشان در بهشت نیز محالست بهمان روش جرا میدهیم مجرمان را منقبت قال الامام المخدومین کرم الله وجهه انا الذی خدمنی جبرئیل و میکائیل
انا الذی رُدَّت لی الشمس مرتین انا الذی خصّ الله جبرئیل و میکائیل با الطاعة لی یعنی منم آنکس که خدمت کرد مرا جبرئیل و میکائیل منم آنکس که رد کرده شد و باز پس آورده شد از جهت من آفتاب را دو مرتبه منم آنکس که خاص گردانید حق سبحانه و تع جبرئیل و میکائیل را بطاعت و فرمان برداری من منقبت قال الامام الاعظمین کرم الله وجهه انا اسم من اسماء الحسنی و هو الاعظم الاعلی یعنی منم اسمی از اسماء الحسنی الهی و آن اسم اعظمست و اعلی منقبت قال الامام المبرهنین کرم الله وجهه انا صاحب الطور و انا صاحب الکتاب المسطور انا بیت الله المعمور انا حرب الله انا الذی فرض الله طاعتی علی کل ذی روح متنفس من خلق الله یعنی منم صاحب طور و آن کوهیست مشهور در مداین منم صاحب کتاب مسطور یعنی قرآن یا لوح محفوظ و منم صاحب بیت المعمور و آن خانه ایست در آسمان بمقابل کعبه و عمارتهای او بقدر زایران و طواف کنندهای اوست و در اخبار آمده که داخل میشوند در بیت المعمور هر روزه هفتاد هزار فرشته بجهة طواف و باز ان نوبت طواف بایشان نمیرسد یا مراد ببیت المعمور گفته باشند که معمور است بحاجیان و زایران چنانکه در مدارک معمور است

و منم آنکس که فرض کرده الله تع طاعت مرا بر هر ذی روح و متنفس از خلق خود منقبت قال الامام الفائزین کرم الله وجهه انا الذی اُنشر الاولین و الآخرین انا قاتل الاشقیاء بسیفی ذو الفقار و محرقهم بالنار یعنی منم آنکس که نشر کرده و بر انگیخته خلق اولین و آخرین را منم کشنده بدبختان و بدکاران بشمشیر ذو الفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان با آتش غضب منقبت منظومه ان علاء دین حق و منبع معالی ٭ کز زمین وری آدم شده مسعود علیا بود ٭ آنکه او شمشیر وی از آبینه دین ٭ زنگ ستم بدعت بزدود علیا بود ٭ الفاتحه دولت و مفتاح سعادت ٭ کو قفل در مصطبه بگشود علیا بود منقبت قال الامام الکاملین کرم الله وجهه انا الذی اظهرنی الله علی دینه انا منتقم من الظالمین انا الذی ادی دعوة الامم انا الذی اذود المنافقین عن حوض رسول الله یعنی منم آنکه ظاهر گردانید و غالب کرد حق سبحانه و تعالی مرا بر دین و منم انتقام کشنده از ظالمان و منم آنکس که قبول میکنم دعوتهای امم را و منم آنکس که دور میکنم منافقان را از حوض کوثر یعنی اگر خواهم منع کنم آتش منافقان را از آب حوض کوثر منقبت قال الامام الامینین کرم الله وجهه انا باب فتح الله من دخله کان آمنا انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران یعنی منم دری که گشاده است الله تعالی اورا هر که در آید ازان در باشد امان یابنده از انواع مکروهات دارین منم آنکس که بدست اوست کلیدهای بهشت

و دوزخ منقبت قال الامام المظفرین کرم الله وجهه انا الذی جهد الجبابرة با طفاء نور الله و اد خاتم محمد فابی الله الا ان یتم نوره و ولایته اعطی الله نبیه نهر الکوثر و اعطانی نهر الحیات انا مع رسول الله فی الارض فمن شاء الله من یشاء و یمنعنی من یشاء یعنی منم آنکس که سعی کرده بودند جباران بفرو نشاندن نور الهی و کم کردن محبت او را پس متصل کرد مرا الله تع مگر اینکه تمام شود نور او و ولایت او را و داد خدای تع مرا دریای کوثر و مرا داد دریای حیات من با رسول خدایم در زمین پس شناسید مرا هر کسی را که خواست و منع کرد هر کسی را که میخواست منقبت قال الامام الواصفین کرم الله وجهه انا قائم فی حضرة حیث لا تنوا به تتحرک و لا نفس تتنفس غیری یعنی منم آنکس که ایستاده ام در سرای در ملکوت الجائی که ارواح مجبند و نیست انسی که تنفس کند سوگند غیر من منقبت قال الامام العارفین کرم الله وجهه انا عالم صامت و محمد عالم ناطق یعنی منم دانای خاموش و محمد دانای گویا منقبت قال الامام المقابلین کرم الله وجهه انا صاحب القرون الاولی انا حاورت موسی الکلیم و اغرقت فرعون انا عذاب یوم الظلة یعنی منم صاحب قرن اولی که در حدیث واقع است خیر القرون قرنی یعنی بهترین قرنها قرن منست و منم محاوره و مکالمه کرده ام با موسی و غرق کرده ام فرعون را منم سیراب کننده روزی که غیر از ظل عرش سایه نباشد منقبت قال الامام الکاملین کرم الله وجهه انا آیات الله و امناء الله انا احیی و امیت

انا اخلق و ارزق انا السمیع انا العلیم انا البصیر انا الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة عین انا الاول و انا الثانی یعنی منم آیات رحمة الله و راز دار الله و منم زنده میکردانم و می میرانم و من بید امیکنم و رزق میدهم منم شنوا و منم گویا منم دانا منم بینا ظاهر و باطن اشیا منم آنکس که سیر میکنم هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در یک چشم بر هم زدن منم اول یعنی نفخه اول منم ثانی یعنی نفخه دوم منقبت قال الامام المالکین کرم الله وجهه انا ذو القرنین هذه الامة یعنی منم ذو القرنین این امت منقبت قال الامام الوصیین کرم الله وجهه انا الذی انفخ فی الناقور یوم العسیر علی الکافرین غیر یسیر المحقق یعنی منم آنکس که نفخ میکنم در صور در آن روزی که بغایت سخت است بر کافران و حال آنکه اصلا احتمال آسانی ندارند منقبت قال الامام المعشوقین کرم الله وجهه انا اسم الاعظم و هو کهیعص یعنی منم اسم اعظم که آن کهیعص است منقبت قال الامام المفضلین کرم الله وجهه انا متکلم فی لسانی صباء عیسی انا یوسف الصدیق انا الذی تاب الله لی انا الذی یصلی فی آخر الزمان عیسی فی خلفی انا المنقلب فی الصور یعنی منم گویا شدم در زبان خورد سالی عیسی منم یوسف صدیق منم آنکس که توبه داده است الله تع مرا یعنی قبول کرده است توبه من و منم آنکس که نماز میکند در آخر الزمان عیسی در عقب من منم گردنده در صورتها مولوی معنوی گوید ان نکته تحقیق حقایق بحقیقت ٭ کز روی یقین مظهر حق بود علیا بود ٭ ان النقطه

توحید الله کردم احمد • جز او الف وحدت نشود دیگر بود • آن بود وجود دو جهان
گزره معین • با او شد عالم موجود دیگر بود • آن نور مجرد که بود در همه حالت •
با یوسف و با عیسی و با هود دیگر بود • با ملک سلیمان و با حکمت یحیی • با منزلت آدم و
داود دیگر بود • آن روح مصفا که خداوند قرآن • بنواخت بچندین آیت و ستود دیگر بود •
هم صابر و هم صادق و هم قانت و منفق • هم شاهد و هم شاهد و مشهود علی بود • هم اول و
هم آخر و هم ظاهر و باطن • هم وعده و هم موعد و موعود دیگر بود • این سر شنو باز از
شمس الحق تبریز • کز نقد وجود دو جهان بود دیگر بود منقبت قال امام المتقین کرم الله
وجهه انا الآخرة والاولی انا ابدئ واعید انا فرع من فروع زیتون و
قندیل من قنادیل نبوة یعنی منم آخر و اول که در قیامت منم پیدا کننده و مبداء
اشیا منم اعاده و حشر کننده ایشان منم شاخی از شاخهای زیتون که قسم یاد کرده است
بان الله تعالی والتین والزیتون و منم قندیلی از قندیلهای نبوت که نگاه میدارم شمع رسالت را
از بادافات منقبت قال امام المرتقین کرم الله وجهه انا مظهر الاشیاء کیف الاشیاء
یعنی منم ظاهر کننده اشیا و پیدا سازنده موجودات چنانکه بخواهم منقبت قال امام
الناظرین کرم الله وجهه انا الذی ادی اعمال العباد لا یعزب عنی شیء فی
الارض ولا فی السماء یعنی منم آنکه می بینم عملهای بنده ها را پوشیده نیست از من
هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان منقبت قال امام الخاشعین کرم الله وجهه انا الذی

الهدایه

الهدایة انا مشکوة فیها نور المصطفی انا الذی لیس شیء من عمل عامل الا
بمعرفتی یعنی منم چراغ هدایت منم مشکوة که در روی نور محمد مصطفی منم آنکه
نیست که در مرتبه اعتبار عمل هیچ عامل مگر انفعال موقوف و دانستن من منقبت قال امام
الراغبین کرم الله وجهه انا خازن السموات والارض انا قائم بالقسط انا عالم
بتغییر الزمان وحدثانه انا الذی اعلم عدد النمل ووزنها ومقدار الجبال و
وزنها وعدد قطرات الامطار یعنی منم گنجور آسمانها و زمینها که همه در تصرف قدرت
منست منم قائم بعدل منم دانا بتغییر یافتن زمان از حالی بحالی و از حوادث او منم آنکه
که میدانم عدد مورچه و وزن او را و مقدار کوهها را و وزن آنها را و عدد قطرهای
باران را منقبت قال امام الخاشعین کرم الله وجهه انا آیات الله الکبری التی اراها الله
فرعون وعصی یعنی منم آیات بزرگ الهی چنان آیاتی که نموده الهی حق
سبحانه و تعالی بفرعون و عصیان ورزیدن فرعون منقبت قال امام المسبحین کرم الله
وجهه انا الذی اقبل القبلتین واصلی مرتین واحیی الاشیاء کیف اشاء
یعنی منم آنکه اقبال کرده ام و مواجه ساخته ام دو قبله یعنی بیت المقدس و
کعبه را منم که زنده ساخته ام دو مرتبه این اشاره است بقصه مشهوره بغیر خانچه
آصف از این معنی خبر میدهد بیت ز نفش لب الغمزه عجم دیدم • ز شهسوار عرب
انچه بر نغیر گذشت • در باب خارق بعون الله تعالی باسانید صحیحه بر سبیل تفصیل ایراد

خواهد یافت و منم که ظاهر میسازم اسبابرا چنانکه خواهم منقبت قال امام المفلحین
کرم الله وجهه انا الذی رمیت وجه الکفار بتراب فرجعوا وهلکوا انا
الذی جحدوا ولایتی الف امة فمسختهم یعنی منم آنکه انداختم بر روی کفار مشت
خاک پس برگشتند و هلاک شدند و منم آنکه انکار کردند ولایت مرا هزار امت تا نهایت
گذشته پس مسخ کرد ایشان حق تعالی ایشان را منقبت قال امام المتقین کرم الله وجهه انا الذی
سالف الزمان وخارج وظاهر فی آخر الزمان یعنی منم آنکه گذشتم از زمانهای
و خارج و ظاهر شونده ام در آخر الزمان منقبت قال امام الاورعین کرم الله وجهه
انا قاصم فراعنة الاولین مخرجهم ومعذبهم فی الآخرین انا معذب الجبت والطاغوت
ومخرجهم ومعذب یغوث ویعوق ونسرا وقد اضلوا کثیرا یعنی منم شکننده گردن
سرکشان پیش و براننده ایشان از مملکت ایشان و عذاب کننده ایشان در آخرت منم
عقوبت کننده جبت و طاغوت و براننده ایشان از خانه کعبه و عذاب کننده یغوث و
یعوق و نسر که بتان مشرکان اند منقبت قال امام العالمین کرم الله وجهه انا متکلم
بسبعین لسانا ومفتی کل شیء علی سبعین وجها انا الذی اعلم ما یحدث
فی اللیل والنهار امرا بعد امر وشیئا بعد شیء الی یوم القیمة یعنی منم گویا
بهفتاد زبان و فتوی دهنده هر چیز را بهفتاد وجه و منم آنکه میدانم چیزی را که پیدا
میشود در شب و روز و هر چیزی را که واقع میشود بعد هر چیز و این کنایه است از جمیع امور

یعنی

یعنی میدانم هر امری که واقع خواهد شد تا روز قیامت مولوی گوید قیوم همی دانم کرد
سلطان و هم اعظم • بر جمله عالم اعلی الله مولانا علی • هم انبیا گویا ز تو •
هم اولیا دانا ز تو • هم عارفان شیدا ز تو الله مولانا علی • احسان ز تو ارکان
ز تو • برهان ز تو ایمان ز تو • هم روح و هم ریحان ز تو الله مولانا علی منقبت
قال امام العالمین کرم الله وجهه انا الذی اری اعمال الخلائق فی مشارق الارض
ومغاربها ولا یخفی علی شیء منهم یعنی منم آنکه می بینم عملهای مخلوقات را
در مشرق و مغرب پوشیده نیست بر من هیچ چیز از ایشان مولوی گوید ای رهنمای مومنان
الله مولانا علی • ای سر پوش غیب دان الله مولانا علی • دارنده راز همه انجام و آغاز
همه • ای قدر روا عجاز همه الله مولانا علی منقبت قال امام المکبرین کرم الله وجهه انا
الذی عندی اثنان وسبعون اسما باسماء العظام یعنی منم آنکه نزد منست
هفتاد و دو اسم از اسماء اعظم منقبت قال امام الاطهرین کرم الله وجهه انا الکعبة
الحرام والبیت الحرام والبیت العتیق انا الذی مشرق الارض ومغربها
من طرفة اعین ولمح البصر یعنی منم کعبة الحرام و بیت الحرام و بیت العتیق که هر سه
اسم کعبه شریف است و منم آنکه مالک مشرق و مغرب میگرداند الله تعالی او را در یک چشم
زدن و این کنایه است از تمامی روی زمین منقبت قال امام الافضلین کرم الله
وجهه انا محمد المصطفی وانا علی المرتضی کما قال النبی صلعم علی ظهر منی انا الممدوح

برهان القدس انا معنی الذی لا یقع علیه اسم و شبهه **بیان** منم محمد مصطفی ام منم علی المرتضی چنانکه فرموده اند ورحالکه علی ظاهر شده است از من منم مدح کرده بروح القدس منم صاحب قرات که بر من واقع نشود اشتباهی **منقبت** قال امام الاکملین کرم وجهه انا اظهر الاشیاء الوجود بیده کیف اشاء فیها **بیت** منم که ظاهر میکردانم اشیا را وجود بید را هر نوعی که میخواهم صدق امیرالمومنین و امام المتقین و فخر الوصیین و افضل الناس بعد خیر النبیین صلوات الله علیهم اجمعین **مولوی معنوی گوید** ان امام المبین

ولی خدا • آفتاب وجود اهل صفا • ان امامی که قامت حق • در زمین و زمان ارض سما • ذات او هست واجب العصمة • او منزه ز شرک و کفر و ریا • عالم وحدت است مسکن او • او برون از صفات ما فیها • اوست جان حقیقت اشیا • جمله فانی شوند و او بر جا • جنبش او بود ز حی قدیم • کردش او بود ملک بقا • ذات سبحان و باقی بیچون • وان صفاتش علی والا را • نیست جایی صفات او از ذات • هست معصوم او بذات خدا • اوست ان گنج مخفی لاهوت • که ز حق او بحق شده پیدا • نقد ان گنج علم بی پایان • نیست دیگر بجز علی اعلا • حکمت او جز او بداند کس • کو حکیم است و عالم اشیا • اول حق بود بلا اول • آخر حق بود بلا اخرا • ناصر انبیا است او الحق • اولیا راست دیده بینا • او بحق حاضر است در کونین • بیقین دان که اوست بدر دجا • او بحق و حق از و ظاهر • او بحق است جاودان ببقا • لمعه نور روی او کرده

آفتاب

آفتاب از زبان خود شیدا • بود از نور او ولی آدم • که شده تاج مظهر اسما • هیولای علی بحق خدا • ننهد در بهشت آدم پا • مطلق گشته است بر همه شیا • آدم از علم ان امام بقا • سجده کردند مر ورا ملکوه • زانکه بد نور خالق یکتا • در ره قدس عالم جبروت • انبیا را دلیل و راه نما • شیث در جسم بد بنور علی • گشت از ان نور عالم اعلا • نوح از و یافت انچه میطلبید • تا رسیدش بمنزل علیا • گرد ذکرش خلیل در آتش • شد بر او نار لاله حمرا • جمله نسرین و سنبل گلشن • نار نمرود بر خلیل خدا • رو باو کرد چشک اسمعیل • گشت قربان کیش او بصفا • لیکه نا امید عشق او یعقوب • نور یوسف شنید شد بینا • نور او دید موسی عمران • گشت واله در ان شب بیدا • اربعین فناده بود بخود • گشت مستوق وصال لقا • گفت یا رب مرا نشانی ده • گفت دادم ترا ید و بیضا • بود با جمله انبیا در سر • گشت با ذات مصطفی پیدا • در شریعت در مدینه علم • در حقیقت امیر هر دو سرا • لطف او همدم مریم • گشت عیسی از ان سبب پیدا • سر او دیده سید کونین • در شب قرب در مقام دنا • از علی میشنید نطق علی • بعلی جز علی نبود انجا • او علی است و ابن عم رسول • اوست والی و شوهر زهرا • راه روان طالبند و او مطلوب • عارفان جاشنند او گویا • خلق جهال او بود عالم • غیر نادان و او بود دانا • علم جاوید بر ش اوست • کرد تحقیق رمز ما اوحی • اوست مقصود کل موجودات

اوست واقف ز گنجهای خدا • ذره نیست بی مشیت او • از ثری تا بفوق تحت ثری • خازن علم و اهل بیت اوست • کرده او قهر دین شرع بنا • اول آخر او بود در دین • ظاهر و باطن او بود بخدا • تا ندانی تو سر این معنی • نرسی در ولایت والا • کر تو لا کنی بحیدر کن • تا بری رت بجنت الماوی • روح اعظم بدم قدم او • دایما در طواف ذکر دعا • گفت احمد خود از سر تحقیق • بوتراب است شاه هر دو سرا • گر شود در روشنت که ولی اوست • با من انچه کم کنی غوغا • مومنان جمله رو باو دارند • که امیر است هادی والا • ما همه ذره ایم او خورشید • ما همه قطره ایم و او دریا • ما همه مرده ایم او زنده • ما همه پستی ایم او اعلا • ما همه غافلیم او آگاه • ما همه فانیم و او بقا • شمس دین چونکه صادقی در عشق • جان فدا کن برای مولانا • تا شود جانت واصل جانان • تا رسد قطره ات بشور دریا • بنده خاندان یکی ان جمله باش • کر نخواهی ز سر محب لوا **منقبت** در مسند احمد بن حنبل از ابن عباس روایت که شنیدم از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که میگفت انا عبد الله و اخو رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقول لها غیری الا کاذب مفتر **بیت** منم قطب زمان و قایم مقام حبیب رحمن و برادر رسول الله صلعم و منم صدیق اکبر این کلمه را کسی نگوید بجز من مگر مفتری **مولف گوید** اسم عبد الله مخصوص اقطابست و لهذا اکابر انبیا را که اقطاب اعصار بودند در قران مجید هر جا ذکر کرده موسوم بعبد الله کردانیده چنا

لطف در نام عبد الله که مختص بقطب است

قال

لطیفه الرابع

قال الله تعالی انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا در مصابیح القلوب و سیر النبی و کفایت المومنین از امام حسین علیه السلام مرویست که گفت روزی پدرم در کنار فرات بهر غسل در آب شد ناگاه موجی بر آمد پیراهنش را ببرد چون بیرون آمد هاتفی گفت انظر عن یمینک و خذ ما تری چون نگاه کرد پیراهن دید در دستار پیچیده فرا گرفت رقعه از گریبانش افتاد که برو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هذه هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب ع هذا قمیص یورث عمران کذلک و اورثناها قوما آخرین **بیت** این تحفه است از خداوند عظیم حکیم بسوی علی ابن ابیطالب این هدیه قمیص است که ارث داده شده است عمرانرا همچنین مید هم او را القوی دیگر **بیت** در مجلد ثانی جیب السیر و مناقب ابن مردویه از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بهشت مشتاق است بچهار کس از امت من خواستم که معلوم کنم پس نزد ابوبکر رفتم و گفتم رسول صلعم فرموده ان الجنة تشتاق الی اربعة من امتی بپرس از انحضرت که این چهار کس کدامند ابوبکر ملاحظه کنم اگر از جمله ان چهار کس نباشم بنو تمیم مرا سرزنش کنند الحاصل نزد عثمان رفتم و حدیث مذکور را بیان کردم او نیز گفت اندیشه دارم که اگر از جمله ان چهار کس نباشم بنی امیه زبان بطعن من کشایند پس نزد عمر رفتم و گفتم او نیز در جواب گفت میترسم اگر داخل ان چهار کس نباشم

لطیفه در چهار کس

و گفتم رسول صلعم فرموده ان الجنة

لعنت

بنو عدی مرا کنایتها گویند بعد از آن نزد امیر المومنین علیه السلام رفته گفتم امیر گفت
والله از الله و رسول آن کنم اگر از جمله اخیار باشم لوازم حمد الهی بتقدیم رسانم و اگر
نباشم از خدای عز و جل مسئلت نمایم که مرا از آن جمله گرداند و لیکن رسول متوجه شد
و من با وی رفتم تا در آمدیم در سرای همایون در حالتی که سر مبارکش در کنار دحیه
کلبی بود و چون دحیه امیر را دید سلام کرد گفت بگیر سر مبارک پسر عم خود را که تو بدان
اولیتری از من چون رسول بیدار شد سر خود را در کنار مرتضی علیه السلام دید فرمود
یا اخی نیاورده است ترا نزد ما مگر حاجتی گفت یا رسول الله وقتی که داخل شدم در
خانه سر مبارک تو بر زانوی دحیه کلبی بود و بر من سلام کرده گفت بگیر سر پسر عم خود
که تو از من احق و اولایی باین کار فرمود یا اخی شناختی او را گفت رسول خدا
بهتر شناسد فرمود جبرئیل بود امیر گفت یا رسول الله انس مرا آگاه گرداند که تو فرموده
بهشت مشتاق چهار کس است از امت من کدام اند آن چهار کس آنسرور عزت حق پرست خود
سه نوبت سوی امیر المومنین کرم الله وجهه اشاره فرمود که والله تو اول ایشانی
منقبت در مناقب حافظ بن مردویه از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم مرویست
که روزی در آمد علی مرتضی علیه السلام بخانه محمد مصطفی صلعم و عایشه نزد آنسرور بود پس
امیر المومنین علیه السلام در میان سید المرسلین و عایشه نشست عایشه گفت یا علی این نیز
جای تست آنسرور فرمود کوتاه کن و دست بدار از این سخن و مرنجان مرا در رنجش

برادر

برادر من بدرستی که اوست امیر مومنان و بهترین مسلمانان و پیشوای انانی که دست
و پا و روی ایشان نورانیست در روز قیامت بر صراط می نشیند و اولیاء و دوستان
خود را داخل جنت میسازد و اعدا در آتش میاندازد شافعی گوید علی حبه جنة
قسیم النار و الجنة وصی مصطفی حقا امام الانس و الجنة نایب کرد کار حیدر بود
صاحب ذو الفقار بود مهر و کینش دلیل و منبر و دار حلم و خشمش نسیم جنت و نار
منقبت در اوسط طبرانی و مستدرک حاکم و صواعق محرقه از ام سلمه رضی الله عنها مرویست
که گفت کان رسول الله صلعم اذا غضب لم یجترئ احد یکلمه الا علی یعنی وقتی که رسول
صلی الله علیه و آله غضبناک میشد دلیر نمیشد هیچ یک که مکالمه کند با وی بغیر علی مرتضی
در مصابیح و مشکوة و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج النبوة از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که در محاصره طایف رسول الله صلی الله علیه و آله بالطریقی راز سخنان میگفت
چون زمان بیان راز با متداد کشید مردمان گفتند عجب راز دارد و رازیست که
با پسر عم خود میگوید رسول صلی الله علیه و آله بر سرایر ضمایر مشرف شده فرمود ما انتجیته
و لکن الله انتجاه یعنی من بخود با وی راز نمیگویم بلکه خدایتعالی با وی راز میفرمود
اینجاست که حکیم سنایی گوید نظم محرم او بود کعبه جان را محرم او گشته ستر یزدان را
کاتب نقش خانه تنزیل خازن گنج نامه تا دیل راز دار خدا و پیغمبر راز دار پیمبر است
حیدر منقبت در کنز العباد و هدایة السعداء مسطور است که روزی رسول کاینات علیه

افضل الصلوات و اکمل التحیات پنج مرتبه سجده کرد و اصحاب سبقت نموده گفتند یا رسول الله
سجدات جهت چه نمود جبرئیل آمده گفت پروردگار تو الله تعالی دوست میدارد علی را من سجده
کردم چون سر بر داشتم گفت دوست میدارد فاطمه را باز سجده کردم چون سر بر داشتم
گفت دوست میدارد حسن را دیگر سجده کردم گفت دوست میدارد حسین را دیگر سجده
کردم گفت دوست میدارد کسی را که دوست دارد ایشان را دوست میدارد و دوست
ایشان را دیگر سجده کردم منقبت در مسند احمد بن حنبل و صحاح سته بروایت انس بن مالک
مرویست که چون عبد الله بن عباس بحالت نزع رسید گفت بار خدایا تقرب میجویم
بسوی تو بدوستی علی بن ابیطالب منقبت در کشف الغمه و مناقب خوارزمی و حبیب السیر
بروایت امام حسن عسکری مسطور است که شاه ولایت پناه در زمان حیات سید المرسلین
ملقب بامیر المومنین بود و قصه چنانست که روزی رسول صلعم گفت یا اخی با آفتاب ایمان
سخن کن که او نیز با تو سخن خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک ایها
العبد المطیع لله آفتاب در جواب گفت و علیک السلام یا امیر المومنین و امام
المتقین و قاید الغر المحجلین و نیز گفت یا علی تو و دوستان تو در بهشت خواهند بود
و اول کسی که کسوت حیات خواهد پوشید محمد صلعم خواهد بود بعد از آن تو چون آفتاب این
مژده بمعظم شد امیر المومنین بسوی قبله ساجد شد و اشک از چشم مبارکش در سیلان آمد
رسول صلعم فرمود یا اخی و حبیبی ارفع راسک فقد باهی الله بک اهل سبع سموات

بر

یعنی ای برادر و دوست من بردار سر خود که بتحقیق مباهات نماید الله تعالی بسبب تو اهل هفت
آسمان را مولف گوید که در مناقب خطیب خوارزمی و در احسن الکبار مسطور است که صحبت و تکلم
آفتاب با امیر مقتضای نموده نیز مولف گوید در مناقب خطیب خوارزمی و مناقب ابن مردویه
و بحر المناقب و حلیة الاولیا و احسن الکبار از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله مرا گفت از بهر من آب ترتیب کن چون امر فرموده قیام نمودم و وضو ساخته
و نماز گذارده فرمود ای انس اول کسی که امروز پیش من آید امیر المومنین و خاتم الوصیین
و امام الغر المحجلین است گفتم پدر و مادرم فدای تو باد آن کدام کس باشد فرمود همین
زمان طلوع میشود در این اثنا امیر المومنین علی آمده دست بر در زد آنسرور گفت
اینست امیر المومنین و خیر الوصیین و اول الناس بعد از النبیین مولفه بود زیبنده
بفرقش تاج دین زانکه پیشک بود امیر المومنین بعد از آن برخاسته با امیر المومنین
معانقه کرد و عرق روی مبارکه خود را بر روی او مالید و عرق روی او را بر
روی خود مالید پس امیر المومنین گفت یا رسول الله موجب این شفقت و التفات چیست
فرمود یا اخی چرا با تو مهربانی و التفات نکنم حال آنکه تو احکام دین مرا میدانی و سخن مرا
باعث میرسانی و بیان میکنی آن معنی را که بعد از من اختلاف در آن کنند منقبت
در صحیح ترمذی و صحیح ابن بر و صحایف و مشکوة و مصابیح و دستور الحقایق و هدایة
السعداء و در مجلد ثانی حبیب السیر هم از انس مرویست که روزی مرغ بریان نزد خیر الانام

علیه الصلوات الرحمن آوردند رو بسوی آسمان کرده گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی بار خدایا نزد فرست دوسترین خلق خود را تا از این مرغ بریان با من تناول کند پس امیر المومنین علیه السلام نزد سید المرسلین آمد و سرور ابرار با حیدر کرار مرغ بریان تناول فرمود منقبت در شرح حافظیه مسطورست که امیر را از روز مرتضی خوانده اند که همیشه در رضای حق سبحانه و تعالی بوده و آن سرور نیز از وی راضی و شاکر بوده منقبت در صحاح سته و مشکوة و مصابیح و دستور الحقایق و صحایف و صواعق المحرقه و مسند احمد حنبل و اوسط طبرانی و مسند بزاز و تشریح و شرح الامیه و هدایت السعدا بزبان عربی و در حبیب السیر و روضة الاحباب و معارج النبوة و شواهد النبوة بعبارت فارسی باسانید صحیحه چنین مسطورست که بتواتر ایراد یافته که امیر المومنین علیه السلام بخطاب مستطاب کرار از روز فی ما بعد شد که در جنگ خیبر آن سرور عمر بن الخطاب امیر لشکر کرده فرستاد چون رو بفرار آورد ابوبکر را امیر لشکر کرده فرستاد او نیز شکست عظیم خورد آن سرور بنا بر التماس عمر او را دیگر بار امیر لشکر نموده فرستاد چون باز لشکر اسلام انهزام یافت پس بزبان معجز بیان فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یعنی هر اینه عطا کنم علم فردا مردی را که حمله بتکرار میکند و گریزنده نیست و خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا و رسول را دوست میدارد و نیز در شرح الامیه از مجمع میگوید که امیر المومنین را کرار از آن روز میخوانند که بتکرار حمله بر کفار آورده و در هیچ

فرار

قرار ننموده چنانچه صاحب نزهة الارواح گوید که آن سرور مطلبی و آن ابن عم برو آن شجره ولایت و آن فرع ثمره نهایت انکه بر او مدینه علم را در علیبایت و انکه با او قصر دین را هیچ در منبایت شیر مردی که در هیچ جا هیچ رزمی پشت نداده و شیری که در هیچ جا پشت روی بیاورده آن پر دلی که بیک نعره لشکر را دو پاره میکرد و آن صفدری که بیک حمله قلعه را دو پاره افکند سخنش یک رویه بود از آن در دل دوستان می نشست و تیغش دو رویه بود از آن دشمنان را میکشت قطعه شیر یزدان کز نهیب خنجرش خضرا لعب ده خون در حنجره بود انا آسیب تیغ اجل جان دشمن از غریو در غرغره اوست قلب لشکر اسلام از آن بهر دین بی مهر او نا مدسره بر فراز قدر عالی منظرش من بگویم آسمان از انکه چون کم از یک نقطه موهوم شد در محیط مرکزش نه دایره متوجه حال از پی اش نعت نه وی گوید نظم احمد مرسل امام انبیاست حیدر کرار قطب اولیاست از چه رو کرار خواندش را بگو بگویم تن تا تو راست بارها در کسوت پیغمبران آمده شد این دلیل شبهاتست بارها پوشیده دلق آدمی ان علیا کو شهسوار لافتاست منقبت در دستور الحقایق و کنج الاسرار مسطورست که امیر المومنین ملقب بلقب اسد الله الغالب از آن زمان شد که چون سید کاینات علیه افضل الصلوات بمعراج رفت در بارگاه کبریا شیری دید بازوها گشوده دهان بسته هر بار میخواست پیشتر شود آن شیر حمله میکرد از جبرئیل پرسید یا اخی ان اسد

ملقب باسد الله

چه میخواهد گفت یا رسول الله تفحص کن مگر از متاع دنیوی چیزی زایده با تو هست چون نظر کرد انگشتری در دست حق پرستش بود بر آورده جانب شیر افکند چون از معراج آمد امیر المومنین علیه السلام بمبارکباد عرض نموده انگشتری در پیش نهاد آن سرور فرمود جزاک الله فی الدارین خیرا یا اسد الله الغالب بیت علی مرتضی کز ثنیت شیر حضرت یزدان شب معراج چون خاتم گرفت از دست آن سرور منقبت در صحاح بخاری و مسلم و صواعق محرقه و روضة الاحباب و روضة الشهدا و معارج النبوه مسطورست که در غزوه ذو العشیره چون سید کاینات علیه افضل الصلوات صلح و معاهده نموده بمدینه سکینه باز گشت در این سفر ظفر اثر امیر المومنین حیدر را بکنیت ابو تراب ملقب کردانید عمار یاسر گوید در غزوه مذکوره من و امیر المومنین در پای درخت خرما بخواب رفته گرد آلوده شده بودیم که آن سرور صلی الله علیه و آله بر بالین ما آمد با میر گفت قم یا ابوتراب فرمود یا اخی ترا خبر دهم از بدبخت ترین مردمان گفت آری فرمود دو کس اند یکی آنکه ناقه صالح عقر کرد و دیگر آنکه یا حسن ترا کون تو آنکه کشند این سیلف و دست حق پرست خود بر سر و روی امیر المومنین میکشید و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه می آورد که روزی سرور کاینات علیه افضل الصلوات بخانه سیدة النسا علیها التحیة و الثنا در آمد پرسید ای فاطمه پسر عم تو کجاست گفت میان من و او گفتگویی شده بنا بر این در خانه قیلوله نکرد و آن سرور بیرون شتافته امیر را تجسس مینمود یکی گفت فلان جا بخواب رفته سید المرسلین آنجا رفته

ملقب با بوتراب

دید

دید که ردا از دوشش افتاده خاک آلوده گشته خاک را بدست خود پاک کرده میفرمود قم یا ابو تراب گویند از آن روز امیر را هیچ نامی و کنیتی از ابو تراب خوشتر نیامدی مولف گوید چون مابین الروایتین تفاوت عظیم بود بنا بر این هر دو در حیز تحریر آورد بعید نیست که سید المرسلین صلعم نسبت با میر المومنین علیه السلام این گونه التفات دو مرتبه کرده باشد والله اعلم بحقایق الامور منقبت در دستور الحقایق می آورد که چه سبب است هرگاه اسم یکی از صحابه می آورند رضی الله عنه گویند و از استماع نام امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که روز سید کاینات علیه افضل الصلوات پیش از بعثت بخانه ابو طالب آمد و فاطمه بنت اسد که والده امیر بود گفت یا محمد هر گاه که تو در خانه می آیی فرزند رحم من چنان روی خود در شکم من میزند که بی اختیار قیام مینمایم بزبان معجز بیان فرمود کرم الله وجهه و بروایت دیگر چون والده امیر را از رفت هیبت جمال محمدی طاقت نشستن نماندی بر سبیل تعظیم قیام نمودی روزی ابو طالب گفت محمد بمنا فرزند تست این همه اکرامش چون بار حمل داری چرا ایکنی گفت والله تو اخبر که از من واقع میشود اختیاری نیست اگر در حالتی که محمد بخانه می آید قیام ننمایم فرزند رحم من از غایت طپیدن و نهایت اضطراب بهلاک شود گفت بر هانی قبول این معجز نتوان کرد پس ابو طالب و حمزه اتفاق نموده دستهای خود بر دو شکم والده امیر محکم کرده سید کاینات را از بیرون خواندند مجرد مواجهه لقای مصطفوی والده امیر

اکرام الله وجهه نسبت بامیر

بتایید صمدی و بقوت مرتضوی قیام در رست نمود آنسرور فرمود کرم الله وجهه و بروایت
بر کف آنسرور صلی الله علیه و آله بخانه عم خود آمدی روی مبارک بسوی رحم والده امیر
المومنین فرمودی السلام علیک یا اخی امیر فرمودی از درون شکم علیک
السلام یا رسول الله و بهر طرفی که آنسرور بودی رو با آنجانب کردی بعد از اطلاع
ایمعنی فرمود کرم الله وجهه بعنی بزرگ کردانید حق تعالی ذات او را منقبت بهم الکتاب
مذکور از والده امیر المومنین ع مرویست که چون مدت هفت ماه امیر در رحم تربیت
یافته روزی خوابیده بودم و سید کاینات افضل الصلوات نزد من بزور بر دو
درست نشسته بود که ابوطالب آمده با من از راه عنف گفت محمد جوانست ترا شرم نمی آید
که خوابیده و از روی حمیت و غیرت شمشیر علم کرد تا بکشد گفتم مرا نا حق مکش و خود را
بموجب در میان قوم و خویش بدنام مساز که محمد معصوم است و بجای فرزند منست و
نه از بهر خاطر من چنین قریب نشسته بود بلکه مکالمه بفرزند در رحم من داشت و این
مرتبه را زیرا امروز بر تو آشکارا میگردانم که هر گاه محمد از بیرون آمده السلام
علیک یا اخی میگوید این فرزند من روی بدانجانب میگرداند ابوطالب گفت تا
نه بینم باور نمیکنم و آنسرور صلی الله علیه و آله بنا بر مشاهده منافقه از کثرت حیا
بیرون تشریف برده بود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها کس بطلب آنسرور فرستاد
چون آمد گفت یا محمد بدستور سابق برین فرزند سلام کن آنسرور سلام کرد امیر جواب

سلام باز داد ابوطالب خوش وقت شده گفت یقین که محمد برادر زاده من خاتم
انبیاست در حکایات ناصری گوید چه سبب است که چون نام امیر المومنین ع مذکور شود
کرم الله وجهه گویند جهت آنکه گاهی روی مبارک از محاربه کفار برنگردانید و هرگز
پیش بت سجده نکرد منقبت در حکایات صالحین مسطور است که کان علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه فی بطن امه کلما ارادت امه تسجد بصنم صد
علی رجلیه فی بطنها فما امکنت ان تسجد بقدرت الله تعالی یعنی
بود علی بن ابیطالب ع در بطن مادر خود هر گاه خواستی مادر امیر که سجده کند مر بت را
دراز کرد مرتضی علی هر دو پای خود را در شکم مادر پس قادر نشد بر سجده کردن
بت بقدرت خدا تعالی بیت مخالف روی زحق جبه پیش بت ننهاد ملازم است بر
وجه وجه اظهار او بعد از تسلیم روایات مسطور قول سالکان طریقت است
که تسلسل ارشاد و بیعت بموجب خرقه مواج بذات فالیض البرکات مرتضی علی تا قیام
قیامت باقی و پاینده است از این وجه کرم الله وجهه گویند در فتوحات القدس مسطور است
که چون مادر امیر حامله گردید اکثر شارسل و هادرسیل آمدی و در وبروی شکم والده
امیر گردیده زبان معجز بیان گشادی و بابن عم خود تکلم نمودی و شاه ولایت بنا
در شکم مادر زبان بجواب سلطان نبوت گشودی و والده امیر حقیقت حال را
بسمع ابوطالب رسانید ابوطالب متحیر گردیده از سید کاینات پرسید حقیقت حال

چیست و مکالمه تو با کیست فرمود با برادر خود سخن میگویم و با وقت خود را گفت و
شنید مینمایم ابوطالب گفت برادر تو کیست فرمود برادر من شاه اولیاست ما هر دو
یکنور بودیم وقتی که نه عرش بود و نه کرسی و نه آسمان بود و نه زمین باهم تسبیح و
تقدیس حق تعالی مینمودیم رفیق و شفیق من در ابتدا بود و در انتها نیز مرافقت خواهد
نمود ابوطالب چون این سخن شنید دانست که این هر دو برادر هادی و مشعل راه
هدایت خواهند بود یکی مسند رسالت خواهد رسید و دیگری منصب ولایت چون
وقت آن شد که آفتاب ولایت از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر بنور هدایت بر
داید مادر امیر المومنین از درد طلق بیقرار گردید و بسوی کعبه راه نور دید و از برای
درد خود دوا طلبید بگوش هوش او ندا در رسید که از بیرون میای و بدرون خانه
درای بعد از آن آشنا داری چرا بیگانه میگردی چون بدرون کعبه در رفت پرده ایده و در آن
پرده پنهان گردید ذات مقدس امیر زیر آن پرده از پرده غیب بعالم شهادت خرامید
مقارن این مرغ سفیدی از سقف خانه پدید آمده منقار خود بر سینه امیر اسم علی ع رقم
گردانید و پیش از این در عالم شهود کسی انام علی ع نبود و در آن وقت مرحبا طفلی
متولد شدی ابوجهل از خاک پای بتان سرمه در چشم کشیدی چون خبر ولادت سلطان
ولایت بآن لعین رسید متوجه گردید چون امیر را دید خواست بر داشته سرمه در چشم
درآرد هر چند زور کرد نتوانست که بردارد پس اصابع خود بچشم و صدیات امیر المومنین

دبه نستعین

نهاد که بکشاید و از خاک پای بتان مکحل سازد هر چند زور کرد نتوانست کشود در آن
حال شاه ملک ارشاد بقوت بازوی ولایت طپانچه بر رویش زد چنانکه بر قفا افتاد
و گردنش کج شد و آن کجی در گردن او تا رات تا آخر عمرش بود و تا رات آن لعین
بخلق عالم مینمود المقصود مادر امیر المومنین از آن اندوه گین گشته گفت ای فرزند
دلبند چرا دیده نمیکشایی و نظر بعالم نمیفرمایی میترسم مبادا اعمی باشی و جانم بنا حق
غم و الم بگدازی در آنحال الهام ملک علام بسید انام علیه الصلوات و السلام رسید
که ابن عم تو متولد شده بشتاب و او را دریاب آفتاب سپهر رسالت با جمیع احباب متوجه
گردید و شاه آسمان ولایت را بر داشته در دامن خود با احترام تمام و اعزاز ما لا کلام
نشانید چون بوی گیسوی مشکبوی محبوب گرد کار بمشام حیدر کرار رسید دیده بر جمال
جهان آرای سید هر دو سرا گشود و سلام و تحیت بجا آورده بستود آنسرور صلی الله علیه
ما زاغ البصر در دیده آن چشم چراغ درون کشیده بنا بر ادرا کبحا باطنی مکحل گردانید
بیت بجز رسول بروی کسی نظر نگشاد که از ازل نظر داشته بمنظر او منقبت
در روضة الشهدا میآورد که ولادت شاه ولایت درون بیت الله بعد از واقعه عام
فیل سی سال روز جمعه سیزدهم شهر رجب شد بیت شد او در وقت اکرامش صدف
کسی را میسر نشد این شرف منقبت از شیخ مفید رحمه الله منقولست که در ایام مردی بود
که وجه توجه بر دوام بسوی محراب عبادت داشت و باستعداد ورع و زهادت بشت

ابو طالب رضی
پدر ... عابد
زاهد ...

بر دنیا و دین دامنه فارغ کرده بود گوییا این چند ابیات مناقب مرتضوی خامه در
شان اوست نظم واصل حق از دو عالم رسته * وز تعلق تا بتیان خسته *
روز و شب سر در گریبان داشتی * دیده بر دیدار جانان داشتی * گر به عشقش جلوه
کردی مهر و ماه * سوی مهر و مه نمیکردی نگاه * رو بسوی قبله اش بودی مدام *
غیر حق کس را نکردی احترام * نامش شرم بن دعب الشقبام و بخطاب زاهد
معروف و صد و نود سال از عمرش گذشته بود و در این مدت از طاعت
الهی ملول گشته سر روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده در مناجات
گفت خداوندا املی دارم که از بزرگان حرم محترم یمن ملاقی گردان چندانک دعای او باجابت
بهدف اجابت رسید ابوطالب که بسفر یمن رفته بود بزیارت او توجه فرمود چون او را
دید تعظیم تمام کرده سر و رویش بوسید و در پهلوی خودش نشاند پرسید از کجایی گفت
از تهامه مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم بن عبد مناف دیگر بار سر و روی ابوطالب
بوسید و بر زبان راند الحمد لله که حق سبحانه دعای مرا اجابت کرد که یکی از مجاوران حرم شریف
خود ملاقی نمود پرسید نام تو و پدر چیست گفت ابوطالب بن عبد المطلب زاهد گفت والله
در انجیل خوانده ام که عبد المطلب را دو نبیره خواهد بود یکی اکمل انبیا و نام پدرش عبد الله
و دیگری افضل اولیا و نام پدرش ابوطالب چون تا سی ساله شود ولی متولد شود اکنون
گفت ای ابوطالب آن نبی خدا بوجود آمده گفت آری محمد متولد شده و از عمرش مدت سی سال

گذشته گفت بشارت باد ترا ای بزرگوار امسال فرزندی از صلب تو بوجود آید که مقتدای اولیا
و پیشوای اتقیا باشد ای ابوطالب چون بمکه معظمه برسی مرا در زاد خود و بگو سلام مرا بخاتم
انبیا عرض کرده و گواهی میدهد که خدای عز و جل را شریک نیست و تو که محمدی رسول خدا
و خاتم انبیایی و چون ولد تو متولد شود او را نیز سلام من عرض کن و بگو بیرون دوست
و هوادار تو بود و چنان گفته که وقت تجدید بعد آنحضرت نبوت انتها پذیرد و بوجود مبارک تو
ولایت هویدا شود او خاتم نبوت باشد و تو فاتح ولایت ابوطالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمایی
حقیقت آن در نمییابم مگر برهان مبرهن و دلیل مبین بمن نمایی گفت چه برهان میطلبی
گفت از خدا میخواهم بدوستی آن نبی و ولی درخواست کنم درخت اناری پیر در بقعه زاهد بود
خشک شده ابوطالب گفت از این درخت خشک اناری تازه میخواهم زاهد دست بدعا
برداشته گفت بار خدایا قادری آنچه از نبی و ولی گفتم اگر راست است از این درخت خشک
اناری تازه مرحمت کن فی الحال بقدرت ایزد متعال درخت انار سبز شد گلها برو
پیدا آمده انار لطیف سیرآب با برگ و در دم پخته در زمان افتاد زاهد برداشت انار
برداشته پیش ابوطالب نهاد چون بشکافت دانها مانند لعل رمانی سرخ بود ابوطالب
دانه چند از آن تناول نمود اثرش بنطفه سرایت کرد منقول که سرشت امیر المومنین
از اثر او بود القصه ابوطالب شادان و خندان از خلوت زاهد بیرون آمده روانه شد
چون بمکه معظمه رسید امیر از پشتش برحم فاطمه بنت اسد منتقل شد و چون مدت حمل گذشت

والده امیر روایت کند که در طواف بیت الله بودم که اثر مخاض بر من ظاهر شد چون
محمد مصطفی صلعم مرا دید گفت ای مادر ترا چه حالت که تغییر در رنگ تو مشاهده میشود
صورت حال بعرض رسانیدم فرمود طواف خانه تمام کن گفتم طاقت نمانده گفت
درون خانه کعبه درای که سر الهی است در شاید المصطفی از بزرگان قبیله مرویست که
با عباس بن عبد المطلب بودم و جمعی از بنی عبد العزی برابر بیت الحرام نشسته بودند که فاطمه
بنت اسد مسجد درآمد و در عین طواف اثر طلق بروی ظاهر شد چون مجال بیرون
رفتن نماند گفت خداوندا بحرمت این خانه متبرک که ولادت بر من آسان گردان راوی
گوید دیدم که دیوار خانه کعبه شق شد و فاطمه درون رفت و روز چهارم امیر را بر دست
گرفته بیرون آمد داود بنائی گوید پیش از امیر و بعد از وی هیچکس باین شرف عظیم
مشرف نگشته که در خانه کعبه متولد شده باشد و این معنی را یکی از فصحای عرب گوید شعر
وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْمُعَظَّمِ اُمُّهُ * طَابَتْ وَطَابَ وَلِيدُهَا وَالْمَوْلِدُ بیت زاید است
او را در حرم متبرک مادر او و پاکست مادر و فرزند و پاکست جای تولد نظم جوهری
پاک بود صدف نیز پاک بوده * آمد میانه حرم کعبه در وجود * کعبش ز فیض گوهر صفا
داشت لاجرم * بر دوش سید دو جهان جلوه مینمود مولوی میفرماید ای شحنه دشت
نجف * از تو نجف دیده شرف * تو در تو کعبه صدف * مستان سلامت میکنند * عبد
الرحمن جامی گوید بسوی کعبه رود شیخ و من براه نجف * برت کعبه که آنجا مراست حق لطف

تفاوتی که میان منست و اوانیست * که من بسوی گهر رفتم او بسوی صدف * المقصود
چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد و امیر را در مهد نهاده ابوطالب را
بشارت داد و او از کثرت بهجت و مسرت دلیرانه آمد تا روی مبارک فرزند دلبند خود ببیند
امیر دستش گرفته بخراشید و چون سید کاینات برسید و پرسید چه نام کرده اید بوحی
رسانیدند که پدرش زید و مادرش اسد نام کرده بر زبان معجز بیان فرمود نام
عالیش علی علیا همت باید نهاد فاطمه گفت بخدا سوگند که من نیز درون خانه از هاتف
شنیدم که گفت نام نامیش علی کنید اما من راز دانسته پنهان میکردم و بر در آن که
میان پدر و مادر امیر در تسمیه مجادله افتاد بعد از چند روز پدر بحرم آمدند و مادر
امیر المومنین روی بسوی آسمان کرده رجزی آغاز کرد که یک بیتش اینست شعر
بَیِّنْ لَنَا بِحُکْمِکَ الْمَرْضِیِّ * مَاذَا تَرَی مِنِ اسْمِ هَذَا الصَّبِیِّ مصرع الهی حلیم فرما
آنچه رضای تست در نام این کودک ناگاه از بام خانه کعبه رجزی شنیدند که هاتفی
و از آن ابیات یک بیت اینست شعر یَا اسْمُهُ مِنْ شَامِخٍ عَلِیٍّ * عَلِیٌّ اشْتُقَّ مِنَ
الْعَلِیِّ بیت کام دهن و کام زبانست این نام * آرام دل و راحت جانست این نام
پس انور گفت کجاست مولود چون در نظر کیمیا اثر آوردند از غایت محبت
و نهایت شفقت از گهواره بیرون آورده طشت و آفتابه طلب نمود و بدست حق پرست
خود شستن آغاز کرد چون جانب راستش شسته شد امیر بجانب چپ گردید تا آنکه

آنسرور نکرد داند بیت بوقت غسل ازان کشت از بهر سیری که زحجبی نگشد دست

حضرت از برا او . چون عمو الحال مشاهده کرد چندان بگریست که محاسن مبارکش

از آب دیده تر شد و الله امیر گفت یا محمد سبب گریه چیست گفت چی عنم این کودک مرا

غسل میدهد و من هم در عیش و ریسکیدم بی آنکه مرا کبر داند در روز اول من اینرا

غسل دادم و روزا خرین او مرا غسل خواهد داد چون از غسل فارغ شد در کنار

گرفت و رو برو امیر نهاد زبان در دهانش کرده مدتی امیر المومنین زبان سید

المرسلین میمکید چنانچه در صحاح اخبار متواتر ایراد یافته که انچه اول تناول

نموده لعاب مبارک انسرور بود و بروایتی شسته در کنار مادرش داد چون مادر پستان

در دهانش خواست بنهد قبول نکرد گریه آغاز نمود چنانکه مدتی برین نهج بود چون

انحضور را ازین معنی اطلاع یافت آمده در کنارش گرفت زبان در دهانش نهاد

بعد از مکیدن زبان شیر مادر خورد المقصود بهر وجه اول چیزی که امیر خورد لعاب

با برکات انسرور است و از میمنت رشحات لعاب اغذب که سرچشمه اسرار و ما ینطق

عن الهوی بود بمرتبه دانا شد که بر منبر بر آمده فرمود سلونی عما دون العرش

نقل مذکور در کتاب اسفار موشی تالیف شیخ محسن احمد و در منفعت شانزدهم مناقب

الاولاد تالیف ملا ضیاء الدین سنایی و در هدایت السعدا مسطورات و هم در تشایر

المصطفی اورده انسرور تربیت امیر میفرمود و پیوسته خبر میگرفت چنانچه در کنار

خود پرورش میداد چون قریب پنج سالگی رسید در انوقت تنگی و بی بیکا میان

قریش پدید آمد و بجهت خشکسالی با عشرت بعشرت مبدل گردید و ابوطالب چون عیال مند

بود روزی انسرور با عباس عم خود فرمود که تو توانگری و ابوطالب درویش و کثیر العیال

ببلای قحط مبتلا بیا تا باتفاق رفته هر یک ما از او فرزندی برداریم تا بقدر سبکبار

او گردد عباس قبول این معنی نموده با پیغمبر بمنزل ابوطالب آمده صورت حال تقریر

نمودند ابوطالب در جواب گفت عقیل را از پسران من بگذارید و باقی را اختیار دارید

انسرور امیر را قبول نموده و عباس جعفر را و امیر المومنین در کنف سید کاینات

بود تا هنگامی که مبعوث شد و سیدة النساء فاطمه زهرا را بوی داد و حجره تعین

فرمود شعر با تمام مصطفی امام البشر . سر برده اندر سرای پدر . بس تا حبیب نزد

خیر الانام . بکسب کمالات کرد اهتمام المولفه در فضایل بی نظیر آمد علی . بر همه عالم

امیر آمد علی . آن علی کو با محمد در شکم . داشت ایمان عکه در بطن قدم . آن علی کو

مادرش در کعبه زاد . انکه بر دوش پیمبر پا نهاد . آن علی کو چون بیامد در جهان .

گشت او را سرور پیغمبران . آن علی کو نامش از غیب آمده . هر چه از غیب است بی عیب آمده

آن علی کو عارف راز خداست . ان علی کو سرور اهل صفاست . آن علم کز علم بر سر

تاج یافت . آن علی کو خرقه معراج یافت . آن علی کو انسجا برازه نمود . کوی میدان

سلونی در ربود . آن علی کو خاتم خود در نماز . کرد با سایل ز بهر حق بناز .

آن علی کو انما در شان اوست . هر دو عالم تابع فرمان اوست . آن علی کو شیر

یزدانش خطاب . آن علی کو قدوه هر شیخ و شاب . ان علی کو مجتبی و مرتضاست .

آن علی کو راز دار مصطفی است . آن علی کو هست امیر المومنین . ان علی کو هست امام

العارفین . آن علی کو اولین اولیاست . ان علی کو بهترین اوصیاست . آنعلی

کو قطب وقت خویش بود . در همه وادی ز جمله بیش بود . آنعلی کو ساقی کوثر بود .

رتبه او از همه برتر بود . آنعلی کو را اویس آمد مرید . آن اویس انکو بصفین شد شهید

آنعلی کو شاه دین درویش بود . مدحت او در دلم مستی فزود . کرم الله وجهه در شان

اوست . بیشک افزون از همه ایمان اوست منقبت در بیان اول من آمن

منهم بالنبی در دفتر ثانی روضة الاحباب میاورد که میان اهل سیر و تواریخ

اختلافست که اول کسی که از صحابه رضی الله عنه برسول ایمان آورد که بود اکثر بر

برانند که ابوبکر بود و این قول از عمر بن عتبه و ابوسعید و حسان بن ثابت منقول است

اما جمعی از صحابه عظام کرام برانند که امیر المومنین کرم الله وجهه بود و این قول

از ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی و خباب الاسود کندی

و خباب بن الارت و جابر بن عبدالله انصاری و خزیمة بن ثابت انصاری و زید بن

ارقم و انس بن مالک و عباس ابن منقول است و بروایت از ابن عباس اینست که گفت

الاسبق ثلاثة السابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی

صاحب ویس السابق الی محمد صلعم علی بن ابی طالب و از ابوذر غفاری و سلمان

فارسی رضی الله عنه مرویست که انسرور دست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود

ان هذا اول من آمن بی منقبت در بیان که اینست اول کسی که ایمان بمن آورده

نیز از سلمان مرویست که انسرور فرمود اولکم هذه الامة ورودا علی الحوض

اولها اسلاما علی ابن ابیطالب ع و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان

قصه نکاح سیدة النساء فاطمه زهرا با علی مرتضی ع بتحریر پیوسته که انسرور با فاطمه فرمود

ترا بعقد مردی در آورده ام که عرفان وی از همه بیش است و ایمان وی از همه پیش و

از حریمه ثابت انصاری در مدح امیر المومنین ع اشعار بمعنی این دو بیت منقولست شعر

ما کنت احسب هذا الامر منصرفا . عن هاشم ثم منها عن ابی حسن . الیس

اول من صلی بقبلتهم . و اعلم الناس بالقرآن و السنن . دیگر از صحابه عرب

اشعار بسبقت اسلام امیر نموده میگوید شعر قال لابن ملجم و الاقدار غالبة .

هدمت و ذلک للاسلام اذ کانا . قتلت افضل من یمشی علی قدم . و

اول الناس اسلاما و ایمانا . و این بیت از کلام معجز بیان امیر المومنین ع دلیل

قوی بر این معنی است عربیه سبقتکم الی الاسلام طرا . غلاما ما بلغت اوان

حلمی . سبقت کرده ام از همه شما در اسلام و حال آنکه نرسیده بودم زمان بلوغ را

مولف گوید صاحب روضة الاحباب از براء ثبوت سبقت اسلام امیر بهمه مومنان برهان

بیت اکتفا نمود اما در شرح وقایه و فصل الخطاب و صواعق محرقه و اربعین امام الحداد
نه بیت دیگر بنظم در آورده مشعر بر فضایل امیر المومنین است و آن ابیات اینست عربیه
محمد النبی اخی وصهری ۞ وحمزة سید الشهداء عمی ۞ وجعفر الذی یضحی ویمسی
یطیر مع الملائکة ابن امی ۞ وبنت محمد سکنی وعرسی ۞ منوط لحمها بدمی
ولحمی ۞ وسبطا احمد ولدای منها ۞ فایکم له سهم کسهمی ۞ واوجب لی ولایته
علیکم ۞ رسول الله یوم غدیر خم معنی بیت اول آنسرور برادر و خسر منست حمزه
که سید الشهداست عم منست معنی بیت دویم جعفر طیار که چاشت و شام مشغول بود در عبادت
با ملائکه در طیران پسر مادر منست معنی بیت سیوم دختر محمد مصطفی ع آرام منست و عروس منست
مربوطست گوشت او بگوشت من و خون او بخون من معنی بیت چهارم و دو نواسه آنسرور
پسران منند از دختر او پس کیست از شما که مر او را نصیب باشد همچون نصیب من معنی بیت
پنجم واجب گردانیده جهت ولایت خود بر شما رسول خدا روز غدیر خم اما آنچه از مقدمات مسطوره
صاحب روضة الاحباب میگوید صحیح نزد محققان اهل سیر و تواریخ آنست که اول خدیجه کبری
و علی مرتضی ایمان آوردند بعد از آن زید بن حارثه آنگه ابو بکر پس بلال و ابن عبد البر در کتاب
استیعاب روایت کرده که از محمد قرظی پرسیدم اسلام امیر المومنین ع سبق بود یا اسلام
ابو بکر گفت سبحان الله امیر اول بدین دولت مشرف شد اما رعایت پدر خود کرده در پیش خلق
ظاهر نمیکرد و ابو بکر بعد از وی فایز گشته اظهار اسلام خود نمود از انجهت مردم نادان

در اثنا

در اشتباه افتادند و در مجلد ثانی حبیب السیر در سبق اسلام امیر المومنین حیدر میگوید در
بسیاری از کتب معتبره بروایت صحت اثر مذکور گشته که خیر البشر روز دوشنبه مبعوث شد
و امیر روز سه شنبه بمجرد استماع تصدیق نمود و صحیح ترمذی از انس بن مالک مرویست که
گفت بعث رسول الله یوم الاثنین وصلی علی ع یوم الثلثاء یعنی پیغمبر در روز دوشنبه
مبعوث شد و امیر المومنین روز سه شنبه نماز گذارد و از ابن عباس مرویست که گفت
اول من صلی مع النبی علی بن ابیطالب یعنی اول کسی که با نبی نماز گذارده امیر المومنین
علی بود و از زید ارقم مرویست که گفت اول من اسلم علی و در کتاب یواقیت تالیف
ابی عمر زاهد از عبد الله بن عباس منقولست که امیر المومنین علی را چهار فضیلت است که
هیچیک از اهل بیت و صحابه کبار را از آن فضایل میسر نیست اول آنکه نخستین کسی که با سید
کاینات نماز گذارد اوست دویم در تمام غزوات علم سرور کاینات بدست او بوده سیم
در جمیع معارک بتخصیص در روز مهراس قدم بر جاده شکیبایی ثابت داشته فرار ننموده
و یوم المهراس جنگ چنین ذکر کرده اند چهارم سرور انبیا محمد مصطفی را او غسل داده و تکفین
نموده و بقبر در آورده و در سیر النبی تالیف امام سعید کازرونی و حبیب السیر از عفیف کندی
برادر اشعث بن قیس منقولست که گفت پیش از ظهور اسلام توجه بطواف بیت الله الحرام مکه
معظمه روزی رفتم در منی نزد عباس نشسته بودم ناگاه مردی از نهانخانه که در آن نزدیک
بود بیرون آمده در آفتاب نظر کرد چون دید که از وسط السما میل کرده در نماز ایستاد

بعد از آن عورتی از خانه بیرون آمده اقتدا کرده آنگاه کودکی نزدیک ببلوغ رسیده
بود از آنخانه بیرون آمد مقتدا شد من از عباس پرسیدم این مرد بزرگ کیست و مطلبش
از این کار چیست گفت این مرد محمد بن عبد الله برادر زاده منست و این ضعیفه منکوحه او خدیجه
بنت خویلد و این کودک علی بن ابیطالب ع ابن عم او و گمان میبرم که محمد بشرف نبوت مشرف
گشته و کنوز کسری و قیصر بر او فتح خواهد بود و این نمازیست که ادا میکنند و تا حال
غیر از این دو کس احدی متابعت محمد نمیکند عفیف بعد از آنکه بشرف اسلام رسید
پیوسته این حکایت نقل میکرد و بتاسف میگفت آه اگر من هم در آنروز ایمان میآوردم
ثانی امیر میبودم در سبقت اسلام و هم در سیر النبی بروایت محمد بن اسحق مسطور است که گفت
اول کسی که ایمان برسول آورد و متابعت کرد از زنان خدیجه بود و از مردان امیر المومنین
علی و در آنوقت ده ساله بود و بعد از وی زید بن حارثه پس ابو بکر و در کتاب درج الدرر
مسطور است که در این باب ارباب سیر و اصحاب خبر و محدثان ثقات را اتفاقست که اول
کسی که از امت بشرف اسلام مشرف شد از زنان خدیجه کبری و از ذکور علی مرتضی بود چنانچه
بروایات صحیحه بثبوت پیوسته که چون سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
بامداد امت و تمهید قواعد رسالت مامور و مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی را اطلاع
بخشید این هر دو بلا توقف و تامل گفتند اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله پس آنسرور
بر سر چشمه ای برده بدستوری که از جبرئیل تعلیم گرفته بود وضو و نماز آموخت و پیش از

این

این دو تن احدی با آنسرور در نماز اقتدا نکرده بود و نقطه دایره مطالب علی بن ابیطالب
در ظل کفالت محمدی میگذرانید و در خدمت آنسرور شب و روز و روز و شب بسر میرسانید
و در آنزمان ده ساله بود و ابو بکر چند سال بعد از طلب معجزه و مشاهده معاشقه
ایمان آورد چنانکه در خبر است که ابو بکر برسم تجارت بیمن رفته بود و در یمن پیری بود
سعید نود ساله بغایت صاحب ادراک و فراست چون ابو بکر را دید از حال او مطابق
واقعه خبر داد حتی که خال سیاهی بر ناف و نشانی بر رانش بود بیان نمود و گفت ای ابو بکر
بزودی بوطن باز گرد که پیغمبر آخر الزمان در قریت مبعوث شده اکنون بحکم الهی در عوام
و خواص اظهار نبوت کرده و تا حال بجز زوجه و پسر عم او دیگری با وی نگرویده بشتاب و سعادت
متابعتش دریاب که تو نیز از ارباب ایقان باشی و رجزی مشتمل بر دوازده بیت بیاد من داده
گفت چون بآنسرور رسی سلام من برسان و این رجز را بسمع آن پیغمبر از جانب من بخوان
ابو بکر بعد از فراغ از شغل دنیوی متوجه حرم محترم شد چون بمکه رسید با عتبه ابن ربیعه
و ابو البختری و عقبه ابن ابی معیط و ابو جهل لعین که از محبان و مصاحبان او بودند ملاقات
نموده گفت هیچ امری حادث شده که مشعر بر بدایع باشد گفت آری محمد بن عبد الله یتیم
ابو طالب دعوی نبوت میکند اگر ترا با او صداقتیست نصیحت دریغ مداری و بر این تشنیع
نگذاری ابو بکر التماس ایشان را تسکین داده متوجه خانه خدیجه کبری شد در حالی که آنسرور را
ملازمت کرد که با مرتضی علی در معامله بود و آنچه از قواعد اسلام و شرایع از جبرئیل فرا گرفته بود

ببرادر خود تعلیم می‌نمود بعد از ان روی مبارک بسوی ابوبکر کرده گفت ای پسر ابوقحافه
دانا و آگاه باش که من رسول خدایم و خالق عالم را داعی و راهنما وقت مغتنم شمار و پیش از
بلغای امت رقبه اختصاص در ربقه اخلاص در آر ابوبکر گفت ای محمد تو که دعوی نبوت و
رسالت مانند انبیای سابق میکنی معجزه تو چیست و نشان حال و مقال تو کیست فرمود ان مرد
پیر که در شهر یمن بخور رسید و نشان‌های مخفی مرا با تو نمود و بصیقل مواعظه وافره و نصایح
باهره زنگ غفلت و ضلالت از آیینه دلت بزدود و این رجز که محتوی بر دوازده بیت است
انشا کرده بتو آموخت و شعل ارشاد و هدایت بر سر راهت افروخت و ان رجز را تمام بر
خواند ابوبکر بغایت متحیر شده گفت شرح و بیان حال من مطابق واقع و عیان از کجا دانستی
و نقل این حکایت بی تفاوت کم و بیش چگونه توانستی فرمود این خبر ملکم حق سبحانه جل
اعلای من رسانید و از این قال و مقال واقف گردانید ابوبکر بزبان اعتقاد و بیان و بیان
صدق و یقین گفت چون حال تو بر این منوال است برسالت تو اعتراف آوردم و به نبوت
تو از دل و جان اقرار کردم پس منطقه خدمت بر میان بسته و از مقام مخالف برخواسته
در عتبه متابعت نشسته الله ولی التوفیق در ان زمان ابوبکر چهل و پنج و بروایتی چهل و چهار
ساله بود چنانچه تتمه از این منقوله در شواهد النبوه و روضة الاحباب نیز مسطور است و در
منقود الزلال المعین در شرح احادیث سید المرسلین و تالیف حافظ ابوالفتح بروایت
ابو حبه غزنی مسطور است که گفت از امیرالمومنین علی ع شنیدم که میفرمود صلیت مع رسول

سبع سنین قبل ان یسلم احد و یصلی احد یعنی من با رسول نماز کردم مدت
هفت سال پیش از آنکه دیگری اسلام آورد و نماز گذارد و در جوامع الاصول نیز مسطور است
که امیرالمومنین علی ع اول کسی است که با انسرور ایمان آورده و در حین ایمان در عمرش
اختلاف است بعضی بر آنند که پانزده ساله بود و بعضی بر آنند که چهارده ساله و بعضی سیزده ساله
و بعضی دو ساله گویند اما اصح قول آخر است زیرا که در اکثر کتب معتبره بتواتر ایراد
یافته که پیش از بلوغ ایمان آورده و کلام معجز نظامش که در صدد مذکور شد مخبر این معنی است
و نیز فرموده انا صدیق الاکبر آمنت قبل ان آمن ابوبکر یعنی منم صدیق بزرگتر
ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و ابوبکر ثانی گوید هیچ خلافی و اختلافی
نیست میان ارباب تواریخ و اصحاب سیر و محدثان ثقات در آنکه مرتضی علی اول کسی است
که با انسرور ایمان آورده و اقتدا بنماز کرده و در استیعاب بروایت حبه غزنی آورده
که گفت از امیرالمومنین شنیدم که میفرمود خدا تعالی را عبادت کردم پیش از آنکه این امت
دیگری عبادت کنند پنج سال مولف گوید تفریق میان او قول آنست که چون سابق اشاره
فرمود بآنکه مدت هفت سال با رسول نماز گذاردم پیش از آنکه دیگری اسلام آورد و نماز
گذارد بنابر این در ان زمان امیرالمومنین متفرد بود بصفت جامعیت میان شرف اسلام
و نماز گذاردن و دیگری را این جامعیت نبود پس تواند بود که در ان مدت دیگری اسلام
آورده باشد اما نماز نکرده باشد و در قول دیگر اشاره فرموده بآنکه پنج سال پیش از دیگران

عبادت کرده ام که عبارتست که تهذیب ظاهر باستعمال شرایع حقه و تخلیه باطن از اخلاق
و اوصاف حمیده پس از این دو قول چنان مستفاد میشود که امیرالمومنین مدت هفت سال
بجامعیت فضیلت اسلام و اقامت صلوة بر دیگران سبقت نموده بمدت پنج سال از آنکه دیگری
از اصحاب بنوعی از انواع اما باسلام کامل و اما بغیره عبادت کند امیرالمومنین جامع مراتب
عبادت موصوف بوجه اتم و اکمل بود و در مناقب خطیب وغیره بروایت سلمان فارسی مسطور است
که گفت شنیدم از محمد مصطفی ص که میفرمود ما و علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی و آن نور
تسبیح و تقدیس میکرد حق سبحانه پیش از خلقت آدم چهارده هزار سال الوهیت که هر اوزان المقدار
مدت هزار سال این جهانست کما قال الله تعالی ان یوما عند ربک کالف سنة و چون
حق سبحانه آدم را آفریدان نور را در پشت وی ترکیب کرد پس همیشه یکجا بودیم تا در
پشت عبدالمطلب آنکه از یکدیگر جدا شدیم بنابراین یک بخش منم و یک بخش علی است بر
ارباب دانش و اصحاب بینش واضح باد هرگاه با سید المرسلین امیرالمومنین را ساقه
نسبت اتحاد و یگانگی در عالم غیب و اطلاق چنین بود که انسرور فرمود و در شهادت نسبت
عینیت است چنانچه میفرماید لحمک لحمی و دمک دمی و روحک روحی و قلبک قلبی
و نفسک نفسی و مطابق حدیث نبوی ص حق سبحانه در آیت مباهله امیرالمومنین را نفس سید
المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم چنانچه شان نزول آن آیه کریمه در باب آیات بتفصیل

مسطور گشت پس اینجا دیگر جای آن نماند که ما سخن آوریم با آنکه امیرالمومنین اول کسی است
که اسلام آورده و با پیغمبر نماز گذارده زیرا که بحکم حدیث نبوی هنوز اسلام از کتم
عدم بعرصه وجود نیامده بود که سید المرسلین و امیرالمومنین هر دو یک نور بودند و آن
نور بصفت تسبیح و تقدیس موصوف بود و الله باعتقاد فقیر اسلام شعاع است از پرتو
آفتاب ذات فایض البرکات ایشان چرا که فی الحقیقه نور بودند و شعاع از نور منفک
نمی‌شود لیکن این همه مقدمات مسطوره و تکلفات مذکوره که در صدد تحریر نموده آمد
از جهت فهمانیدن عوام است و الا نه نسبت بعیت میان آن دو پادشاه کونین نه منزله
ایست که کسی اجمال تفکر و تذکر باشد و الا این بیت هر دو برادر یکدیگر را مخاطب ساخته
بگویند سزاوار است لمولفه اتحادیست میان من و تو • من و تو نیست میان من و تو •

نظم
آن مهتر دو عالم و این بهتر دو کون • آن سرور رسالت و این صفدر وغا •
آن ختم انبیاست که زو یافت زیب و فر • هم ملک نبوت و هم تخت اصطفا •
وین شاه اولیاست که از قدر و احترام • دانش شرف است به تشریف انما •
آن مظهر فتوت و وین مجمع کرم • آن مطلع کرامت و این منبع سخا •
آن عارف حقیقت و وین هادی طریق • آن حاکم نبوت و این والی ولا •
آن آسمان رفعت و وین آفتاب دین • ان صاحب لعمرک و وین نص هل اتی •
ان شاه من عرف شده سلطان لو کشف • این ماه یاسین شده خورشید طاوها •

آن پیشوای امت و دین رهنمای خلق ○ آن قامع ضلالت و این دافع بلا
این بحر رستگاری و آن کشتی نجات ○ آن جرم را شفاعت و این رنج را شفا
ان کعبه سعادت و این قبله مراد ○ آن ملجأ مروت و این مأمن رجا
آن رحمت الهی و این فضل ذوالمنن ○ ان عالم لدنی و این عالم بقا
محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر ○ مأمور این دو امر قدر آمد از قضا
ان رایت چرخ تابع و اجرام زیر حکم ○ این رایت صدر منزل و عرش آستان متکا
این هر دو شاه گوهر دریای رحمت اند ○ با گوهر نفیس بیامیز گهر با
دانی حدیث لحمک لحمی ز بهر چیست ○ کین هر دو تن یکیست بگیر امیان دو تاه

و بعضی از مجتهدین و علمای دین گویند آری اگر چه بر همه مؤمنان و معتقدان در سبقت اسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام شک و شبهه نیست لیکن چون در وقت بعثت سید المرسلین بحد بلوغ نرسیده بود سخن میرود و فقیر منکران مسئله است را با تمیز چند بی منزلت نیز عیب و اکراه اسلام کودک عند الله جایز نبود و امیر المؤمنین که در مکتب علم لدنی آن مبعوث بود در مرتبه سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا ○ غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلُمِي بلی بلی دولتی که بعضی از صحابه کبار را بعد از آنکه چهل سال در جهالت عمر بسر میبردند روی نمود امیر المؤمنین را در رحم مادر صد هزار در افزون تر از آن محصل و میسر بود و آن حضرت عشق مادر زاد با سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات آدمی را

عشق

بر شنیف

عشق تبارک شد پیش از خلقت آدم چهارده هزار سال الوهیت نسبت غیب بود و از عشق مادر زاد تا اسلام آوردن نزد ارباب معارف و عرفان و اصحاب حقایق و ایقان یقین که فرق تمام خواهد بود و این را مولف از پیش خود نمیکند بلکه در اکثر از کتب معتبره بروایات صحیحه متواتره ایراد یافته و بثبوت پیوسته که امیر المؤمنین پیش از بعثت سید المرسلین در رحم مادر با انسرور مکالمه کرده اقرار بنبوت و اظهار برسالت میکرد چنانکه بر سبیل تفصیل در صدر مسطور گشت منقبت در احسن الکبار مسطور است که روزی شاه ولایت و نور هدایت در سن هفت سالگی بر غرفه بام نشسته رطب تناول مینمود و سلمان در پایان غرفه خرقه میدوخت و قواعد فقر و فنا می اندوخت شاه ولایت پناه یک خسته خرما بر او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پیر سال خورده و تو خورد سال مناسب نیست که با من چنین پیش آیی امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود ای سلمان تو خود را بزرگ میدانی و مرا خورد سال مگر اولی در فراموش آورده و از احوال و هول دشت ارژنه فراموش کرده و آگاه نیستی از آنکه چه کس در نجات بر روی تو گشود که ترا از شر شیر محفوظ داشت از سر نو حیات داد سلمان متحیر گردید گفت یا امیر المؤمنین از قصه دشت ارژنه و شیر بیان نما و معضله تقریر نما گفت آن زمان از دلم بزدای فرمود تو در میان آب بودی و از بیم شیر جزع و فزع نمودی روی بدعا آوردی و از برای نجات دعا کردی دعای تو باجابت مقرون

[illegible] سلمان [illegible] دشت ارژنه

کشف داشت

گردید من آنجا در گذار بودم و در آن صحرا عبور مینمودم و من بودم آن سوار که اره بر دو تیغ در کف تیغ برکشید و شیر را دو نیم گردانید و ترا بمنزل نجات رسانید سلمان گفت انت نبی دیگر است این راز بیان فرمای و ابواب حیرت بر روی من بگشای امیر المؤمنین یک دسته گل تر و تازه با طراوت بحید و اندازه از آستین برآورد فرمود این بود هدیه تو که با آن سوار دیدی و از سر عقیدت و منت بر جان نهادی سلمان را حیرت متحیر گردید سالها غرق تفکر بود دیده ناگاه هاتف آواز داد و نقاب از روی خطاب بگشود و گفت ای پیر متفق سوی پیشوای انبیا و مقتدای اصفیا راه پیمای و بعرض حال زبان بگشای سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین و مقتدای الخافقین گردید و ماجرا برالمنوال بموقف عرض رسانید که در انجیل نعت تو خوانده ام و در عرصه محبت تو توسن اقبال رانده ام و دست توجه از جمیع آدمیان افشانده ام دین ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از انجیل نمی گشودم تا در آنا پدرم از حال من آگاه گردید و در مقام کشتن من آمده مرا رکنانید لیکن از ملاحظه من از کشتن حذر نمود حیلها میزمود که مرا بقتل رسانند و دل خود را از دغدغه من فارغ گردانند بنابراین من کارهای مشکل میفرمود مرا لاجل آن مشکلات امر مینمود از این سبب روی بغربت نهادم و روز و شب راه می پیمودم و در دشت ارژنه افتادم چه ساعتی خوابیدم قضا را محتلم گردیدم بعد از بیداری بر سر چشمه رسیدم که غسل کنم شیری مردم خوار پیدا شده روی بمن نهاده بر کنار چشمه بر سر جامه های من ایستاده روی بسوی

قاضی

قاضی الحاجات آورده زبان تضرع و ابتهال گشودم و از خداوند نجات مسئلت نمودم ناگاه سواری پیدا شده آن شیر را بتیغ آبدار دو نیم کرد از آب برآمده آنگاه پیش تو رسیدم چون فصل بهار بود و صحرا گلزار دسته گل برچیده بهدیه سوار نمودم در این اثنا گوهر وجود آن سوار نایاب گردید بهر سو شتافتم اثری نیافتم مدت مدید و چند سال از این واقعه بگذشته و من در این مدت بکسی اظهار نکردم الحال بسر عم تو بمن اظهار این قضیه نمود و ابواب تحیر بر روی من گشود یا رسول الله او علم غیب از که آموخت و اسرار لاریب چگونه اندوخته است و فرمود این چنین چیزها از برادر من عجب مدار که از او عجب از اینها دیده ام ای سلمان چون بمعراج رفتم از سدرة المنتهی گذشته بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من فرو ماند یکه تنه بسوی عرش مجید راندم و دامن از گرد عالم وجود افشاندم با خدای راز میگفتم و جواب می شنفتم در آن حال شیری در مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر براو انداختم دیدم اسد الله الغالب علی بن ابیطالب است چون از معراج باز گردیده بمضجع خود رسیدم علی با تحیت و سلام و اکرام مالاکلام درآمده گفت ای خیر الانام مبارکباد ترا عنایات ملک علام پس زبان بگشود و رازهایی که میان من و پروردگار من گذشته بود لفظاً بالفظ بیان نمود ای سلمان از زمان آدم تا حال هر کس از انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا ببلایی و محنتی گرفتار شده علی او را نجات میداد و ابواب خلاص بر روی ایشان میگشود چنانکه حدیث قدسی مخبر این معنی است

یا احمد ارسلت علیاً مع کل نبی سراً و معک سراً و علانیة قاسم کاهی گوید
آدم و نوح بوده و ادریس ● هم براهیم و پور عمران ● گاه اسحق و گاه اسماعیل ● گاه
داود و گه سلیمان ● گفت بر مصطفی شب معراج ● سخنانی که عقل حیران ● مؤلف گوید
قصه دشت ارژنه اگرچه از آفتاب مشهورتر است اما اگر کسی را فلجانی بخاطر رسد در اهل
مجلس عارف ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی نیز مطالعه نماید قاسم کاهی گوید چون نفس علی
هر کس که کارد در زبان دل ● ندارد قصه سلمان و دشت ارژنه باور ● و قصه معراج
در دستور الحقایق و گنج الاسرار نیز مسطور است چنانچه در صدر مذکور شد و هم در این معنی مولوی
معنوی گوید آن سرافراز که اندر شب معراج ● با احمد مختار یکی بود علی بود شیخ سعدی
قدس سره گوید چه دار مصطفی صورت باز سفید ● در شب معراج سبحان الذی اسری علی
با محمد همچو نور دیده با دیده قرین ● در گذشته بای او از صدا و ادنی علی ● بر گذشت باز
نه فلک آن سرور صاحب قران ● با محمد شد فزون بر عالم بالا علی لو الذی گشت هم معراج
یا احمد علی ● زین سخن واقف بود روح ولی ● زین دو تن شد نور وحدت آشکار ●
زین دو تن گشته حقیقت پایدار ● زین دو تن یزدان شناسی شد پدید ● زین دو تن
دریافت گنج دل کلید ● زین دو تن انوار دارد معرفت ● این دو تن در فخر برتر از
صفت ● ذات این هر دو زیک نور آمده ● خارج از این رشک کفور آمده ● و خواجه حافظ
شیراز از این معنی بر سبیل اشارت خبر میدهد که آنچه حق سبحانه با آن سرور از اسرار گفته بود

امیر المومنین

امیر المومنین که بحکم حدیث نبوی ساقی کوثر است آمده بتفصیل بیان نموده بیت
سر خدا که عارف سالک بکس نگفت ● در حیرتم که باده فروش از کجا شنید ملا جامی گوید
در سقاهم هر که در حق علی انکار کرد ● از کف ساقی جنت شربت کوثر نیافت ●
آنکه چون با آب و روا از خاک درگاهش نجست ● جز لبان خشک و چشم تر ز خشک و تر نیافت ●
منقبت در وسیلة المتعبدین از ابوذر غفاری مرویست که شنیدم از رسول صلعم که میفرمود بدرستی
که حق سبحانه هیچ فریضه قبول نمیکند اگر بدوستی مرتضی مقرون نباشد که او برادر و داماد
و بازوی منست پس رو بمن کرده گفت ای ابوذر چون شب معراج مرا باسمان بردند فرشته
دیدم بر تخت نور نشسته و بر سرش تاجی از نور یک پایش در مشرق و یکی در مغرب و در پیش وی
لوحی بود که تمام دنیا را در او میدید و همه خلایق در میان دو زانوی وی بود و هر
دو دستش نیز بمشرق و مغرب میرسید از جبرئیل پرسیدم که این فرشته چه نام دارد
گفت عزرائیل پیش وی رفته سلام کردم در جواب گفت علیک السلام یا خاتم الانبیاء و
برادر علی بن ابیطالب گفتم تو او را میشناسی گفت چرا نشناسم که حق تعالی مرا قبض جمیع ارواح
خلایق موکل کرده غیر از روح پر فتوح تو و علی که روح هر دو شما بمشیت و ارادت خود
قبض خواهد کرد منقبت در کفایة امیر المومنین از سعد ابی خالد مرویست که او روزی
سید کاینات علیه افضل الصلوات عارضه تب اوی داد چون امیر المومنین بخدمت
سید المرسلین آمده آن سرور فرموده یا اخی مرا تب مشغول دارد امیر المومنین دست آن

خود بر سینه مبارکش نهاده گفت یا ام ملدم اخرجی فانه عبد الله و رسوله راوی گوید دیدم
که آن سرور برخواسته نشست و گفت یا اخی خدای تعالی از فضایل که بتو کرامت کرده یکی آنست
که همه دردها را مطیع و منقاد تو گردانید منقبت هم در کتاب مذکور از محمد بن سنان
مرویست که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان الله علیه بودم که مردی از جانب اهل
فرمود مارا مردم جان میشناسند گفت بلی یابن رسول الله در بلاد ما درختی است
که در فصل بهار روزی دو بار گل میکند و شکوفه میشکافند در اول روز بر گلش نوشته
می بینم لا اله الا الله محمد رسول الله و بر گل آخر روز هم قوم بابیم لا اله الا الله علی خلیفة رسول
الله منقبت در احسن الکبار از امیر المومنین حسن رضوان الله علیه مرویست که شبی مرا پدر من
فرمود ای فرزند در خانه آب نیست و من احتیاج غسل دارم بغایت شب تاریک بود در خواسته
بطلب آب رفتم در این اثنا هاتفی گفت یا امام المتعبدین سطل آب بستان که از بهشت عنبر
سرشت آورده ام پس از آن آب طهارت کرده بنماز تهجد مشغول شد گفتم امید آب از
کجا حاصل شد فرمود از بهشت حق تعالی سطل آب فرستاد و بعد از فراغ غسل منادی
میگفت یا علی مثل تو کیست که جبرئیل بهر تو آب آورد تا غسل کنی و منم جبرئیل با من گفت
از این عمل مرا فخری حاصل شد میان ملائکه و بدین شرف مباهات کنم تا روز قیامت منقبت
در مصابیح القلوب از ابن عباس مرویست که روزی سید کاینات از نماز عصر فارغ شده برخواسته
گفت هر که مرا دوست میدارد در عقب من بیاید ما همه روان شدیم تا بمنزل زهراء فلک نبوت

و بقیه

و بقیه خطه رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیها التحیة والثناء
رسیدیم در این اثنا تاج دار هل اتی و شهسوار میدان لا فتی مشرف تشریف انما
مخصوص بعنایت قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی یعنی امیر المومنین
علی مرتضی کلیم در خود پیچیده و دستها در گل آلوده بیرون آمد و به عالم
گفت یا اخی چند روز مرا نزد اینجا در روز نشاید کردی گفت یا رسول الله
میخواستم وقت نماز پیشین طهارت کرده نماز فرض ادا کنم آب نبود حسن و حسین را
برای آب فرستادم ساعتی نگذشت که هاتفی گفت یا ابا الحسن بجانب راست خود
نگاه کن چون نظر کردم سطلی دیدم از زر معلق در هوا و در وی آب سفید تر از
برف و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از گلاب از آن آب وضو ساخته ام که ناگاه
قطره بر سرم چکید که خنکی آن بر دلم رسید آن سرور گفت یا اخی آن سطل از بهشت
بود و آبش از زیر درخت طوبی و آن قطره که بر سر تو چکید از زیر عرش بود پس
او را تنگ در بر کشید و در میان دو ابروی او را بوسه داد و گفت دوست و
نور چشم من آن کس است که دیروز خادمش جبرئیل بود منقبت هم در کتاب مذکور
از واقدی منقولست که گفت روزی پیش هارون الرشید رفتم شافعی و ابو یوسف
و محمد بن اسحق نیز حاضر بودند هارون شافعی را گفت چند حدیث از فضایل امیر المومنین
علی یاد داشته باشی گفت تا پانصد ابو یوسف را گفت تو چند حدیث یاد داری گفت

تا هزار بلکه زیاده اسحق را گفت تو چند حدیث روایت میکنی گفت فضایل او بتواتر
بما رسیده اگر بیم و ترسیم مانع نبودی بیان کردمی هارون گفت ترس از کیست
گفت از تو و اعمال تو هارون گفت بیان کن و از این اندیشه مکن اسحق
گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل هارون گفت من جز دو هم شما را
از فضایل وی بچشم خود دیده ام و شما نیز بنمایم بهتر از آنچه شما یاد داری گفتند
بفرمای گفت عامل دمشق بمن نوشت اینجا خطیبی است که امیر المؤمنین را دشنام
میدهد و ناسزا میگوید من امر نمودم از دمشق طلبیده گفتم چرا دشنام میدهی
گفت برای آنکه پدران ما را کشته گفتم او هر کرا کشته بحکم خدا و رسول کشته
اگر چنین است من وی را دشمنم پس جلاد را فرمودم تا صد تازیانه بر وزده
در خانه انداخته قفل کردم چون شب در رامد اندیشه کردم که وی را چه روش کشم یا بسوزم
یا باتش غرق کنم یا به تیغ پاره پاره گردانم در اینخیال بخواب رفتم دیدم در آسمان گشاده
شد و رسول صلعم فرود آمد سبز حله پوشیده و علی ابن ابیطالب ع نیز سبز حله پوشیده
و امام حسن و امام حسین نیز فرود آمدند هر یکی دو حله پوشیده و جبرئیل فرود آمد
یک حله پوشیده با کاسه در دست پر از آب صاف انگاه رسول از جبرئیل
بستد و در سرا این مرد قریب پنجاه هزار کس بودند فرمود که هر که شیعه علی است از این جمع بر
خیزد چهل کس برخواستند انسرور ایشانرا آب داد گفت آن دمشقی را بیا ورید

بلون

چون از خانه بیرون آوردند امیر المؤمنین علی را نظر بر او افتاد گفت الملعون
چرا مرا دشنام میدهی و گفت خداوندا این را مسخ گردان در حال صورت سگی شد تو بود
تا آن سگ را با زد رخانه در خدمت کردند من از خواب بیدار شدم و گفتم در خانه باز
کردند مشتی را پا ورید چون آوردند سگی بود والکنون در آن خانه است تبر بود
تا آوردند اما گوشش بگوش آدمی شبیه بود و اشتان سگ را گفت چون دیدی عذاب
خدا را سر در پیش افکند و آب از چشمش روان شد شافعی گفت از اینجا دور تر برید
که مسخ است از عذاب ایمن نتوان بود چون او را در خانه کردند صاعقه در آمد و
در آن خانه با سگ هر چه بود بسوخت **منقبت** در مسند احمد بن حنبل و مناقب
خطیب و بحر المناقب و معارج النبوة مسطور است که یکی از تشریفات قیامت که
بانسرور مخصوص می شود آنست که لوای حمد در دستش بود و همه انبیا و رسل در ظل آن
لوا باشند چنانچه گفت لواء الحمد یومئذ بیدی و بروایتی فرمود انا سید ولد
آدم یوم القیمة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ
آدم و من سواه الا و هو تحت لوائی و آن لوا را هزار ساله راه ارتفاع
باشد و قبضه اش از فضه بیضا و سنانش از یاقوت حمرا و زجه او از زمرد خضرا
و مراورا سه ذوایب بود از نور یکی در مشرق دویم در مغرب سیوم در مکه و بر وی سه سطر
مکتوب اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم الحمد لله رب العالمین سیم

لا اله الا الله محمد رسول الله موافق کرد در موافقات بروایت عبد الله بن سلام
مسطور است که در سطر سیم علیا ولی الله نیز مکتوب است و طول هر سطری هزار روزه
راه است چون این لوای را در فضای عرصات حاضر کردانند منادی ندا کند این
النبی الامی العربی القرشی المکی الحرمی التهامی محمد بن عبد الله خاتم
النبیین و سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین آنسرور
پیش آمده این لوا را بدست مبارک خود گیرد بعد از آن تمام انبیا از آدم تا عیسی بن
مریم با سایر صدیقان و شهیدان و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوا
مجتمع گردند انگاه برای هر کدام ایشان از این فرق براق و حله و تاج حاضر کردانند
و از برای حضرت مقدس نبوت صلوات الله و سلامه علیه تاجی از نور آورده بر فرق همایون
آن سلطان انس و جان نهند و لباسی از حریر خضرا در بدن مبارکش بپوشانند و هفتاد و
هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش پیش آن حضرت برند پس انسرور لواء الحمد بدست مبارک
شاه مردان مرتضی علی دهد افواج و اعلام و الویه مذکوره را در سایه لواء الحمد
در آورد و هر که طریقه متابعت سنت محمد صلعم سلوک داشته همراه انسرور سالم و غانم
بجنات عدن نزول نماید اللهم ارزقنا بفضلک متابعة هذا السید الامین
و النور المبین علیه الصلوة و السلام الی یوم الدین وجه تسمیه لواء الحمد در تفسیر بحر العلوم
و در بعضی از کتب تذکره چنین بنظر در آمد که چون آدم در وقت در آمدن روح ببدن

عطسه

و به نستعین

عطسه نمود و در جواب الحمد لله یرحمک ربک سبقت رحمتی غضبی شنود
در آنوقت نور محمدی در جبین مبین آدم متحرک بود و گویند در حین عطسه از وی
آوازی آمد چنانچه مرواریدی بپیند آدم گفت الهی این آواز چیست خطاب آمد که نور فرزند
تست محمد آخر الزمان آدم را تمنای مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل آدم
مستولی گشت آن نور را از جبین او انتقال داده بسر انگشت مسبحه اش جلوه گر ساختند
آدم آن انگشت مسبحه بر آورد و بشهادتین مبادرت نمود و این سنت در میان اولادش تا
قیامت گذاشت و نقوش مهر و محبتش بر صحیفه دل بر قوم صدق و ایقان بنگاشت
و از برکت انتقال آن نور بیمین آدم یمن و برکت و خیر و سعادت قرین یمین آمد و اولاد
که جانب یمین متمکن بودند سعادتمند بلقب اصحاب الیمین ارجمند گشتند و آنکه در شمال
آدم بودند از این اسعاد و ارشاد محروم ماندند القصه چون آدم جمال محمدی در آینه مسبحه
دید خطاب آمد ای آدم هر گرا فرزندی از غیب بحضور آید هدیه با و ارزانی دارند اکنون
هدیه تو باین فرزند ارجمند چه خواهد بود گفت خداوندا از لطایف و عواطف که از قدیم
کرم بمن مرحمت فرموده همین کلمه الحمد لله است که بر زبان اجری کرده اجر از ثواب
حمد باین فرزند دولتمند ارزانی داشتم حق تعالی از ثواب آن حمد این لوا آفریده
بلواء الحمد موسوم گردانیده بسید انبیا اختصاص فرمود و ثبوت پیوسته که بر آن لوا
جلاجل با نبات بیافته های نور آویخته و در هر قبه حوران با جمال نشسته و بدست هر یک

براتِ دوران بر ایشان تعیین از ازواج ایشان نموده و حوران در عرفات ان قبابِ
مسطر از ازواج خود می‌طلبند تا هر کدام قرین خود را در میان خلایق عرصات بیند دست ناز
دراز کرده نامزد خود را با اعزاز و اکرام تمام بر تخت ناز کشند بعد از ان ملائکه را فرمان
شود تا ان علم بردارند چون ملائکه از حمل آن عاجز آیند حق سبحانه فرماید این اسد الله الغالب
شیر حضرت ما علی بن ابی طالب کجاست امیر المومنین حاضر شده ان لوا را چون گلدسته
بر سر دست گرفته از پل صراط بگذارند و بروایتی حق سبحانه با وی از نسیم جنت بفر ستند
تا علی عالی علم را با لوای حمد برداشته بفضای جنت فرود آورد و ان علم را در انروز
بر سر شاه مردان بر مثال تاجی باشد و اولیا و ران علم بر مثال جواهر زواهر در تاج
بیت لوای حمد ببین بر سرش بروز قیام ٭ ببین بتاج سلیمان مرغ بر سر او ٭ و تا آن
لوا در عرصات قایم بود اهل دوزخ را در عذاب تخفیف باشد و چون از صحرای عرصات
بروضهٔ جنات برند عذاب بر دوزخیان صعب گردد و اطباق جهنم را منطبق سازند
ان هنگام خلایق قدر و منزلت لوای احمد بشناسند و بستایش او اقدام نمایند منقبت
هم در معارج النبوه ذکر تطهیر بیت الحرام از انجاس اصنام و ارجاس ازلام باهتمام سید
الانام علیه الصلوة والسلام چنین میآرد که متون کتب سیر مملو و مشحونست از این خبر که
مشرکان سیصد و شصت بت در اطراف کعبه و نواحی نصب کرده بودند و ابلیس اقدام
ان بتان را بر صخره در زمان استوار کرده بود و انسرور علیه السلام نیزه یا چوبی که در دست مبارک داشت

با ان بتان اشاره فرمود میگفت قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ
ان بتان بمجرد رسیدن چوب در رو افتادند بلکه بایهای بتان بر صخره استوار بود
و هم چنین هر بت که در خانهای مشرکان بود ان روز همه برو در افتادند و سید المرسلین
با امیر المومنین اشاره کرد تا اساف و نائله را بشکست و بروایتی اساف بر صفا منصوب
بود و نائله بر مروه و گویند اصل ان دو بت یکی اساف بن عمرو بوده مردی از جرهم
و دیگری نائله بنت سهیل هم از قبیله جرهم هر دو در خانه زنا کردند و خدای عز و جل
ایشانرا مسخ گردانید که سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و فرط حماقت و ضلالت
بپرستیدن ان دو بت ممسوخ اشتغال نمودند و چون ان صنم که نائله نام داشت شکسته شد
از درون آن زنی سیاه و برهنه بیرون آمد انسرور فرمود اینست نائله و از عبد الله عباس
منقول است که در انروز انسرور بر روی هر بتی که اشاره کرد بقفا در افتاد دو بت
رسید که بر جای در موضع وضع کرده بودند که دست بر انها نمیرسید چون مصطفی
با مرتضی علی در کعبه در آمد امیر المومنین عرض نمایند که یا رسول الله پای مبارک بر کتف من
نه و این بتانرا از محال انها بینداز انسرور فرمود یا اخی ترا طاقت بار نبوت تو
پای بر دوش من نه و باین امر اشتغال نمای امیر المومنین علیه السلام بموجب فرموده عمل نمود
بیت قدم بدوش سرافراز دین نهاد چه کس ٭ نگشت کس دران بیت همچو فرقت کر او ٭
نقل است در زمانیکه پای مبارک امیر بر دوش متبرک انسرور بود پرسید یا اخی خود را چگونه

می‌بینی گفت یا رسول الله چنان می‌بینم که حجب مرتفع شده و سر من بساق عرش رسید اگر چه
دست دراز میکنم اگر همه آسمانست بقبضه اقتدار من آمدست فرمود یا اخی خوش
وقت تو که کار حق میکنی و حبذا حال من که بار حق میکشم و بروایتی گفت یا اخی رسیدی بانکه
مطلب تو بود بیت زهی نقش پایی که بر دوش احمد ٭ ز مهر نبوت بمقام نشیند ٭ آورده اند
که چون امیر المومنین علیه السلام بتانرا در زمین انداخته خود را از دوش مبارک بر زمین افکند تبسم
نمود انسرور موجب تبسم پرسید گفت یا رسول الله تبسم از برای ان بود که خود را از چنین
جای انداختم و الم بمن ملحق نگشت فرمود یا اخی چگونه الم بتو رسد که محمد ترا برداشته و
جبرئیل فرود آورده لطیفه کانه حق سبحانه و تعالی میگوید ای بنده امروز بردارنده تو منم
کما قوله تعالی وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ فردا فرود آورنده تو در بهشت من هم و هم خلاهم
مُدْخَلًا كَرِيمًا انجا که بر دارنده تو محمد بود و فرود آورنده تو جبرئیل هیچ مشقتی بعلی
نرسید جایی که بردارنده و فرود آورنده من باشم امیدوار باش که هیچ محنتی بتو عاید نخواهد
گشت أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و در این باب اهل اشارت نکتها ایراد نموده اند
اول بر آمدن امیر المومنین علیه السلام بر دوش سید المرسلین صلی الله علیه و آله حکمت بود گفته اند حکمت اول انکه بنوه
قوتِ ربانی داشت از ولایت و لیکن بار نبوت نتوانند کشید اما نبی علیه السلام بار ولی توانند برداشت چنانچه
انسرور امیر المومنین علیه السلام را از منبع انسرور خود بیان نموده حکمت ثانیه انکه انسرور مدینه علم بود و امیر المومنین
در آن قاعده است که در را بر شهر نشانند نه شهر را بر در حکمت ثالثه انکه حق تعالی میفرماید

انكم وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بمقتضای این فرمان هیزم دوزخ
و آتش افروز جهنم باشند انسرور را خاصیتی بود که دست حق پرستش بهر چه رسیدی آتش را
در وی تصرف نبودی چنانکه در بعضی روایات آمده که روزی بخانه سیدة النساء فاطمة الزهرا
علیها التحیة والثنا تشریف ارزانی فرموده بود اتفاقا فاطمه نان در تنور می‌بست و از
حرارت شرارت نار رشح جبین مبارک ان جگر گوشه رسول بر مثال نجوم مان گرم بود ان سرور
در امداد و اعانت ان عزیز زنان چند بر سبیل موافقت نانی چند بدست مبارک در تنور
بست هر نانی که فاطمه در تنور بسته بود پخته بر آمد و هر گرده که انسرور در تنور بسته بود خام
بماند فاطمه انگشت تحیر در دندان تفکر گرفته تعجب نمود تا حکمت حدیث جابر که هو ناقصات
العقل در شان ایشان پخته و نان ان پخته انکم مثلی ابیت عند ربی خام شکند
واقع است انچه خام بزد پخته در انچه پخته بزد خام انسرور فرمود اینرا دیده عجب مدار که
این هم کمال معجزه ماست که آن گرده نان شرف مساس دست ما یافته هر چه دست ما انرا
بساید آتش بران کار نکند و شاهد دیگر بر صدق این مدعا معجزه ابود رداست که دست
مبارک انسرور بکسوت بان رسیده بود هر بار که شوخ کین گشت آتش افروختی و انرا بر آتش
انداختی چرکها وی بسوختی و سفره سفید و پاک از آتش بیرون آمدی کذلک انجا نیز اگر
بدوش امیر المومنین علیه السلام بر آمده بدست مبارک خود بتانرا انداختی البته از آتش دوزخ مصون
و محفوظ ماندندی و رد ما ان انکم وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نافذ نگشتی

وآلدین

ونکته در این باب آنست که تا بی که بدست محمد یکبار میرسد آتش دوزخ نیز از دل
بنده مومن که مدت پنجاه یا شصت سال در قبضه الهی منقلب که قلب المومن بین الا
صبعین من اصابع الرحمن تقلبها کیف یشاء اگر از آتش دوزخ مصون و از نار
فراق محفوظ ماند چه عجب اشاره دویم آنکه کافران همه بت را در خانه کعبه نهادند
چون شرف اضافه وان طهّر بیتی داشت بت خانه نشد دل بنده مومن که شرف لکن
وَلٰکن یسعنی قلب عبدی المومن یافته اگر معصیت چند بیگانه نشود چه عجب اشارت سیم آنکه
سیصد و شصت بت در خانه کعبه نهاده بودند اضافت او را حق سبحانه باز نداشت آنجا که در
هر شبانه روزی سیصد و شصت نظر دل بنده خود را تقویت داده باشد چگونه اضافه و خصائصش
ساقط کردد و نقلی در این باب شنو آورده اند که امروز قوم موسی را بر دریا بگذرانیدند
موسی ایشان پیش میرفت و هارون در عقب و بنی اسرائیل در میان ایشان آب را از برکت بعد
وساقه مجال آن نبود که موی بر اندام قوم تر کرداند کذلک اینجا اشارت است که چون
روز قیامت شود از حضرت رب العزت جل و علا خطاب در رسد که ای محمد نه خود گفته بودی
مر تو علی را که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی آنسرور گوید
بلی خداوند فرماید که چون امت را بر دریای آتش دوزخ باید گذشتن تو و علی یکی مقدم
و دیگری ساقه شوید و امت را در میان خویش جای دهید تا آتش را زهره آن نباشد که ایشان
موی بر اندام امت بسوزد منقبت در صحیح واقدی و سبعیات ابوالفرج همدانی و روضة

لیله المبیت

الاحباب و حبیب السیر و روضة الصفا و معارج النبوة مسطور است که در مقدمات هجرت
علمای فن سیر چنین آورده اند که چون جماعت مشرکان قریش با شقاوت و طیش در دار
الندوه مشاورت در باب آنسرور نموده بهم بر قتل قرار دادند بر فحوای این معنی
عهد و پیمان بستند خدایتعالی حبیب خود را از مکر ایشان خبردار کردانید و مکر ایشان را
باطل کردانید چنانچه فرمود ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین و جبرئیل را
فرستاد و اقعاتی که در مجلس نحس آن گروه بی شکوه گذشته بود یک یک با آنسرور عرض
نمود و این آیه خواند وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج
صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و قصد کفار را بیان نموده گفت
چنانست که امشب در مضجع خود استراحت ننمائی و روز دیگر تهیه اسباب سفر کرده بمدینه
سکینه متوجه فرمائی المقصود چون شب شد رؤسای قریش مثل ابو جهل لعین و ابولهب
و ابی ابن خلف و جمعی دیگر از اشقیا بر در سرای حضرت محمد مصطفی صلعم بدستوری که قرار
داده بودند جمع آمده انتظار میبردند که آنسرور در خواب شود آن ملعونان بقتل
هلاک او مبادرت نمایند ابولهب گفت امشب او را تا صبح نگاه میداریم که بنو هاشم را معلوم شود
که ما او را بهیئت اجتماعی کشته ایم آنسرور بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته امیر المومنین را
فرمود یا اخی مرا از آن بهجرت بمدینه داده اند و فردا تجهیز سفری مینمایم و دایع که مردم را
نزد منست بتو میسپارم که بصاحبان آن رسانیده خود را زود بمدینه رسانی و امشب

مشرکان قصد قتل من دارند چادر سبز پوشیده در خوابگاه من تکیه کن انشاء الله تعم
هیچ مکروهی بتو نخواهد رسید امیر بفراغ بال تکیه کرده نفس نفیس خود را فدای ذات
مقدس آنسرور کردانید و به ثبوت رسیده در آنشب که امیر المومنین بر فراش خاص سید
المرسلین صلعم تکیه نمود حق سبحانه جبرئیل و میکائیل را وحی فرمود که من در میان شما عقد
مواخات بسته ام عمر یکی دیگری دراز تر از عمر دیگری ساخته ام کدام یکی از شما حیات برادر
خود را بر حیات خویش میگزینید هر یک از آن دو فرشته معترف گفت من حیات خود را
دوست میدارم و زندگانی دیگری را بر زندگانی خود اختیار نمیکنم وحی آمد که چرا
مثل علی نمیشوید که چون میان او و محمد عقد مواخات بسته ام او جان خود را
وقایه نفس گرانمایه محمد ساخته حیات محمد را بر حیات خود اختیار نموده باید که از این طارم
خضراء الخط غبرا بروید و علی را از شر اعدا نگاه دارید ایشان هر دو بفرمان سلطان بیچون
از سقف نیلگون در پرواز آمده بوضع ابع سکون نزول فرمودند جبرئیل بر سر بالین و میکائیل
جانب پای امیر المومنین ایستاده جبرئیل میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو ای علی که
مباهات کرد حق تعالی بتو بر ملائکه ملأ اعلی بیت هر که بهر خدا راه نفس بر بندد ملک
بوش بفرمان او کمر بندد بعد از آن در شان امیر المومنین آیه کریمه ومن الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤوف بالعباد نازل شد امیر المومنین
نیز در این باب چند بیت فرمود شعر وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی ومن

طائفه بالبیت العتیق و بالحجر ۝ رسول الله خاف ان یمکر وابه ۝ فنجی ذوالطول
الاله من المکر ۝ وبات رسول الله فی الغار آمنا ۝ موقی فی حفظ الاله
وفی ستر ۝ وبت اراعیهم وما یثبتونی ۝ فقد وطنت نفسی علی القتل والاسر
معنی بیت اول یعنی وقایه کردم نفس بهترین کسی را که سنگ بسته است بشکم خود بهترین
کسی که طواف کرده خانه کعبه و حجر الاسود را معنی بیت دویم پیغمبر خدا اندیشه کرد از آنکه
مکر کنند مکر با او پس نجات داد خداوند بزرگ از مکر معنی بیت سوم شب کرد رسول در غار
و بیم و ترس نگاه داشته شد در حفظ و ستر خدا معنی بیت چهارم و شب کردم من آنکه
نگاه دارم آن مشرکان را و ثابت نداشتند مرا پس تحقیق پیچیدم من نفس خود را بر قتل
و اسیری و در جمیع کتب سیر آورده اند که چون امیر المومنین بر بستر سید المرسلین تکیه
کرد آنسرور از خانه بیرون رفته از اول سوره یس تا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
خوانده مشتی خاک بر کف گرفته بر سر آن مغروران لعین پاشید و گویند کردی از آن
خاک بر سر هر یا و بیماند در جنگ بدر به آتش دوزخ پیوست و آنسرور بسلامت از ایشان
بگذشت بعد از آن شخص و بروایتی ابلیس آنجا پیدا شد پرسید که شما اینجا از برای چه فراهم
آمده اید و انتظار که میبرید ایشان گفتند منتظر محمدیم گفت بخدا سوگند که محمد از خانه
بیرون آمده و بر شما خاک ریخته رفت ایشان دست بمفارق زده فرقهای خود را
خاک آلود یافتند پس از شکاف در نگاه کرده دیدند شخصی در خوابگاه آنسرور خوابیده

کفتند اینک محمد حنفیه چون بعزم دست برد قدم در خانه نهادند امیر المومنین ع از جای
خود برخواست چون دانستند که محمد رسول الله از انجا رفته از امیر پرسیدند که محمد
کجاست کفت مرا بمحافظت او موکل نکرده اند چه دانم کجاست شما نیکو میدانید که تمام
شب در طلب او بسر برده اید مشرکان منفعل شدند و زمانی امیر را محبوس داشتند و آخر
باشاره ابولهب دست تعرض از او کوتاه کردند مولف کوید اکرچه قصه مذکوره را در
باب آیات در بیان ایه کریمه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله مسطور کشته اما چون
در کتب مذکوره بر سبیل ایراد یافته بود و بنابراین مکرر نوشته شد منقبت در توضیح
المتعبدین و مناقب خطیب و کشف الغمه و معارج النبوه و روضة الاحباب و حبیب السیر مسطور است
که آنسرور صلعم در سال اول از هجرت میان ارباب وقار و سکینه از اهالی مکه و مدینه عقد
اخوت منعقد کردانید چهل و پنج نفر از مهاجران مکه و چهل و پنج نفر از انصار مدینه و
بروایت دیکر از هر موضعی پنجاه مرد باهم و تعیین آنسرور سلسله مواخات محکم کردانیدند
از الجمله سلمان فارسی را با ابودردا و ابوبکر را با خارجه ابن زید انصاری و عمر بن الخطاب را
با عتبان بن مالک و عثمان بن عفان را با ابو یونس بن ثابت و ابوعبیده جراح را با سعد
معاذ و زبیر بن عوام را با سلمه بن سلام و طلحه ابن عبدالله را با کعب بن مالک و عبدالرحمن
عوف را با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر را با ابوایوب انصاری و ابوحذیفه بن عتبه را
با عباد بن بشر انصاری و عمار یاسر را با ثابت بن قیس و عبدالله جحش را با عاصم ابن ثابت

وارقم

وارقم بن ابی ارقم با ابوطلحه انصاری علی هذه القیاس و در آن باب مکتوب نوشتند
که با یکدیکر معاونت و مواسات نمایند و از یکدیکر میراث برند و بان عقد از یکدیکر
میراث میبردند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله نازل شد و میراث بردن بعقد مواخات منسوخ شد و در شرح صحیح
بخاری نقل از ابن عبدالبر آورده که مواخات دیکر سوای این مواخات بود میان
مهاجران پیش از انکه انصار در زمره اصحاب درآیند و حاکم ابوعبدالله نیشابوری
نیز در این باب حدیثی بروایت ابن عمر آورده که آنسرور عقد برادری میان ابوبکر
و عمر و میان طلحه و زبیر و میان عثمان بن عفان و عبدالرحمن عوف بست امیر المومنین علی
کفت یا رسول الله میان یاران عقد برادری بستی و مرا با هیچ برادری تعیین نکردی برادر
من کیست آنسرور فرمود انا اخوک یعنی من برادر توام و بروایتی کفت انت اخوک
فی الدنیا والاخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت العقد این جماعت که مذکور شدند
از جهت مهاجراند پس معلوم شد که عقد مواخات دو نوبت بوده و هر دو نوبت
امیر را آنسرور برادر خود خوانده بیت سپهر زاد در دهرش نزاد طفل نظیر
کسی که همچو پیمبر بود برادر او منقبت در مواداة و روضة الاحباب و روضة الصفا
و حبیب السیر و در معارج النبوه مسطور است که علمای سیر و اخبار چنین آورده اند که در اواخر
ذی قعده سال نهم از هجرت آنسرور را داعیه آن شد که حج بگذارد و چون استماع نمود

که مشرکان برسم جاهلیت در موسم حج بمکه معظمه آمده برهنه طواف خانه کعبه مینمایند
از کراهیت اختلاط ایشان آن عزیمت را موقوف کرد ابوبکر را با سیصد نفر سوار از اصحاب
تعیین نموده فرمود که بمکه رود و خلایق را مناسک حج بیاموزد و از اوایل سوره
برائت تا چهل آیه بر مردم بخواند چون ابوبکر از ذوالحلیفه احرام بست و روان کشت
مقارن این جبرئیل آمده پیغام حضرت رب العزت جل جلاله رسانید که هیچکس تبلیغ رسالت
و ادای پیغام نکند الا تو یا علی و بروایتی مکر تو یا مردی که از تو باشد چون امیر المومنان
از میان قوم نزدیکتر قربت یا قرابت من کل الوجوه بآنسرور صلعم شرف اختصاص داشت
آنسرور ترا از کیفیت حال آکاه کردانیده فرمود که از عقب ابوبکر برو و سوره برائت را
ازو کرفته در موسم حج بر مردم بخوان و این چهار کلمه نیز بخلق برسان یکی آنکه بهشت
در نیاید مکر کسی که بحلیه اسلام متحلی شود دوم آنکه هیچ برهنه طواف کعبه ننماید سیم آنکه بعد از
امسال کسی از ارباب شرک و ضلال حج نکذارد چهارم آنکه از مشرکان و کفار هر که عهد موقت
با خدا و رسول داشته باشد تا انقضای الوقت بر عهد خود ثابت باشد و اکر عهد او موجل
نبود تا چهار ماه در امان باشد بعد از انقضای این مدت اکر مسلمان نشود خون و مال او
هدر باشد جابر انصاری کوید با سعد کس ابوبکر بیرون آمده بودیم بعرج رسیدیم و وقت نماز
بامداد درآمد ابوبکر پیش رفت که امامت کند هنوز در نماز شروع نکرده بود که آواز
ناقه خاصه آنسرور بکوش رسید تامل نموده کفت این آواز ناقه رسول است کویا مامور شده

که حج

که حج بگذارد و توقف نمایید تا خدمتش نماز بگذاریم در این اثنا امیر المومنین بر شتر
آنسرور سوار برسید ابوبکر از امیر المومنین پرسید امیر آمده یا مامور امیر کفت مامورم
واجب الاذعان چنین صادر شده که سوره برائت را من دهید که بر خلق خوانم و این
کلمات اربعه بسمع مردم رسانم ابوبکر آیات بینات را تسلیم نموده عقب امیر نماز کرد و
بعد از آن امیر المومنین برخاسته اوایل سوره برائت را تا چهل آیه بر مردم خوانده
کلمات اربعه را بایشان رسانید و در هر موقف از مواقف حج خطبه خواند و احکام
بیان فرمود و بانچه مامور شده بود قیام نمود آورده اند که چون امیر المومنین کلمات
اربعه را بسمع مردم رسانید یکی از آن میان آواز داد که اکر برید بری الجه
میان ما و پسر عم تست سوکند بخدا که ابتدا اکردم با تو شمشیر امیر کفت اکر نه بر رسول الله
واله دشوار آمدی که مرا فرمود هیچ نکویی تا باز آیی هر اینه برکشتن تو اقدام مینمودی
کویند چون امیر بمکه رسید شمشیر برکشید کفت بخدا سوکند که هیچکس طواف برهنه نکند
مکر آنکه او را بتیغ ادب کنم و یا جامه بپوشد که با و سوزن رسیده باشد المقصود چون
امیر از قضایا فراغت یافته مراجعت نمود ابوبکر با آنسرور کفت یا رسول الله از من چه
صادر شده که از قرائت سوره برائت منع فرمودی آنسرور فرمودی ای ابوبکر هیچ امری از
تو بوقوع نیامده و منقصتی بحال تو راه نیافته تو مصاحب منی در غار اما جبرئیل آمده کفته
فرمان الهی چنین است که ادای این کار ننماید الا تو یا کسی که از تو باشد منقبت در صحیح

ترمذی و مشکوة از ابن عباس و در مسند احمد بن حنبل و صحیح نسائی و هدایة السعداء از
ابن عباس و زید ارقم و براء بن عازب مرویست که گفتند چند کس از اصحاب رسول صلعم در
مسجد درها را باز کرده بودند آنسرور فرمود که ببندند آن درها را بغیر در علی بن ابیطالب
پس بعضی از مردم در این باب سخنان گفتند چون حکایت بسمع اشرف اقدس نبوی رسید
برپای خواسته حمد و ثنای باری تعالی گفت فرمود اما بعد بدرستی که من به بستن این ابواب
امر کردم بغیر از باب علی پس یکی از شما در این باب سخن گفته والله که من هیچ نبستم و نگشادم
تا هنگامی که بآن مامور گشتم بیت کشایش از در دیگر مجو بغیر علی ٭ که غیر باب علی را
بکل برآوردند منقبت در مسند ابن حنبل از ابن عمر مرویست که گفت بدرستی که
بمرتضی علی سه فضیلت داده شد که اگر یکی از آن فضایل مرا باشد دوست تراست نزد من
از شتران سرخ موی یکی آنکه رسول بتول را بوی داد دویم آنکه جای داد او را در مسجد
که حلال نیست مرا در آن مسجد آنچه حلال است مر او را یعنی رسول صلعم باو رخصت داده که جنب
در مسجد او و سیوم آنکه او ر خیبر علم با وعطا فرمود موافق جمیع نقل مذکور در صواعق
محرقه از عمر بن الخطاب نیز منقول است منقبت در روضة الاحباب و روضة الصفا
و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است که اهل سیر آورده اند که در سال دهم از هجرت
آنسرور را با نصارای نجران مصالحه واقع شده منقول است که چون مکتوبی فرستاده
ایشان را باسلام دعوت نمود آن جماعت بعد از مشورت چهارده نفر از روسای قوم

خود

خود انتخاب کرده بمدینه فرستادند که احوال آنسرور تحقیق نموده خبر باصحاب خود
رسانند و مقدم آن وفد مردی از بزرگ بنده نامش عبد المسیح و لقبش عاقب و مردی
نامش ایهم و لقبش سید بود و آن عاقب امیر و صاحب رای اهل نجران بود و سید صاحب
قبیله و رای ایشان بود و مردی دیگر از ربیعه ابو الحارث ابن علقمه که دانشمند و صاحب
مدارس النصاری بود باقی از اعیان مشاهیر قوم خود بودند و این ابو الحارث برادری
داشت نام او کرز بن علقمه آن ایلچی از ده نفر بود و در اثناء راه استر ابو الحارث بسر در
آمد کرز گفت بسر در آید آنکس که البعداست از دین یعنی آنسرور استغفر الله ابو الحارث
گفت بلکه تو بسر آیی کرز گفت ای برادر چرا چنین میگویی گفت بخدا سوگند که این محمد صلعم
بتحقیق خاتم انبیاست و ما انتظار وی میبردیم کرز گفت چون حال برین منوال است چرا
قبول دینش نمیکنی که موافقت با محمد مستلزم مخالفت قوم است اگر این صورت از ما بظهور
آید اعتبار ما نزد نصاری نماند و آنچه بما داده اند از نفایس امتعه و کرایم اموال باز
ستانند از استماع این سخن محبت اسلام در دل کرز پیدا شد و شتر بتعجیل تمام
راند چون بسعادت مصافحه آنسرور فایض گشت ایمان برسالتش آورده کلمه عرض نمود
منقولست که چون بمدینه رسیدند جامهای راه را دور ساخته حلهای ابریشمی
پوشیده و انگشترهای طلا در دست کرده بمسجد مقدس مطهر در آمده سلام کردند
آنسرور جواب سلام نا داده از ایشان اعراض نمود و هر چند تکلم نمودند جواب

نشنیدند الحاصل از مسجد بیرون آمده عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف را که با ایشان
بر سابقه موفقی که داشتند پیدا کرده گفتند پیغمبر شما با مکتوبی نوشته دعوت نمود
چون آمده تحیت و سلام تقدیم رسانیدیم جواب نشنیدیم و هر چند سخن کردیم بجز سکوت
چیزی ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز گردیم یا توقف کنیم عثمان و عبد الرحمن هر چند
فکر کردند جواب آنگروه نیافتند امیر المؤمنین علی نیز در آن مجلس حاضر بود عثمان
و عبد الرحمن گفتند یا ابو الحسن رای ایشان آرای تو در این باب چیست فرمود
رای من آنست که جامهای ابریشمی و انگشترهای زرین از خود دور کنند و جامهای
متعارف در بر کرده بمجلس همایون آنسرور روند آن قوم بقول امیر المؤمنین علیه السلام
عمل نموده سلام کردند آنسرور جواب ایشان باز داده فرمود سوگند بآنکه مرا
براستی بخلق فرستاده که چون این جماعت نوبت اول پیش من آمدند شیطان با ایشان
بود از اینجهت جواب سلام ایشان باز ندادم و بمکالمه زبان نگشادم بعد از آن
ایشان را باسلام دعوت نمود ابا نموده در انکار عناد افزوده سوال درباره
عیسی کردند آنسرور جواب داد که او بنده و رسول خدای بود ابو حارثه آن گروه
پرسید هیچ میدانی عیسی را پدری بود فرمود نی گفت پس چگونه او بنده مخلوق
فرمود امروز جواب این سخن نمیگویم اقامت کنید تا جواب سوال خود بشنوید روز
دیگر حق سبحانه این آیه کریمه فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ

خلقه

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ آنسرور ایشان را طلبیده آیات منزله خواند مضمون آیه کریمه اقرار
ننمودند و بر اعتقاد خود مصر بودند آنسرور فرمود اگر باور نمیدارید بیایید
تا با یکدیگر مباهله کنیم یعنی دعا کنیم در شان یکدیگر و گوییم لعنت خدای بر دروغ
گویان گفتند امروز ما را مهلت ده فردا مباهله نماییم رفته با عاقب که رئیس ایشان
بود گفتند رای تو در این باب چیست گفت ای گروه نصاری بخدا سوگند شما تحقیق
بدانید که محمد مرسل است و در این باب عیسی دلیل ظاهر آورد و مباهله با وی
مکنید والله هیچ قومی با پیغمبر مباهله نکرد که بعد از آن رسته باشد بهتر آنست که با وی
مصالحه نموده جزیه قبول کنید و بدیار خود باز گردید روز دیگر صباح که صباغان
قدرت زرتاب آفتاب در بوته سیمایگون فلک بوقلمون ریختند و مذهبان حکمت
بر این صفحه لاجوردی پیکر زبرجدی منظر از ذهب احمر خورشید انور شمسه مدور
چهره منور قرص آفتاب بر انگیختند آنسرور از حجره مبارک خود بر آمده دست مبارک
امام حسن بگرفته و امام حسین را در بغل جای داده و سیدة النساء فاطمه زهرا
و سلطان اولیا علی مرتضی چون زهره و ماه در پی آن آفتاب فلک رسالت پناه روان

کشته واثر وریا اولادامی دخود میفرمود چون من دعا کنم شما آمین گویید گروه نصاری
چون این پنج تن را دیدند حارث دعا و آمین شنیدند ترسیدند ابو الحارث که دانشمند
ایشان بود گفت ای یاران بدرستیکه روی چندی می بینم که اگر از حق سبحانه درخواهند کوه را
از جای خود زایل گردانند زنهار مباهله نکنید که بر روی زمین هیچ نصاری نخواهد
ماند گفتند یا ابو القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم فرمود مسلمان شوید گفتند این کار از
ما نیاید فرمود پس محاربه را آماده شوید گفتند ما را طاقت مقاومت و قوت محاربه
نیست لیکن مصالحه میکنیم با تو بر این منوال که هر سال دو هزار حله هزار در ماه صفر و هزار
در ماه رجب بدهیم و بهای هر حله چهل درم باشد در سول ترا که بدیار ما گذرد مهماندار
کنیم بشرط آنکه ما را بدین ما گذاری و با ما محاربه ننمایی و بروایتی گفتند سی سر اسب
و سی سر شتر و سی زره و سی نیزه بدهیم بعد از آن صلح نامه در این باب نوشته و گواهی
جمعی از اصحاب بر آن ثبت کرده بآن دادند مؤلف گوید اگرچه در باب ایات بیان آیه
مباهله مسطور گشت اما چون در کتب مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته بود مکرر نوشته
شد منقبت در وسیلة المتعبدین و مناقب خوارزمی از عبد الله بن مسعود مرویست که گفت
روزی در سفر حجة الوداع رسول بسوی صحرا برآمد و من در خدمت بودم دیدم که آه
سرد کشید گفتم ای محبوب رب العالمین چرا آه سرد میکشید فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ
بمن رسانیدند و می بینم که اکثر امت من در ضلالت میافتند گفتم یا شفیع المذنبین کسی را

خلیفه خود میکنی فرمود کرا گفتم ابوبکر را انسرور هیچ نگفت و باز آه سرد کشید
گفتم عمر را خلیفه کن انسرور باز آه سرد کشید و نوبت سیم گفتم یا سید المرسلین مرتضی علی را
خلیفه کن از سر تفجع گفت و شما هرگز شما کار نکنید و بر گاه او را قایم مقام خود کنم
میدانم قبول ننمایند بخدا سوگند اگر شما این کار میکرد دید البته شما را بجنت داخل میکردم
منقبت هم در وسیلة المتعبدین و مناقب خطیب خوارزمی از عایشه مرویست که
گفت چون نوبت رسول صلعم قریب شد فرمود ادعوا الی حبیبی یعنی بخوانید برای من
دوست مرا من ابوبکر را خواندم رسول سر برداشته بسوی من و ابوبکر نظر کرد
باز سر بر بالین نهاده فرمود ادعوا الی حبیبی من عمر را خواندم بسوی من و وی نظر
کرده باز سر بر بالین نهاد فرمود ادعوا الی حبیبی من گفتم وای بر شما ایرد بان علی بن
ابیطالب را میطلبد که رسول غیر او را نمی خواهد چون مرتضی علی آمد او را برابر سینه خود
منضم ساخته درون پیراهن گنجانید چنانکه هر دو برادر از یک گریبان سر بدر کردند
و هم چنان با مرتضی علی هم آغوش بود که روح پاکش بفردوس برین خرامید منقبت
در صحیح ترمذی و مشکوة و مصابیح از جمیع بن عمیر مرویست که گفت روزی همراه عمه خود
بخانه عایشه در آمدم پرسیدم من کان احب الناس الی رسول الله یعنی دوسترین
مردمان بسوی رسول که بود گفت فاطمه فقلت انما اسئلک عن الرجال یعنی گفتم از
مردمان میپرسم گفت شوهر او مولف گوید زمخشری در کتاب ربیع الابرار میاورد که بعد از

که ای عایشه

سؤال و جواب مسطور عایشه گفت چرا دوسترین مردم نباشد که پیوسته روزه دار و شب بیدار
بود و بخدا که دیدم در حین وفات آن حضرت از دهن سرور کاینات در کف دست مرتضی علی جاری
شد و او بیاشامید انرا اوی گوید من گفتم چرا چنین بود ترا چه بر ان داشت که
با وی حرب کردی عایشه چادر بر رو کشیده بسیار گریست و گفت بر این مقدر بود منقبت
در روضة الشهدا از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت از وی اصحاب از انسرور پرسیدند
یا شفیع المذنبین و فخر النبیین چه کلمات بود که آدم از ان بر زبان راند و برکت آن حق تعالی
توبه اش قبول کرد فرمود سال آدم عن ربه بحق محمد و علی و فاطمة و حسن و حسین
ابنتین علی یعنی سؤال کرد از حضرت اینکه ای پروردگار من بحق این پنج تن توبه
من قبول کن الله تعالی توبه آدم را قبول کرد بیت یا رب بمحمد و علی زهرا ه یا رب بحسین
و حسن آل عبا ه کز لطف بر آر حاجتم در دو سرا ه بی منت خلق یا علی الاعلی منقبت
در مودات از جمیع بن عمیر مرویست که من از عایشه پرسیدم که منزلت امیر المومنین علی
در پیش سید المرسلین صلعم تا چه غایت بود گفت اکرم رجالنا علی علی رسول الله
یعنی گرامی ترین مردان علی بود پیش رسول خدا منقبت هم در کتاب مودات
از ابی سالم مرویست که من پرسیدم از جابر الانصاری که آنچه ترا از رسول صلعم فضایل
مرتضی علی صلعم معلوم شده باشد با من بیان کن جابر گفت امیر المومنین بعد از فخر النبیین
بموجب نصوص قرآنیه و احادیث حبیب سبحانه خیر البشر است پس گفتم چه گویی در حق

انانکه بغض و عداوت او در دل داشتند گفت بتحقیق ایشان کافر شده اند و دشمن
ندارد علی را مگر کافر منقبت هم در مودات از هاشم بن زید منقول است که گفت شنیدم
از عبد الله بن مسعود که میگفت سند کردم هفتاد سوره قرآن از رسول صلعم و باقی از بهترین
امت گفتم بهترین کیست گفت علی بن ابیطالب علیه السلام منقبت هم در مودات و مناقب
خطیب و بحر المناقب از علقمه بن قیس و از اسود بن یزید منقولست که ما با ابو ایوب
انصاری گفتیم در زمانی که امیر المومنین بجنگ معاویه میرفت که ای ابو ایوب تو
شرف صحبت پیغمبر صلعم دریافته با وجود این بر قایلان کلمه لا اله الا الله شمشیر میکشی گفت ای
علقمه و اسود روزی در خدمت رسول نشسته بودم و انس بن مالک ایستاده بود که در
خانه جنبید رسول گفت مر انس را ببین پس در کیست گفت عمار است فرمود بطلب چون آمد
گفت ای عمار زود باشد که در امت من ظاهر شود فتنه و قبایح چنانکه شمشیر یکدیگر را
بکشند و بعضی از ایشان بجنت روند و بعضی بدوزخ چون واقعه معاینه کنی باید که
موافقت علی نمایی هر چند تمام اهل عالم مخالفت او کنند بدرستیکه علی بر نمیگردد از
راه راست و فرمان برداری او فرمان برداری منست و فرمان برداری من فرمان
برداری خداست منقبت هم در مودات بروایت ابی رافع خادم سید المرسلین صلعم مسطور است
که هر کس حق امیر المومنین علی را نشناسد بدرستیکه از این سه حال بیرون نیست یا
منافق است یا ولد الزنا یا مادرش در حال حیض حامله شده و او را بوجود آورده

منقبت هم در مودات از ابی وایل منقولست که شنیدم از عبدالله عمر که میشمرد اصحاب
پیغمبر را بدین منوال که ابوبکر را و عمر و عثمان و غیره و نشمرد امیرالمؤمنین را در
ایشان پس گفت مردی ای عبدالله مگر از اصحاب پیغمبر نیست مرتضی علی که نمیشماری او را
گفت مرتضی علی از اهل بیت پیغمبر است و قیاس کرده نمیشود با او هیچکس از صحابه را
با رسول خدا در مرتبه نیست و بدرستیکه خدا تعالی میفرماید الذین آمنوا واتبعناهم
ذریاتهم الایه یعنی آنکسانیکه گرویدند همراه ساختیم بایشان و از یارانشان
بگرویدن ایشان و ازین در آوردیم بایشان ذریات را پس فاطمه با رسول خداست
و مرتضی علی نیز با رسول و بتول است منقبت هم در مودات از عبدالله بن حنبل منقولست
که گفت پرسیدم از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابوبکر و عمر و عثمان پس خاموش شد
گفتم ای پدر چرا نام مرتضی علی بر زبان نیاوردی گفت ای فرزند مرتضی علی بحکم
آیه مباهله نفس پیغمبر است و بحکم انما یرید الله از اهل بیت رسول است و بحکم انما ولیکم الله
و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امیر مومنانست برابر نشود هیچیک از صحابه
با او منقبت هم در مودات از امام محمد باقر منقولست که گفت در مرض موت او زی پیغمبر
مبارک رسول در کنار حیدر که امیرالمؤمنین علی بود و مهاجر و انصار در منزل فیوض نازل
سید المرسلین مجتمع بودند در آن هنگام رو بسوی امیر کرد فرمود یا اخی قبول میکنی وصیت
مرا و بجای آری وعدههای مرا امیر گفت بلی یا رسول الله و در گریه شد چنانکه از گریه

اق

رفت بیهوش گردید پس گفت رسول ای بلال بیار شمشیر و خود و زره و اسب و ناقه مرا
و پارچه که در ایام فاقه هنگام عبادت بر شکم میبستم چون بلال بفرموده قیام نمود
پس انگشتری را از انگشت خود برآورده فرمود یا اخی این اسباب خاصه من بتو تعلق دارد
ببر این چیزها را و ببر بخانه خود که هیچکس را بعد از من در این امور با تو مضایقه نباشد
امیرالمؤمنین آن چیزهای متبرک را بر سر و دیده مالیده در حضور مهاجر و انصار بخانه
خود برد منقبت در مسند احمد بن حنبل از نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت او زی
از عمر پرسیدم بعد از سید کاینات خیر الناس کیست گفت کسی است که بر وی حلال است
آنچه بر پیغمبر حلالست و حرام است بر وی آنچه بر پیغمبر حرام است گفتم آن کیست گفت تو از
کجا و این سوآل از کجا بعد از آن استغفار کرده گفت یکی علی بن ابیطالب که پیغمبر جمیع
ابواب مسجد را بست الا باب او را مسدود نساخت و فرمود یا علی دیگری را حلال نیست
که در این مسجد جنب بیاید بجز مرا و ترا و هرچه بر من واجبست و تو وصی و وارث
منی و ادا میکنی وام و وعدههای مرا و بر سنت من بدرجه شهادت میرسی منقبت
در صواعق محرقه مسطور است که روزی مرتضی علی و ابوبکر بطواف مرقد مقدس
انور میرفتند امیر گفت تقدم انت یا ابابکر یعنی پیش شو تو ای ابوبکر گفت
ابوبکر ما کنت اقدم رجلا سمعت رسول الله یقول فیه علی منی و انا منه
یعنی چگونه پیش شوم از مردی که شنیدم از رسول خدا که میگفت در شان او علی از

منست و من از ویم منقبت هم در صواعق محرقه از شعبی مرویست که گفت روزی در زمان
خلافت خود ابوبکر با جمعی نشسته بود که مرتضی علی آمد ابوبکر استقبالش نمود گفت من
اراد ان ینظر الی اعظم الناس منزلة واقربهم قرابة وافضلهم حالة عند
رسول الله فلینظر الی هذا الطالع یعنی هر کس خواهد نظر کند بسوی بزرگترین
مردمان از روی مرتبه و نزدیکترین ایشان از روی نسبت و فاضلترین از روی حالت
از ما بر رسول پس نظر کند بسوی اینکه طالع شد یعنی مرتضی علی منقبت هم در صواعق
محرقه مسطور است که گفت عمر علی اقضانا یعنی مرتضی علی عالمترین ماست منقبت
هم در صواعق محرقه و مستدرک حاکم از ابن مسعود منقولست که گفت اقضی اهل
المدینة علی و از سعد بن مسیب منقولست میگفت عمر نعوذ بالله من معضلة
لیس لها ابو حسن یعنی پناه میبرم بخدا از قضیه که نیست مر او را ابوالحسن و هم از
سعد مرویست که گفت لم یکن احد من الصحابة یقول سلونی عما دون
العرش الاعلی منقبت نبود هیچیکی از صحابه که بگوید سوآل کنید از من سوای عرش
مگر مرتضی علی و از عایشه منقولست که میگفت انه اعلم من بقی بالسنة یعنی
بدرستیکه مرتضی علی عالمترین کسی است که باقی مانده است بسنت نبوی و گفت عبدالله
بن عباس کان لعلی ما شئت من ضرس قاطع فی العلم وکان له القدم
فی الاسلام والصهر رسول الله والفقه فی السنة والنجدة فی الحرب

والجود

والجود والمال یعنی بود مرتضی علی را چیزی که میخواستم از دندان برنده در علم
یعنی هر مسئله مشکله را جواب میفرمود و بود مر او را سبقت در اسلام و بود خسر
مر او را سید کائنات و علم در سنت و دلیری در جنگ و بخشش در مال و در اوسط
طبرانی و صواعق محرقه هم از ابن عباس منقولست که گفت کان لعلی ثمانی
عشر منقبة ما کانت لاحد هذه الامة یعنی بود علی را هجده صفت که نبود
و نیست مر دیگری را از این امت منقبت در بحر المعارف مسطور است که روزی رسول رب
العالمین رو بسوی امیرالمؤمنین کرده گریست امیرالمؤمنین پرسید یا رسول الثقلین
موجب گریه چیست آنسرور فرمود در اثنای گریه یا اخی گریه از برای ضلالت امت
که بغض تو در سینه ایشان جا کرده و قرار گرفته اکنون ظاهر نمیکنند مگر بعد از
من و حال آنکه حقیقت ایشان را معلوم کرده و از این معنی جبرئیل خبر داده است مرا
که این فرقه ضلال در حق تو ظلم و با تو جنگ خواهند کرد و بتو و اولاد تو اهانتها
خواهند رسانید و احوال آل تو بر این منوال خواهد بود تا ما دامی که یکی از
اولاد تو محمد نام حاکم و والی امت گردد و الفت امت من و سایر خلایق هم
محبت آل تو اجتماع نمایند و اعدای ایشان نگونسار شوند و محبان شادمان
گردند و در آنزمان شهرها متغیر و مردم اذکی شوند و فرح و سرور در میان
مردم حاصل گردد پس آنسرور خوشحال شد فرمود این گروه مومنان سعی موفور

بجای آورید که بغض علی در دل شما قرار نگیرد و هر دو دست برداشته گفت خداوندا
آل علی آل منست پس از ایشان رجس و پاک ساز ایشان را و یاری ایشان باش و خار
مکن ایشان را و منقطع مگردان نسل ایشان را تا قیام قیامت و عزیز دار بعزت خود و حق را
بایشان دار بر دار هر جا که باشند **بیت** سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی • عشق محمد
بس است و آل محمد • سادات نور دیده و اشراف عالمند • از فرزند محمد و از حرمت
علی • فردا طعام معده دوزخ بود دلیل • کامروز از محبت ایشان نیست ممیلی • گر
خورده از ایشان صادر شود مرنج • نتوان شکست قیمت گوهر بجا بلی • از بهر آنکه سید
گویان گفته است • الصالحون لله والطالحون لی **منقبت** در شب المصطفی باسناد
طویل از ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که روزی رسول صلعم شادمان و خندان
بخانه امیر المومنین ع آمده گفت آمده ام که ترا بشارت دهم یا اخی بدانکه درین ساعت
جبرئیل امین این پیغام از رب العالمین بمن آورد که حق سبحانه میفرماید یا محمد بشارت
ده علی را که دوستان و مطیعان تو از اهل بهشتند بعد از استماع این مژده امیر المومنین
بخود شد و تمام سجده شکر بجا آورد گفت خداوندا گواه باش که من همه نیکویهای خود
بمحبان خود بخشیدم پس سیدة النساء فاطمه زهرا گفت خداوندا من نیز نیکویهای
خود را بمحبان علی بخشیدم بعد از آن امامین نیز حق سبحانه را گواه گرفته گفتند که ما همه
نیکویهای خود را بدوستان علی بخشیدیم الغرض فرمود شما از من کریم تر نیستید

من لم

من نیز همه نیکویهای خود را بدوستان علی بخشیدم جبرئیل آمده گفت ای محمد حق سبحانه
بتو و اهل بیت تو سلام میرساند و میگوید شما از من کریمتر نیستید بدرستیکه آمرزیدم
و بخشیدم جمیع گناهان دوستان علی را و ایشان را روزی گردانیدم بهشت و نعمتهای
او با دیدار خود **منقبت** در هدایة السعداء از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که
روزی سرور انبیاء محمد مصطفی صلعم در مسجد مدینه با جمعی از صحابه نشسته بود که شاه
اولیاء علی مرتضی آمد آنسرور فرمود هر کس خواهد بنگرد آدم را با صفوتش و نوح را
با برکتش و سلیمان را با ملکتش و ابراهیم را با خلتش و ایوب را با صبرش و یوسف را با حسنش
و داود را با خلافتش و موسی را با مناجاتش و ادریس را با منزلتش و عیسی را با زهدش
و محمد را با طاعتش هر آینه به بیند برادر من علی را یکی از صحابه گفت یا رسول الله
این همه فضایل در علی جمع است آنسرور فرمود بلی و این را من از خود نمیگویم بلکه
حق سبحانه در کلام مجید خود با دوازده پیغمبر علی را برابر کرده است چنانکه **آدم را**
گفت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ **و علی را** گفت ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا **و نوح را** گفت إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا **و علی را** گفت إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ
إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا **و سلیمان را** گفت وَآتَيْنَاهُ مُلْكًا عَظِيمًا **و علی را** گفت
وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا **و ابراهیم را** گفت وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ **و علی را** گفت يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا **و اسمعیل را** گفت فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ

لِلْجَبِينِ **و علی را** گفت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ **و ایوب را**
گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ **و علی را** گفت وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا
جَنَّةً وَحَرِيرًا **و موسی را** گفت إِنَّهُ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا **و علی را** گفت إِنَّ الْأَبْرَارَ
يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا **و داود را** گفت إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
و علی را گفت لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ **و ادریس را** گفت وَرَفَعْنَاهُ
مَكَانًا عَلِيًّا [illegible] گفت وَسُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ
فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا **و عیسی را** گفت وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
و علی را گفت وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ **و مشکو**
محمد مرا گفت إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ **و علی را** گفت عَيْنًا
يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا **و نیز در شان او فرمود** وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا **لمؤلفه** ای ز ازل بحر بزرگ گهر • گر تو
ابر را علم کبریا • گرد دو جهان خاک شود بر درت • نیست عجب مرد خرد مند راه • زانکه
خداوند جهان الحق • داد ترا عزت بی منتها • عزت ذات تو اگر کلک فکر
نقش نگار دو مثال هر سما • مه شود آن نقش با نوار مهر • کاینه گردد جهان از ضیا
چرخ بپیش نظرت آورد • زین همه تمکین که بود مر تراه • هم تو شور شیفته اش کی دیده
هم تو به تعظیم تکبیر زنجا **مولوی معنوی گوید** ای سرور مردان علی • مستان سلامت میکنند •

او هم چنین

وی صفدر میدان نبی • مستان سلامت میکنند • ای تحفه دشت نجف • از تو نجف دیده شرف •
تو در یتیم کعبه صدف • مستان سلامت میکنند • ای دلبر و دلدار تو • ای مونس غمخوار تو •
ای محرم اسرار تو • مستان سلامت میکنند • ای طالب و مطلوب ما • ای مقصد و مقصود ما •
ای عابد و معبود ما • مستان سلامت میکنند • ای قل تعالوا تاج تو • دوش نبی معراج تو •
تاج شهان تاراج تو • مستان سلامت میکنند • ای نور پاک مصطفی • با مصطفی در یک عبا •
ای مجتبی امیر نقی • مستان سلامت میکنند • ای میر شاه محتشم • در دین و دنیا محترم •
بحر سخا کان کرم • مستان سلامت میکنند • ای از همه عصیان بری • مردان عالم را مری •
علم محمد را دری • مستان سلامت میکنند • اندر سما نامت علی • اندر زمین نامت ولی •
در علم دین تو کاملی • مستان سلامت میکنند • مستان سلامت میکنند • جانرا غلامت میکنند •
مستی رفاهت میکنند • مستان سلامت میکنند • ای یاد صبح شکوه • سوره کهف آور تو روه •
با آن امام دین بگو • مستان سلامت میکنند • آن نور انور را بگو • آن نور احمر را بگو •
آن حی حیدر را بگو • مستان سلامت میکنند • مفتاح دلها را بگو • مصباح جانها را بگو •
الحوض سقا را بگو • مستان سلامت میکنند • با تاج و با زیتون بگو • با قل لعق و لون بگو •
با لولو مکنون بگو • مستان سلامت میکنند • آن شیر یزدان را بگو • آن میر میدان را بگو •
آن شه مردان را بگو • مستان سلامت میکنند • آن شمع ایمان را بگو • آن بحر عمان را بگو •
آن جمع قرآن را بگو • مستان سلامت میکنند • آن آیة الله را بگو • الفقه رضا الله را بگو •

شعر

آن حجة الله را بگو • مستان سلامت میکنند • معشوق و عاشق را بگو • آن صادق را بگو •
قرآن ناطق را بگو • مستان سلامت میکنند • با خواجه قنبر بگو • با صاحب منبر بگو •
با ساقی کوثر بگو • مستان سلامت میکنند • با قاتل کفار گو • با آن دل دلدار گو •
با حیدر کرار گو • مستان سلامت میکنند • با عارف تقدیر گو • با آیه تطهیر گو •
با شبر و شبیر گو • مستان سلامت میکنند • با زین دین عابد بگو • با نور دین باقر بگو •
با جعفر صادق بگو • مستان سلامت میکنند • با موسی کاظم بگو • با طوس عالم بگو •
با صایم دایم بگو • مستان سلامت میکنند • هم با تقی گوی و نقی • با سیدان متقی •
کای شاه تو نور حقی • مستان سلامت میکنند • با میر دین هادی بگو • با عسکری مهدی بگو •
با والی عهدی بگو • مستان سلامت میکنند لمولفه • ای شاه دین پرور علی • مستان سلامت میکنند •
ای ساقی کوثر علی • مستان سلامت میکنند • ای سرفراز اولیا • بدر الدجی و بدر سرا
ای جان شاه مصطفی • مستان سلامت میکنند • شاه نجف میر جوان • دارنده کون و مکان •
ای جان جانان ابتا • مستان سلامت میکنند • تلوین ز تو تمکین ز تو آیات و علم تلقین ز تو •
اعلا و علیین ز تو • مستان سلامت میکنند • ای ابن عم پیغمبر • سوره کهف آور تو •
با شاه کوثر بگو • مستان سلامت میکنند • با قدوه اصحاب گو • با زبده احباب گو •
با قبله اقطاب گو • مستان سلامت میکنند • با سرور ابرار گو • با رهبر اسرار گو •
با حیدر کرار گو • مستان سلامت میکنند • با قاتل کفار گو • با هادم انکار گو •

بالسید

با سید مختار گو • مستان سلامت میکنند • با مبدا اسرار گو • با مبدع آثار گو •
با زبده اطهار گو • مستان سلامت میکنند • با خازن جنت بگو • با مخزن حکمت بگو •
با معدن همت بگو • مستان سلامت میکنند • با رایت عزت بگو • با آیت رحمت بگو •
با ماحی زحمت بگو • مستان سلامت میکنند • با حاکم عادل بگو • با واصل کامل بگو •
با عالم عامل بگو • مستان سلامت میکنند • با فاعل مفعول گو • با عاقل معقول گو •
با قاتل و مقتول گو • مستان سلامت میکنند • با واصل موصول گو • با حامل محمول گو •
با ناقل منقول گو • مستان سلامت میکنند • با عارف معروف گو • با واصف موصوف گو •
با کاشف مکشوف گو • مستان سلامت میکنند • با حامد و محمود گو • با قاصد و مقصود گو •
با عابد و معبود گو • مستان سلامت میکنند • با ناطق و منطوق گو • با سابق و مسبوق گو •
با عاشق و معشوق گو • مستان سلامت میکنند • با ناطق و صادق بگو • با عاشق و مشتاق بگو •
با حاذق و فایق بگو • مستان سلامت میکنند • با آیه نجوی بگو • با راز او ادنی بگو •
با رایت اعلی بگو • مستان سلامت میکنند • با حیدر صفدر بگو • با سرور رهبر بگو •
با مظهر مظهر • مستان سلامت میکنند • آن جان عالم را بگو • جانان عالم را بگو •
برهان خاتم را بگو • مستان سلامت میکنند • الفتح نصرت را بگو • اقبال و شوکت را بگو •
عشق و محبت را بگو • مستان سلامت میکنند • سلطان دینار را بگو • جانان زنیار را بگو •
بستان رعنا را بگو • مستان سلامت میکنند • شاه مکرم را بگو • ما معظم را بگو •

ده منقبت

راه مسلم را بگو • مستان سلامت میکنند • ینبوع حیوان را بگو • مطبوع خلقان را بگو •
مجموع قرآن را بگو • مستان سلامت میکنند • شاه ولایت را بگو • راه هدایت را بگو •
کان حمایت را بگو • مستان سلامت میکنند • مقصود ایمان را بگو • معبود عرفان را بگو •
مسجود مستان را بگو • مستان سلامت میکنند • با سرور نجف بگو • با رهبر و صف بگو •
با دلبر کهف بگو • مستان سلامت میکنند • در مجلد ثانی حبیب السیر از امام ناطق جعفر
صادق علیه السلام مرویست که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بر منبر مسجد کوفه بر آمده
فرمود ایها الناس مرا از رسول ص ده عطیه است که فضایل آن محبوبتر است نزد من از آنکه
آفتاب بران طلوع میکند اول آنکه رسول فرمود برادر منی در دنیا و آخرت دوم آنکه فرمود
نزدیکترین خلایق منی در روز قیامت سیم آنکه گفت منزل تو در بهشت برابر منزل من
منازل من خواهد بود چنانچه منازل اخوان برابر یکدیگر مقابل باشند چهارم فرمود وارث منی در
اهل بیت و خوامی من پنجم گفت قایم مقام منی در امامی تا قیامت بر اصحاب و امت من ششم
نگاه دارنده اهل منی در غیبت و حضور من هفتم گفت تو قایمی بعدل در میان رعیت من
هشتم گفت ولی عهد منی و ولی من ولی خداست نهم گفت دشمن تو دشمن منست و دشمن
من دشمن خداست دهم فرمود تو قسمت کننده بهشت و دوزخی در میان امم منقبت
هم در کتاب مذکور در مناقب ابو المؤید خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که رسول فرمود چون صانع بیچون آسمان و زمین خلق کرد نبوت من و ولایت علی به

ابطال

امتناع طلاق زوجه

ابیطالب ع برایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو قبول نمودند و امر دین بما هر دو
تفویض یافت پس صاحب سعادت کسی است که بوسیله ما سعید گردد و شقی کسی است که
بسبب عدم متابعت ما بشقاوت مبتلا گردد منقبت در بیان آنکه سید کاینات علیه
افضل الصلوات اختیار از ازواج مطهرات در حال حیات و ممات خود بدست
امیر المومنین داده بود مخفی نماند که تا اینجا پیدا شد هیچکس امر طلاق زوجه خود را بدست
دیگری نداده در تاریخ اعثم کوفی و دفتر ثانی روضة الاحباب و مجلد اول حبیب السیر
مسطور است که بعد از واقعه حرب جمل جناب ولایت شعار هدایت دثار و مآب آثار خود را
بمنزل عایشه تشریف برد بعد از استیذان در آمدن ماذون گشته در آمد با عایشه بعضی از
زنان اهل بصره نشسته بودند امیر المومنین بر وفق و نرمی کتاب عتاب آغاز نهاد
و گفت خطاب ربانی در شان زنان پیغمبر آخر الزمان اینست که وقرن فی بیوتکن
و تو متمسک شده بشبهه خطایی که ترا روی نمود دوم بکتب اموال گشتی که مناسب حال تو
نبود با وجودی که نسبت قرب و قرابت مرا با حضرت رسالت بیان کرد و از انسرور شنیدی
که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
طریق شقاوت بمن سلوک داشتی و با معاندان من علم مرافقت و موافقت افراختی و
چون مرتبه امومت مومنان در دین یافتی مرا از دایره عصمت فسئلوهن
من وراء حجاب بیرون تافتی مجمل کلام آنکه مضی ما مضی اکنون صواب آنست که بر خطای

خویش اسرار بنمایی و بصوب مدینه در زمان روان گردی و بمنزلی که حضرت مقدس
نبوی ترا آنجا گذاشته بود باشی تا اجل تو بتو رسد این بگفت و از نزد او برخاست
و در فتوح ابن اعثم کوفی آورده که پیش از آنکه جناب امیر المومنین با عایشه تکلم
فرماید صفیه بنت الحارث که زوجه عبد الله بن خلف خزاعی بود فریاد کرد و نوحه و سایر
زنان مصیبت زده با جمعهن گفتند یا قاتل الاحباب و یا متفرق الجمع یعنی
ای کشنده دوستان و ای پریشان کننده جمعیت و یاوه گفتن آغاز کردند و زوجه عبد الله
ابن خلف گفت یتیم ساختی فرزندان عبد الله بن خلف را خدا یتیم کند فرزندان ترا
یتیم کرد اند و امیر المومنین بجانب او التفات کرد گفت بدان و آگاه باش ای صفیه که من
ترا ملامت نمیکنم بر آنکه مرا دشمن گیری و بد گویی زیرا که جد تو در روز بدر و پدر و عم
ترا در روز احد و زوج ترا در حرب جمل بقتل آورده ام و اگر من کشنده احبه شما
می بودم چنانچه ترا زعم است هر آینه میکشتم هر احدی را که در این سرایست پس جانب
عایشه اقبال فرموده گفت من قصد آن دارم که در این خانه بگشایم و هر کس در این
خانه باشد بتیغ سیاست بگذرانم و اشارت بخانه فرمود که عبد الله ابن زبیر و جمعی
دیگر از بقیة السیف حرب جمل در آن خانه مخفی بودند لیکن من عاقبت و سلامت
مسلمانان میخواهم عایشه و سایر زنان مصیبت رسیده از هیبت این خطاب ترک
گریه و سخنان درشت کرده خاموش شدند بعد از آنکه بقایع و حکایات گذشته با

تمام

تمام کرد برخاست و روانه شد نقل است که روز دیگر نهال نبوت رسالت و سرو
بوستان جلالت و بسالت یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بخانه عایشه
فرستاد و امام آمده گفت امیر المومنین میفرماید بدان خدای که بشکافت دانه و بیافرید
آدم هر آینه که اگر در زمان بتجهیز سفر مدینه نپردازی پیغام بتو فرستم و ترا تنبیه
کنم و امری که کیفیت آنرا تو نیک میدانی راوی گوید عایشه در آنوقت سر خود شانه
میکرد جانب راست یافته بود میخواست جانب چپ بیافد شاهزاده حسن این پیغام
رسانید شق الیه گیسوی خود نا بافته در زمان از آن مکان برجست و خادمی و
خدم خویش را گفت بارها بر راحله نهید و بکار سازی سفر مدینه مشغول شوید که
هیچ چاره جز رفتن بمدینه ندارم و کمال اضطراب در بشره اش ظاهر شد یکی از نساء
روسای بصره از بنی هلب با عایشه گفت عبد الله عباس نزد تو آمد و همین پیغام رسانید
و تو با او سخن بلند کردانیدی که ما همه آواز ترا در حین مقادله و مجادله با او شنیدیم
چنانچه وی بغضب برخاست و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر المومنین
خود آمده و با تو این سخن راند هیچ اعتنا بقول او ننمودی اکنون چه افتاده که بقول
پسر او اینهمه اضطراب میکنی ترا چه دست داد عایشه گفت این جوان سبط رسول و فرزند
بتول و نور دیده اهل قبول است هر کس خواهد نظر بر هر دو چشم خانه پیغمبر اندازد باید که
نظر بچشمان این فرزند او کند و بتحقیق که من دیدم رسول او را میبوسید و سینه

و میبوسید

اطهر خودش ملحق میکردانید و پدرش بدرت او پیغامی فرستاده مرا بر امری اطلاع
داده که بجز طریق سلوک مدینه نمودن دوایی دیگر ندارم آن زن از کیفیت آن
امر استفسار نمود گفت حضرت رسالت را روزی از غنایم تقسیم رسیده بود میان
ذوی القربای خود قسمت میفرمود ما نیز یعنی زوجات مطهرات آنحضرت از آن نصاب
حصه و نصیب طلبیدیم و در آن طلب الحاح و مبالغه از حد اعتدال گذرانیدیم
علی بن ابیطالب ع زبان بملامت ما گشوده گفت بس است مبالغه کردید و الحاح از حد
گذرانیده حضرت را ملول و بحضور ساختید و ما را توبیخ و تقریع بسیار کرد ما نیز
تجهیم نمودیم بر او و او را سخنان خشونت آمیز گفتیم و این آیه را بر ما خواند که عسی
ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی شاید بود اگر او
دست شما را در حوزه مطلقات در آرد پروردگار بهتر و بسره تر از شما عوض و
بدل دهد او را ما نیز در خشونت و درشتی افزودیم رسول از درشتی و غلظت قول ما
که با او نمودیم در غضب شده بجانب علی نظر کرده فرمود یا علی من طلاق اینها را
در قبضه اختیار تو در آوردم و بتو مفوض ساختم و ترا وکیل خود گردانیدم که
هر کدام از اینها را از قبل من طلاق دهی نام او از دفتر ازواج النبی محو شود
چون آنحضرت امر طلاق ما را با او طلاق فرموده میان حیات و ممات ننموده چرا
علی بن ابیطالب ع برانگیخت تنبیه و تادیب میکند اکنون من از فراق کلی میاندیشم

و تقریع

مبادا

مبادا چیزی بر زبانش رود که تدارک آن تصور نتوان کرد و میترسم که از رسول
بائن شوم و در آن جهان از دولت ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم بیت
لِکُلِّ شَیْءٍ عَدِمْتَ خَلَفٌ وَمَا لِفَقْدِ الْحَبِیبِ مِنْ خَلَفٍ بیت بر خواستن از
جان جهان سهل بیت مشکل ز سر کوی تو بر خواستن است منقبت در شواهد
النبوه از حبه عرنی منقولست که ایام محاربه معاویه چون رایت ولایت مآب بر کنار
دریای فرود آمده بود ناگاه مردی آمده گفت السلام علیک یا امیر المومنین و
امام المتقین امیر در جواب فرمود علیک السلام آنمرد عرض کرد که من شمعون بن حیام
صاحب این دیر و بدیر اشارت کرد که آنجا سکونت داشت و گفت نزد ما کتاب
انجیل است که اصحاب عیسی از یکدیگر بسبیل میراث گرفته اند اگر فرمایی آنرا پیش
تو آورده بخوانم فرمود بیار آنمرد کتاب آورده در نعت سواح و اوصاف و کمالات
امت وی خواند و در آخرش مسطور بود که روزی در کنار این دریا مردی فرود آید
که اقرب باشد بخاتم النبیین در قرابت و نسبت و دین اهل مشرق را بیاراید و با
اهل مغرب مقاتله نماید و این چند کلمه نیز در منقبت امیر مرقوم بود اَلدُّنْیَا اَهْوَنُ
عِنْدَهُ مِنْ رَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ وَالْمَوْتُ فِی حُبِّ اللهِ
اَهْوَنُ عَلَیْهِ مِنْ شَرْبَةِ مَاءٍ یَشْرَبُهُ الظَّمْآنُ الْعَوْنُ لَهُ رِضْوَانُ اللهِ وَ
الْقَتْلُ مَعَهُ شَهَادَةٌ یعنی دنیا سهل تر است نزد او از خاکستری که سخت شده

دیر گون با دیر
دیر دیر معبد

وبه تسقیف

باشد در روز باد سخت و مردان در دوستی خدا آسان تراست براو از نوشیدن
آبی که هینوشد او را تشنه و یاری دادن مرا و رضای خدا تعالی است و کشته شدن
با او شهادتست پس آن مرد گفت چون تو مبعوث شدی بوی ایمان آوردم و چون تو
اینجا فرود آمدی بخدمت تو مشرف شده عهد کردم تا زنده و مرده باشم امیر المومنین
کرم الله وجهه مکررات و صفا زینب پس بر زبان بلاغت بیان راند الحمد لله الذی لم
یجعلنی عنده منسیا واحمده الذی ذکرنی فی کتاب الابرار شکر مرخدای را
که نگردانیده است مرا نزد خویش فراموش و شکر میگویم مرآنکس را که یاد کرده است مرا
در کتاب ابرار خود پس بحبه عربی فرمود ایمرد مومن را با خود نگاه دار چون شام
و چاشت طعام با مردم خوراندی ویرا طلب کردی الآخر در لیلة الهریر که حرب با معاویه
صعب شد شهید گشت رحمة الله امیر المومنین بروی نماز جنازه ادا نمود در قبرش
فرود آمده بخاک سپرده فرمود هذا رجل مؤمن ومن اهل بیتی ایمرد مومن است
واز اهل بیت من منقبت هم در شواهد النبوة و روضة الاحباب و روضة الصفاء
وحبیب السیر و معارج النبوة مسطور است که ناقلان آثار سلف چنین گفته اند که بعد از
تعداد شروط صلح چون سهیل بن عمرو را بخدمت آنسرور آوردند و دوات و قلم
کتابت مرتب گشت حضرت مقدس نبوی ص اوس بن خولی انصاری را طلب کرد تا کتابت
عهد نامه قیام نماید سهیل گفت ای محمد باید که پسر عم تو علی بنویسد بنابر التماس سهیل

السرور

کتابت صلح

آنسرور امیر المومنین را فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت بخدا قسم که رحمن را
نشناسیم که چه کس است بنویس باسمک اللهم مسلمانان گفتند ما بغیر از بسم الله الرحمن الرحیم
چیزی نمی نویسیم رسول فرمود یا اخی بنویس باسمک اللهم امیر المومنین بفرموده سید المرسلین
عمل نمود بعد از آن گفت بنویس هذا ما قضی علیه محمد رسول الله امیر المومنین این نوشت
سهیل گفت ما اعتراف برسالت تو نداریم و اگر میدانستیم تو رسول خدایی ترا از زیارت
خانه او منع نمیکردیم آنسرور فرمود یا اخی لفظ رسول الله حک ساز و بجایش محمد بن
عبدالله بنویس چون آنسرور امیر را بحک لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر گفت والله
من وصف رسالت را محو نگردانم و بروایتی سهیل بن عمرو گفت الیعی رسول الله محوکن والا
من از این بیزارم امیر المومنین صحیفه گذاشته دست بشمشیر برد تا مشرک را از این جلوه
عزل کند آنسرور فرمود بگذار ای اخی امیر فرمود یا رسول الله مرا مراعات ادب و
تعظیم جانب تو مانع می آید که من این کلمه را محو کنم رسول این صحیفه را گرفته لفظ رسول الله را
محو فرمود و بروایتی آنکه هرگز خط ننوشته بود خود از طریق اعجاز ابن عبدالله
نوشت و بعضی گویند خود محو کرد و امیر المومنین را فرمود که این کلمه را در سلک تحریر
آرد و از مسلمانان ابی بکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب و عبدالله بن عوف و سعد
وقاص و عثمان بن عفان و ابو عبیده جراح و محمد بن مسلمه و ابو جندل بن سهیل رضی الله
عنه اسامی شریفه خود را بران صحیفه ثبت نمودند و از کفار حویطب بن عبدالعزی و

۲۰
بکر بن حفص و جمعی دیگر شهادت خود را بران صحیفه ثبت نمودند و بنوخزاعه در عهد پیغمبر
آمدند و بنوبکر توسل بقریش جستند و چون از تحریر صلح نامه فارغ شدند آنسرور
روی همایون بجانب امیر المومنین آورده فرمود یا اخی ترا نیز مثل این واقعه رو
خواهد داد و بعینه الواقعه در لشکر صفین که میان امیر المومنین کرم الله وجهه و معاویه
مدت مقابله و مقاتله بود و روز دراز کشید عاقبت بر صلح قرار یافت چون عهد نامه مینوشتند
که این کتاب مصالحه امیر المومنین علی است معاویه گفت امیر المومنین را محو ساز و بنویس علی
بن ابیطالب که من اگر میدانستم علی امیر المومنین است با وی مقاتله نمیکردم و متابعت و
مبایعت وی مینمودم امیر المومنین گفت صدق رسول الله بنویسید همچنانکه معاویه میگوید
چنانکه در باب شجاعت بر سبیل تفصیل نوشته خواهد شد منقبت در هدایة السعداء
زاهدیه از بریده سلمی مرویست که رسول لشکری را تابع امیر المومنین علی نموده به یمن
فرستاد و من نیز ملازم رکاب امیر بودم چون آمدیم آنسرور پرسید چون بود سفر و
چگونه بود صحبت صاحب و امیر شما من شکایت کردم از وی و غیر از من شکایت نکرد دیگری
آنسرور بعنف تمام از من رو گردانیده گفت ای بریده آیا نیستم من اولی بمومنان از
نفسهای ایشان گفتم هستی یا رسول الله فرمود هر که را من اولی باشم علی اولی اوست
منقبت در شرف النبوة و دُرر و هدایة السعداء از اسحق بن سلیمان هاشمی منقولست
که روزی در مجلس هارون الرشید از مناقب و فضایل امیر المومنین علی مذکور بود هارون

گفت

اقرار هارون در فضل او

گفت مردم عوام بر من گمان دارند که من علی و فرزندانش را دوست نمیدارم حقیقة
بهتر میدانند فرط محبت مرا که امیر و اولاد امجاد اوست و تحقیق او را معلوم است که من
معترف و قایل فضیلت ایشانم و بخدا حدیث صحیحی از ابن عباس رسیده که گفت روزی
در حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات حاضر بودم که سیدة النساء علیها التحیة والثناء
گریان آمده آنسرور فرمود ای فرزند چه شد پدر و مادرم فدای تو باد چه گریانید ترا گفت
نور دیدهای من حسن و حسین ع از خانه بیرون رفته اند هرچند میجویم نمی یابم فرمود
ای فرزند اندوه گین مباش آنکه ایشانرا آفریده او مهربان تر است برایشان از من
و تو آنگاه دست مبارک برداشته گفت یا جامع المتفرقین هرجا این دو نفر فرزند
ارجمند من اند تو نگاهبان ایشان باش در این حین روح الامین در رسیده گفت
یا سید المرسلین اندوه گین مشو که ایشان در دنیا و آخرت فاضلند و پدر ایشان افضل است
از ایشان و در حظیره بنی نجار اند مر الله بعد از استماع بشارت یا صحاب سیطاب داد
و خود بسوی حظیره روان گردید چون رسید دید که یکدیگر را در کنار گرفته خوابیده اند
و ملکی بازوی خود برایشان گسترده و بازوی دیگر سایه کرده آنسرور بجانب سران ایشان
نشسته بشفقت تمام میبوسید تا آنکه بیدار شدند امام حسن را بر کتف راست و امام حسین را
بر کتف چپ خود نشانده بسوی منزل روان گشت و جبرئیل در برابر و صحابه متعاقب آن
سرور میرفتند و در آنحال بزبان معجز بیان میفرمود والله شرف و بزرگی دهم شما را

چنانچه خدای تعالی بزرگی داده است شما را در این اثنا ابوبکر پیش آمده گفت یا رسول الله
یکی از این دو گوشواره عرش مرا ده که بردارم رسول فرمود ندهم ای ابوبکر نیکو
مرکبی است مرکب ایشان و نیکو سوارانند ایشان و پدر ایشان بهتر است از ایشان القصه
چون بر این سؤال در مسجد درآمد بلال را فرمود تا ندا کند که مؤمنان حاضر آیند
چون از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر آمدند بدستور سابق امامین را بر کتف
نشانده بر منبر برآمده گفت ایها الناس آگاه گردانم شما را بر بهترین خلایق از روی
جد و جده و مادر و پدر و عم و عمه و خال و خاله گفتند آری فرمودند حسن و حسین است
که جد ایشان محمد رسول الله است و جده ایشان خدیجه است بنت خویلد که افضل ازواج
مطهرات منست و مادر ایشان فاطمه بنت من که سیدة النساء است در دنیا و آخرت و پدر
ایشان علی بن ابیطالب ع که بعد از من خیر البشر است و عم ایشان جعفر طیار و عمه ایشان
ام هانی بنت ابیطالب ع و خال ایشان قاسم پسر من و خاله ایشان زینب بنت من آنگاه گفت
خداوندا امید دادم که حسن و حسین و مادر و پدر ایشان با دوستان خود در بهشت خواهند
بود میخواهم از تو هر که ایشان را دشمن دارد ابد الآباد در دوزخ باشد راوی گوید هارون
الرشید آب از دیده میریخت چنانکه از بسیاری گریه آواز گلوی او گرفته شده بود در وقتی که
این حکایت بحضار مجلس بیان مینمود منقبت در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله عنه منقول است
که گفت حق سبحانه فتح داد مداین را بر اصحاب آنسرور در زمان عمر بن الخطاب و حکم کرد عمر که

غنیمت را

غرایب

غنیمت را قسمت کنند پس امام حسن و امام حسین ع آمده گفت بده یا عمر حق ما را از آنچه حق سبحانه
بر مسلمانان فتح داد عمر بتعظیم و تکریم تمام دو هزار درهم پیش امامین نهاد پس عبدالله ابن عمر
آمده گفت ای پدر بده حق مرا آنچه مرحمت کرده است خدای تعالی مومنان را پس داد عمر به پسر
خود پانصد درهم پسرش گفت ای پدر عدل و انصاف که حسنین را زیاده از من میدهی و
حال آنکه من از زمان حیات رسول الله صاحب شمشیر و جهادم و ایشان کودکی اند که هنوز
از مدینه قدم بیرون ننهاده اند عمر گفت چنین است که تو میگویی لیکن ترا و پدر ترا اجر چگونه
برابری با ایشان باشد بیار پدری مانند پدر ایشان و مادری مانند مادر ایشان و جدی
مانند جد ایشان و جده مانند جده ایشان و عمی مانند عم ایشان و عمه مانند عمه ایشان
و خالی مانند خال ایشان بدرستی که نمیتوانی آورد زیرا که پدر ایشان علی مرتضی و مادر
ایشان فاطمه زهرا و جد محمد مصطفی و جده خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه ام هانی بنت
ابیطالب ع زوجه آنسرور ص که معراج در خانه او شد و خال ابراهیم ابن رسول الله و خاله ها
رقیه و ام کلثوم و بعد از استماع این فضایل عبدالله عمر پشیمان شد و خاموش گشت منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که در تفسیر آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله الایه شیخ ابوعلی موسی آورده که چون آنسرور در لیلة المعراج جمعی از معصومان
ملاء اعلی که محمد میگفتند و هیچ یک از ایشان مقدم تر نبود دید از جبرئیل پرسید که این چه
قوم اند گفت یا سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم علوی اند همچنانکه علویان

معجزه غرایب

آل تو پاک اشرف اهل زمین اند فرمود یا اخی ایشان این درجه عالی را چه حیثیت یافتند
گفت از تسبیح نام مبارک تو که علی اعلی است و ام عبادت ایشان همین است منقبت بنابر ضرور مذکور
و بحکم این حدیث که قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله عز و جل من نور وجه
علی بن ابیطالب ع سبعین الف ملک یستغفرون له و لمحبیه الی یوم القیمة شیخ
عطار قدس سره در مظهر جوهر نیز از این معنی خبر میدهد نظم اگر فضل علی گویی بتفضیل
نقول ناصبی اش کن تو تعطیل ۰ خدا از نور روی مرتضی کرد ۰ سرشته چند ملک را اندر آن گرد
عدد هفتاد شان با هزاری ۰ که ایشان بر سما دارد قراری ۰ بثبوت پیوسته که ملایک
مذکوره علوی اند پس بر این تقدیر من وجه فرقه مذکور را آل علی توان گفت زیرا که پدر و واسطه
پیش نیست و آفریدگار حقیقی حق سبحانه است چه در عالم علوی و چه در سفلی یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید پس هم چنانکه سادات در عالم شهود از صلب آفریده شریف ترین
مخلوقات ارضیان گردانید کذالک از نور روش فرقه از ملائکه آفریده اشراف مقدسات
سماوی کرد قادر است او هر چه میخواهد کند و لهذا در خبر است که عیسی را از عطسه
آدم آفرید از کتم عدم بوجه وجود موجود گردانید بر آسمان چهارم نشانید چنانکه امیر خسرو
دهلوی در این گفته نظم یافت نخست آدم از آن نور تاب ۰ عطسه زد از دیدن آن
آفتاب ۰ چشمش از آن نور چه بینا شده ۰ عطسه آن نور مسیحی شده ۰ و این امور غریبه
از رب العالمین عجیب است و نه منسوب گردانش بذات مجمع الصفات امیر المؤمنین غریب که از

القاب

غرایب در علویان ...

غرایب

القاب علی نیز مظهر العجایب است چنانکه در تفسیر حافظی در بیان آیه کریمه یوم تشقق
السماء بالغمام مسطور است آن غمامی که روز قیامت آسمان از آن شکافد مرتضی علی است زیرا
که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است همچنانکه در دنیا امور عجیبه بظهور رسانید در آخرت نیز
امور غریبه ظاهر سازد و تواند بود که بحکم کنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا
یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام از پرتو
آن نور ملائکه مذکوره بوده مخلوق شده باشند لیکن در اینصورت لازم است که علی علی
هم میگفته باشند اگر در فصل الخطاب از سهو کاتب اسم علی مرقوم نیست اما آنچه بر دل فقیر
در این آخر شب بر سبیل الهام داده شده و مامور بتحریر بر این تقدیر است که ملائکه علوی ذکر
این دو اسم متبرک میکنند چنانکه مولوی معنوی از این معنی خبر میدهد مثنوی شیر و اژدها
شاه سلام علیک ۰ معدن جود و سخا سلام علیک ۰ نام تو بر آسمان ۰ زمره قدوسیان
راحت روحانیان ۰ شاه سلام علیک ۰ و در محل تعجب جای تعجب زیرا که بعد از نزول آیه
کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و
سلموا تسلیما اصحاب استفسار نمودند که یا رسول الله چگونه بصلوات و سلام فرستیم بر تو
فرمود بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتند یا رسول الله مراد از آل کیست
فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه شان نزول آیه مسطور در باب آیات از صواعق
محرقه و مستدرک حاکم بر سبیل تفصیل مرقوم شد یقین حاصل گردید که تمام ملائکه سماوی

لطیفه

و ارض بر محمد و علی و آل پاک ایشان صلوات میفرستند اگر فرقهٔ اسم محمد با علی تسبیح
داشته باشند ارباب ایمان و اصحاب ایقان را نه محل شک تواند بود و نیز در باب احادیث
در حیز تحریر آمده که انس ور فرمود دروازه بهشت حلقه ایست از یاقوت احمر هر گاه اورا
بجنبانند گوید یا علی یا علی یا علی و در کفایة الطالب از انس بن مالک مرویست که رسول صلعم فرمود
که چون شب معراج از طرق سماوات گذشته فرشته دیدم بر منبر نوری نشسته و فرشتها
گرد او در آمده از روح الامین پرسیدم این فرشته کیست گفت یا رسول الله پیش او رفته
سلام کن رفتم دیدم علی بن ابیطالب گفتم ای جبرئیل علی پیشتر از من آمده گفت نه لیکن
حق سبحانه تعالی از نور علی فرشته آفریده بجمیع ملائکه امر کرده که هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد
هزار نوبت زیارت او میکنند و هم در کفایة الطالب و سیة المتعبدین از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که گفت رسول صلعم وقتی که مرا بردند بر آسمانها و بیرون آمدم از حجابها
شنیدم که منادی این ندا میکند خوشا پدری که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که برادر
تست علی المقصود اینچنین اسرار بی اندازه در عالم شهود و غیب بسیارست که بی آیندهٔ عنایت
صمدی درک آن دشوارست للمولفه هر کسی کی داند این اسرار را ۰ کیست آن کو فهمد این
گفتار را ۰ کی بباید سر حق در فهم کس ۰ کی بگنجد راز حق در وهم کس ۰ مینویسم هر چه
میفرماید او ۰ میر تیر رو داده از این گفتگو ۰ مستی عشقش مرا از من ربود ۰ نیستم
آگه از این گفت و شنود ۰ ای منزه وصفش از اقوال ما ۰ کنه رازش برتر از احوال ما

وعو

وصف دانش ایمان باشد سکوت ۰ این موتی و صف حی لایموت منقبت در مناقب خطیب
از انس بن مالک مرویست که پیش سید کاینات علیه افضل الصلوات را دیدم از سر عقب
رو بسوی من کرده فرمود ای انس ترا چه بران داشت که انچه بفضل علی شنیدی ادا نکردی
که آخر بعقوبت برص مبتلا شدی و اگر استغفار نکردی تدارک تقصیر است تو نمیکرد هر آینه از بهر
جنت نمیرسیدی اکنون در باقی عمر آشکارا کن این خبر را که موالیان علی و آل او پیش
روان و سابقانند بسوی جنت و همسایهای حسن و حسین و حمزه و جعفر و علی صدیق
اکبر است هر کس او را دوست دارد بشارت ده باو که خاتم انبیا میگوید ترس از هول قیامت
ندارند منقبت مولف گوید در زمان تالیف این کتاب مطابق بشارت مذکور بشارتی از عالم لاریب
باین حقیر مژده داد و عجب ظاهر باعث آن شد که شخصی پیش فقیر آمده گفت بچه کار مشغولی
گفتم بتالیف مناقب امیر المومنین گفت هیچ از فضایل خلفاء ثلاثه هم در این کتاب
مرقوم نموده گفتم نه مگر تقریبا گفت ظاهر میشود که مذهب اثنی عشری داری گفتم کدام مومن
از دوازده مذهب ملت ایشان بیرونست و هذا الشیخ عطار در تذکرة الاولیا مینویسد
که امام اعظم از شاگردان امام جعفر صادق است و شافعی بمدایح اهل بیت افتخار میکرد
چنانچه گفته شعر لو کان حب رفضا علی ۰ فلیشهد الثقلان انی رافض ۰
و حنبل و مالک اگر خاک پای ایشان باشند تو توتیای چشم خود کردی بعد از استماع این
مقدمات گفت من مرید سید محیی الدین ام هر مذهبی که او داشته آن برحق است گفتم

ده بشتین

اگر تو مرید اویی من هم واسطه خلیفه اویم چنانچه خرقه و شال از خواجه کامل
حلش است قدس سره رسیده الحمد لله دارم از این سلسله متبرکه نیز یافته ام معروف کرخی که پیر پیران
سید محیی الدین است و هر چند بغیر از اولیای کامل از دامن دولت او بر خواسته خود دربان
علی موسی الرضا ع بود کقول الثوابیت بحی شیخ معروف کرخی ؛ که دربان علی موسی الرضا
بود ؛ و اگر اعتماد نکنی در شجره ارادت که انرا باصطلاح صوفیه رابطه صوری خوانند
بیقین که پیر تو بتو داده مرقوم خواهد بود دیگر و بیان اتفاقا در گردن خود بر سبیل
حمایل داشت بر آورده خواند دید که بنه واسطه سید محیی الدین مرید امام علی موسی الکاظم
و امام رضا علیه التحیة و الثناء بپنج واسطه فرزند و خلیفه سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام
گفتم ای عزیز با تمیز اینست ارادت که از پیر پیران خود غافل باشی و لاف مریدی
او زنی گفت من از عهده جواب نمیتوانم بر آمد لیکن اینقدر رسیده ام هر کس تنها مناقب
مرتضی علی ع گوید یا نبود البته با خلفاء ثلاثه نفاقی در دل دارد گفتم این چه عقیده
ذمیمه است که داری و چرا اهل تسنن را بدنام میسازی زیرا که در این کتاب مناقب سیدة
النساء و امامین و حمزه و جعفر طیار نوشته ام از اینجا توان گفت که از ایشان عنادی
بخاطر داشته باشم گفت نه اما چون در خلفاء اربعه را میان هم مخالفت و مخاصمت بود
چنانچه عبد الرحمن جامی در اعتقادیه خود از این معنی ضمیر میدهد منقوله هر خصومت که
بود شان با هم ؛ بتعصب مزن در آن دم ؛ حکم القصه با خدای گذار ؛ بنده کی

کی

کن ترا الحکم جهار ؛ بنا بر این هر که تنها بتوصیف و توالیف امیر پردازد ظن غالب است
که شیعه باشد گفتم حاشا که میان ایشان خصومت بود چه اگر مخالف بودی عمر بن الخطاب
در مسائل مشکله رجوع با میر المومنین نمینمودی نعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو
حسن لولا علی لهلک عمر نفرمودی منقولست که ابو بکر جانب امیر بسیار نگریستی روزی
از حضار وجه آن پرسیدند گفت از پیغمبر استماع دارم که میفرمود النظر الی
علی عبادة بنا بر این اجازت فقیر را یقین کاملست که میان ایشان محبت بود نه
عداوت چنانچه مطابق عقیده خود خطاب با اهل تعصب کرده این چند بیت در شاهد قدسی
گفته شعر هر که بد با صحبه پیغمبر است ؛ نزد من بدتر ز هر کافر است ؛ مرتضی
بیزار از آن زندیق هست ؛ کو عدو حضرت صدیق هست ؛ انکه صدیق است مقبول
خداست ؛ همنشین پادشاه انبیاست ؛ صدر دین احمد بر آمد از ازل ؛ یافت از وی
برج علم عمل ؛ ذات پاکش صدق را سرمایه ده ؛ نو عروس حلم را پیرایه ده ؛ خاطر اش
دریای عرفان بوده است ؛ پای تا سر قالبش جان بوده است ؛ سینه اش گنجینه اسرار
حق ؛ سر بسر آیینه دیدار حق ؛ یار غار احمد مختار اوست ؛ ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اوست ؛ حق تعالی هر که را گوید ثنا ؛ کی بر آید وصف او از دست ما ؛ دوستی مرتضی را این
صفت ؛ نیست ای نادان نداری معرفت ؛ که یکی دشمن شوی از جهل خویش ؛
دشمن خلق دانی در دین و کیش ؛ سب اصحاب محمد روز و شب ؛ پیشه خود سازی از بغض و

غضب ؛ چون روا داری بگو داین ظلم را ؛ حاش لله نیست راضی مرتضی ؛ مهر
حیدر را چنین آمد از صفت ؛ یک کمند درجات منزل موقف ؛ گر بجانب مهر حیدر جا
کند ؛ قدر تو از نه فلک بالا کند ؛ حق تعالی مهر ایشان افزاید ؛ تا بگویی روز و شب لعن یزید ؛
گاه گویی که ورا باید کشتم ؛ زانکه بس در کشتن او سر خوشم ؛ چون یزید نابکار آمد لعین ؛ تو
گر کشی او را بس باشد نکو ؛ دشمن آل رسول آمد یزید ؛ خاک بر فرقش بگو بالای مزید ؛ دشمن
حق لعنت آمد از ازل ؛ من نمی‌گویم ز گفت لم یزل ؛ زشت باشد دشمن حق از یزید ؛ گر کشی
رهنما شوی چون بایزید ؛ گر تو هستی مرتضی را دوستدار ؛ دشمن حق را بکن قتل اختیار ؛
گاه عثمان را بگویی ناسزا ؛ مرتضی کی دارد این مذهب روا ؛ گر بپرسم از تو هرگز دیده ؛
یا کسی در عمر خود بشنیده ؛ که بعالم یک مسلمان بنگری ؛ دختر خود را دهد بر کافری ؛
بالیقین گویی که زین سان چون شود ؛ از چنین امری هزاران خون شود ؛ پس تو خود
انصاف ده ای یار من ؛ دل ملن آزرده از گفتار من ؛ شاه دین دختر بکافر چون دهد ؛
یک خلاف شرع در خاطر نهد ؛ آنکه او عثمان عفان آمده ؛ مقبل درگاه سبحان آمده ؛
جامع قرآن ذات پاک او ؛ مدرک راز نهان ادراک او ؛ از جنبش موج زن دریای حلم ؛
ابر جود و کان خلق بحر علم ؛ وصف او بیرون بود از فهم ما ؛ عز او کی گنجد اندر
وهم ما ؛ بهتر از عثمان عمر را می‌شناس ؛ کز وجودش یافت دین محکم اساس ؛ او چه
تاج سروری بر سر نهاد ؛ کمتر از شصت گش منبر نهاد ؛ شد لبی در عهد او دین را

رواج

رواج ؛ خانه دین را بود ز آتش سراج ؛ چون عمر بر مسند عزت نشست ؛ آفتاب از
شرم بر رخ پرده بست ؛ وقت قوتش خشت مالی بوده است ؛ مست جام لایزالی بوده است ؛
هر گدای پیشوای عالمند ؛ خضر راه رهنمای عالمند ؛ هر یکی را کار دنیا درد سر ؛
بود آگه نیست ایشی بخبر ؛ چون تو دنیا را طلب کاری کیان ؛ عارفان هیچ خود داری
گمان ؛ دوستی کان عمر را با علیست ؛ آن علی کان معدن آل نبی است ؛ کی بود ما و ترا
ایجان من ؛ دوستی چار یار ایمان بود ؛ مخلص هر چار از جان و دلم ؛ حل شده از مهر
ایشان مشکلم ؛ مهر ایشان هادی راه صواب ؛ مهر شان مقصد نمای بیحجاب ؛ لطف شان
کعبه رسان بی سفر ؛ قهر ایشان آتش افروز سقر ؛ هر که مهر علی در سینه است ؛
بالیقین دان سینه اش بی کینه است ؛ مهر تقلیدی ندارد اعتبار ؛ مهر تقلیدی نمی‌آید
بکار ؛ همچو من مهر علی در سینه دار ؛ سینه خود را تهی از کینه دار ؛ در همه انوار
ربانی بدید ؛ وای بر آنکس که از کوری ندید ؛ مذهب صوفیه را کن اختیار ؛ تا شوی
در هر دو عالم بختیار ؛ بعد از استماع این ابیات مسطوره گفت اگر حال مطابق مقال
باشد عین کمال است گفتم ای عزیز فکر بحال خود کن که از ثواب ظنوا بالمومنین
خیرا محروم مانده بمقال آخرت معذب نگردی و گفتم آنچه ملا عبدالرحمن جامی گفته
که میان خلفای اربعه مخاصمت بود آیا هر چار یکدیگر را خصم بودند یا خلفای ثلاثه
با امیرالمومنین خصومت داشتند و آن قصه کدام است که حکمش موقوف بر خدا است

گفت انقضه خلافت و ظاهرا از این ممر در خاطر امیر خصومت باشد گفتم از این
عقیده مرا چنان مستفاد میشود که خلفای ثلاثه خلافت را بغصب از امیرالمومنین ع
گرفته اند هرگاه حقیقت چنین باشد که جمیع اولیا که نسبت اراده بیعت ایشان با میر منتهی
گشته نعوذ بالله با خلفای ثلاثه دوست نباشند چون دوست دشمن دشمنست و هر
مریدی که دشمن پیر خود بود مرتد است نه مرید المقصود هر چند دلایل معقول و مقالات
منقوله بیان نمودم اما از آنجا که تعصب در دلش مکان پذیرفته بود چنانکه مصراع
باشیر اندر آمد و با جان بدر شود ؛ اصلا اثر نکرد و آزرده خاطر شده رفت و در راه
یکی از آشنایان فقیر ملاقی شده قصه باز راند گفت میخواهم در جمعه آینده فلانی را
در مسجد جامع بقتل آورم اگر کشته شوم شهید باشم و اگر بکشم خود را غازی انگارم
آن آشنا گفت که مدتیست که من بفلانی نسبت اخلاص و اختصاص دارم حاشا که در
دلش یک ذره تعصب راه داشته چه او را امروز چند سال است که از مطالعه ان الله
علی کل شیء محیط و از مشاهده فاینما تولوا فثم وجه الله بلکه نسبت توحید
حاصل شده و از صدق این مقال در ایام مجالس عرس و غیره از وجد و حالش بر
وجه کمال ظاهر و با هر یکی در حکم قول مولوی معنوی گوید که هر کس مرا خواهد
در مثنوی جوید باید که در مضمون این چند غزل بیبدل که از واردات فلانی است
لحظه ملاحظه کن که غلبات شوق و آیات حضور و ذوق در غایت وضوح و نهایت

ارادت آن جاهل بمؤلف بعد از این

ظهوراست

ظهور است غزل کدام دیده که محو طلعت تو شیدا نیست ؛ کدام دل که وصال تو اش
تمنا نیست ؛ کدام تن که براه تو پایمال نشد ؛ کدام سر که ز عشق اینش سودا نیست ؛
کدام کس که نه چون خضر زنده ابد است ؛ کدام دم که در اعجاز مسیحا نیست ؛ کدام گل
که ز عشق تو بلبلی بفغان نیست ؛ کدام سبزه که صد گون درو تماشا نیست ؛ کدام ذره که
در وی آفتاب نهان است ؛ کدام قطره که در وی نهفته دریا نیست ؛ بهر کجا که نظر افکنی جمال
حق است ؛ عیان بعین یقین بین چرا هویدا نیست ؛ مرا چه باک برسوایی است ای
ناصح ؛ کدام عاشق برگشته بخت رسوا نیست ؛ کدام چیز که کشف نه عاشق است برو ؛
از آنکه دلبر هر جانیش بیجا نیست وله ایضا آن شه هدی که ما را از ما ربوده مائیم ؛
ذاتی که در دو عالم یکتا نموده مائیم ؛ آن شه که از جان هستی جان ربوده ؛ و آن باده
که بر دل مستی فزوده مائیم ؛ آن گوهر طریقت جوید بجان همیشه ؛ و آنکه در حقیقت
بر دل گشوده مائیم ؛ ای زاهد مذبذب تا چند غیر بینی ؛ باطن حقیقت بنگر در نموده مائیم
شناس صورت ما تا پی بری بمعنی ؛ آیینه جمال رب الودود مائیم ؛ مرآت ذو الجلالیم
خورشید لایزالیم ؛ غرق محیط حالیم اوج فرود مائیم ؛ در هر دو کون جز ما یکذره
نیست موجود ؛ بنگر بچشم کشف بود و نبود مائیم شعر ما درون خویشتن نور تجلی یافتیم
مست گشتیم و مقام خود معلی یافتیم ؛ تا بنور اصل روشن شد ضمیر ؛ عاشق معشوق را
در خویشتن ما یافتیم ؛ چون از اسرار حقیقت جان و دل آگاه گشت ؛ ذات حق را

آفتاب

در همه عالم هویدا یافتیم ؛ در تن خود تا نفس آب بسیاری شدیم ؛ نه فلک را مضمر اندر
هفت اعضا یافتیم ؛ قطره بودیم واز بحر ازل جوشش زدیم ؛ نیک چون دیدیم خود را
دریا یافتیم ؛ بر کلی صد بوستان ز است و شیدا دیده ایم ؛ در خس صد شعله را پنهان پیدا
یافتیم ؛ ما بزلف یار دل بستیم از هر دو جهان ؛ گشتیا کام دل خود بر تمنا یافتیم ایضاً له
ای مهر جا بینیم تا بر دلم جا کرده ؛ در جهان چون آفتابم فرد و یکتا کرده ؛ کیست جز تو
انکه آزردتاب دیدارت بدبر ؛ تو بچشم خود جمال خود تماشا کرده ؛ کیسوی شکین لیلی را است
از تو پیچ و تاب ؛ حلقهٔ زنجیر مجنون را تو بر پا کرده ؛ تا کل حسن تو شکفتست در بستان عشق
عالمی را همچو بلبل مست و شیدا کرده ؛ ای سپهر دلبری را ماه از سودای خویش ؛ بر زبان خلق
دگر را رو بصحرا کرده ؛ زان دو گیسو بار در زنجیر داری خلق را ؛ زان دو عارض آتش
اندر ملک دلها کرده ؛ هم بمن کیش که مهر من نیازی آن قطار ؛ هم مرا چون شکستن در خلق رسوا
کرده ؛ تو ز غیرت باده پیمایی زستی در فلا ؛ بر ملا کو از چه ما را باده پیما کرده ؛ غلغل
کوش عنایت بر شد از عرش برین ؛ گشتیا تا از دل و جان ترک دنیا کرده رباعی خود بینیم
خود پرستی از ت آینیم ؛ شیدا رخ دم که سر بسر آینیم ؛ کر مومن صادقم و اگر بیدینیم
اینیم اینیم هر انچه هستم اینیم ؛ و نیز در مجموعه که از مصنفات اوست این چند بیت از حال
موقتش گواهی میدهد بیت آینه روی کاینا تم ؛ بیرون ز جهان و از جهانم ؛ دریا
روانم و هم امواج ؛ چو عین صفات و عین ذاتم ؛ هم خنده ذوق اهل عیشم ؛ هم کریه درد

در دو اهل ماتم ؛ با من بکنید عرض احوال ؛ حلال جمیع مشکلاتم ؛ چون غنچه نهان خوش
بودم ؛ اکنون کل باغ کاینا تم ؛ انجمله صفت که کرده اثبات ؛ با اینهمه وصف
بی صفاتم ؛ مال مقال انکه او را با اهل تشیع سوا محبت امیر المومنین و مودت تمام المسلمین
مناسبتی بندارد و مثبت نیست و این اظهار و محبت امیر نه تعصب و بغض اصحاب است
بلکه از راه سیر بر ستی که نزد ارباب طریقت و اصحاب سلوک از فرایض و واجبات است
چنانچه منقول است که شیخ یکی از مریدان خود را گفت بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله
چون بقرار بوده قیام نمود شیخ گفت بیت ای بر قدرت و رای افلاک ؛ ارشاد به
ریا دولت پاک ؛ اینست نهایت مریدی ؛ اینجا بمقام خود رسیدی ؛ بعد از ان گفت
استغفر الله شبلی یکی از خادمان آستان محمدیست او را چه مجال که این سخن بگوید و
جلوه نه در راه کفر و زندقه میدوید لیکن مطلب امتحان اعتقاد تو بود الحمد لله قصوری در
اخلاص تو نیست اکنون برو کار تمام شد و در فواید الفواد از سلطان المشایخ نظام
الدین اولیا سلطان المحققین منقول است که بحسن دهلوی بنا بر تقریبی گفت بلیدارکی و مجالم کم
و فلانی نه تنها امروز در محبت امیر المومنین غلو دارد کسی که از احوال و اقوال بزرگان
سلف واقف و بر مصنفات و مولفات ایشان عبور کرده میداند که جمیع اولیا را جع
بکتاب الولایت با است بیت حال خاصان نرا نمیداند عام ؛ خاص بنداردند عام اندر مسام ؛
پس عجب است از تو که با وجود دعوی مسلمانی و خدا پرستی بکیفی قصد کشتن این طور سید

کریم الطرفین که اسم با مسمی است و مجموعه محبت ظاهر و باطن از روی تقلید و اهره بند میکرد
رواداری باید که ازین دایره مذمومه درگذری و خود را بعقوبت ابدی و هلاکت
سرمدی گرفتار نگردانی زیرا که انسرور کاینات کرام و احترام اولاد و احفاد خود
باب بسیار تاکید کرده کما قال من صافح اولادی فقد صافحنی و من جلس
مع اولادی فقد جلس معی و من زار قبری فکانما زادنی فی حیاتی بنگر که
درین حدیث شریف بر قبر مطهر خود اولاد را شرف امتیاز ارزانی داشته زیرا که
میفرماید هر کس مصافحه کند و بنشیند با اولاد من پس تحقیق که با من مصافحه کرده و
مجالست نموده و هر که زیارت کند قبر مرا چنانست که زیارت نمود در حیات مرا و نیز
فرموده اکرموا اولادی الصالحون لله والصالحون لی و بنا بر آیه کریمه قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی محبت سادات بر جمیع اهل اسلام
واجب و فرض عین و عین فرض است نمی بینی در عقیده آمده تا صلوات بر پیغمبر و آل او
نمیفرستید نماز درست نیست پس لایق حال مومنان انست که محبت آل مصطفی و مرتضی را اهم
فرایض دانند چون این فرض در هیچ حال بر خلاف فرایض معهوده نقصان پذیر نیست چنانکه
کلمه طیبه گفتن در تمام عمر یکبار فرض است و صوم در تمام سال یکماه و نماز در شبانه روز پنج
وقت و اگر مصلی مسافر بود قصر است و زکوة تا صاحب نصاب نگردد و همچنین حج بحصول
استطاعت زاد و راحله فرض نیست کما قال الله تعالی و علی الناس حج البیت من استطاع

احادیث الرسول الله در مودة اهل البیت

الیه سبیلا اما محبت اهل بیت فرض است دایم که بهیچ وجه من الوجوه از ذمت مومنان
ساقط نمیشود بنا بران نظر بر آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة کرده
ازین خیال بد لت مال درگذر چون ازان عزیز صاحب تمیز این گونه مواعظه و نصایح
استماع نمود از قساوت قلبی که داشت او را نیز از اهل تشیع پنداشته بجهد القصه آن
اشنا باضطراب تمام و اضطرار مالا کلام پیش فقیر آمده گفت ای فلانی از روی دوستی اخلاص
دیرینه که با تو دارم ترا آگاه میسازم باید که در جمعه آینده از خود با خبر باشی زیرا که
فلانکس در حق تو این چنین اراده کرده گفتم بیت مژده باد ای دل که دلدار آمد ؛
جان بکف نه وقت ایثار آمد ؛ بعد ازان گفتم العزیز در وقتی که فقیر با بستدعای
یاران شروع در تالیف این کتاب نمودم چون از عالم ظاهر همچون علم باطن بی بهره بودم
متالم شده گریستم و ساعتی سر بزانوی تفکر نهادم از خود رفتم مقارن ان حال روح
ولی ایزد متعال یعنی سلطان الاولیا علی مرتضی گذاری بر سر خاک ران خود کرده به
ان رت و لا تقنطوا من رحمة الله متذکر گردانید در ان وقت این خاک را بکن ر
تمام ازان معدن جود و احسان التماس نمودم که ای سرور ابرار صله این کار میخواهم
درجه شهادت بمن مرحمت شود و موجب یافت این محبت دات قدسی آیات تو باشد امید است
که التماس این نیازمند درجه قبول یافته باشد رباعی از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ؛
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ؛ لطفت بکدام ذره پیوست دمی ؛ کان ذره به از هزار

خورشید شد ؛ و از کرم عمیم آن پیشوای اسخیا و مقتدای اصفیا بعید نیست که پیش از
انصرام خدمت بر سبیل مساعدت مزد عطا کند زنهار از این معنی اندیشه بخاطر میاور
و سوگند دادم که بیاران و محبان فقیر را از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و مهجور سازند
بنابر مبالغه فقیر اخفاء راز نموده بمنزل خود رفت چون شب جمعه در آمد مرا بجانب طلب
شاهد شهادت نموده مراقب گشتم که فی الجمله نسیان از عالم کون و مکان رو داد شنیدم
که منادی این ندا میکرد من مات علی حب علی بن ابی طالب یحشر و انا یکون
بمینه و یساره و این کلام رحمت انجام را دو بار تکرار کرد چون بافاق آمدم تغیر
و رقت عظیم از راه مسرت و بهجت رو داده سجده شکر الهی تقدیم رسانیده نگران بودم
که صبح دولت از افق مرحمت کی طلوع کند و این شاهد سعادت کدام ساعت نقاب حجاب از
چهره چون آفتاب گشاید چون روز شد بعد از نماز اشراق و حاجت غسل نموده رخت سفید
پوشیده و بدن خود را بعبیر و عود معطر ساخته با ابتهاج تمام و اشتیاق مالا کلام این
چند بیتی بزبان قهر البیان رانده بجانب مسجد جامع روان شدم نظم منم سنی و
پاک دین و شرع رسول الله ؛ ز عشق مرتضی نادان برفضم متهم دارد ؛ اگر عشق علی رفضست
برفضست ایمانم ؛ خدا زین شیوه در محشر مرا بس محترم دارد ؛ امیر المؤمنین حیدر علی
ابن ابیطالب ؛ چه دارد حامی خود کنفر از دشمن چه غم دارد ؛ القصه چون خطیب بر منبر آمده
آغاز خطبه نموده اند و تیر که میخواست این عاصی را از معاصی پاک سازد کاری که از ماوراء النهر بود

النهر

بر سبیل سوغات آمده بود در کمر خلانده جانب ما را این بمقدار که محلل دلالت زشت و
تا خطیب بخطبه اشتغال داشت اللهم صل علی محمد و آل محمد میخواند و در اثنای تسبیح هر
لحظه بچپ و راست خود نگاه میکرد تا آنکه مؤمنان از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز
چون طالب را بمطلوب بار رسانده بمنزل خود روانگشت این درویش دلریش پیش راهش
گرفته با او هم آغوش نموده بفشرد و لرزه در بدنش پدید آمده او را بر زمین انداخت
بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طالب شهد شهادت و شاهد سعادت نهاد و زبان باستغفار
گشاده تایب شد یهدی من یشاء الی صراط مستقیم کلام سعدی منم کز جان شده مولای
حیدر ؛ امیر المؤمنین اشجع صفدر ؛ علی کو را خدا بیک ولی خواند ؛ بنام حق وصی
کردش پیمبر ؛ بحق پادشاه هر دو عالم ؛ خدای بی نیاز فرد اکبر ؛ بحق آسمانها و ملایک ؛
کزانجا هیچ جایی نیست برتر ؛ بهفت ارکان شرع و هفت اقلیم ؛ بافلاک و ده و دو برج دیگر ؛
بکرسی و بعرش و لوح محفوظ ؛ بحق جبرئیل آن خوب منظر ؛ بمیکائیل و اسرافیل صورش ؛ بعزرائیل
هول گور منکر ؛ بتوریت و زبور و صحف و انجیل ؛ بحق حرف هر چار دفتر ؛ بحق آیة الکرسی و
یس ؛ بحق سوره طه سراسر ؛ بحق آدم و نوح و ستوده ؛ بحق هود و شیث و ادریس ؛ بداود
بحبر و درمان لقمان ؛ بذو القرنین لوط نیک محضر ؛ با براهیم و قربان کردن او ؛ باسحق و باسمعیل و
هر ؛ بحق انبیا احمد که باشد ؛ شفیع عاصیان در روز محشر ؛ بحق مکه و بطحی و زمزم ؛ بحق مروه
رکنی و مشعر ؛ بتعظیم رجب با بدر شعبان ؛ بحق روضه و تصدیق داور ؛ برخ اهل بیت و آه

زهرا ؛ بخون ناحق شبیر و شبر ؛ بآب دیده طفلان محروم ؛ بسوز سینه پیران غمخور ؛
که بعد از مصطفی در جمله عالم ؛ نبود فاضلتر و بهتر ز حیدر ؛ مسلم بود سلونی
گفتن او را ؛ که علم مصطفی را بود او در ؛ یقین اندر صفا و علم و عصمت ؛ ز پیغمبر
نبود او هیچ کمتر ؛ اگر دانی بگویی جز علی کیست ؛ که دلدل زیر رانش بود در خور ؛ چه
گویم وصف آن شاهی که جبریل ؛ گهی بود مدح گویش گاه چاکر ؛ بدان گفتند که تا خلقان
بدانند ؛ که سعدی زین سعادت نیست بی بر ؛ ایا سعدی تو نیکو اعتقادی ؛ ز دین و از اعتقاد
خویش برخور باب چهارم در بیان عقد و نکاح سلطان الاولیا و مرتضی علی با سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها التحیة و الثناء و ما یتعلق بها بر ضمیر ارباب دانش و اصحاب بینش واضح و لایح باد
که این عقد مبارک باتفاق مورخان بسال دویم از هجرت در ماه رجب المرجب منعقد گشت و در بیان
این احسن القصص اهل سیر روایات آورده اند بعضی مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مؤلف جامع با فتنه
بترجمه اش شتافته روایت صفوة الصفوة تالیف ابن جوزی رحمه الله از ام سلمه رضی الله عنها
میآورد که چون فاطمه زهرا علیها التحیة و الثناء از مرتبه صبا بدرجه الف رسید اکابر قریش
بخطبه اش مبادرت نمودند آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم بسخن ایشان التفات نفرمود
تا روزی ابوبکر اظهار این معنی نمود در جواب فرمود که کار او وابسته بامر حق است و بروایتی
گفت انتظر روحی میبرم پس عمر الخطاب التماس نمود همان جواب شنود از سلمان فارسی منقول است
که روزی ابوبکر و عمر و سعد معاذ در مسجد نشسته سخن سیدة النساء در میان داشته میگفتند

که اکابر

باب چهارم عقد زهرا

که اکابر قریش از آن سرور التماس این معنی نموده اند بدرجه قبول نیفتاده مرتضی علی سوز
از این مقوله طرحی بر نکرده ابوبکر گفت غالب ظن آنست که فقر مانع اوست و هم سیدة النساء
که در تسویتی و تعویقی افتاده جهه مرتضی علی است که خدا و رسول ص بتزویجش رضا دارند پس گفته
با من موافقت مینماید که بزیارتش رفته بخطبه فاطمه او را ترغیب نمایم اگر از جهة فقر عذر آرد
گوییم مدد کاری کنیم سعد گفت یا ابابکر حق تعالی ترا همواره توفیق امور خیر کرامت میفرماید خوش
باشد قدم در راه نه هر سه یار بزرگوار طلب حیدر کرار بر آمدند در آن وقت امیر المؤمنین
در نخلستان شتر را آب میداد چون نظر فیض اثرش بر ایشان افتاد قدمی چند باستقبال آمده
استفسار حال نمود ابوبکر گفت یا ابا الحسن هیچ خصلتی از خصال حمیده نیست که ترا در آن
بر همه مؤمنان سبقت نباشد و نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات منزلتی داری که هیچکس را
در آن با تو شرکتی نیست چرا بخطبه فاطمه مبادرت نمینمایی امیر المؤمنین آب از دیده
گردانید گفت ای ابوبکر تهیج مینمایی آتشی را که بکلفت تمام تسکین داده ام و بیاد
میدهی آنچه بقصد فراموش کرده ام رغبتی که مرا در این امر است مافوق آن متصور
نیست لیکن نهاد فقر مانع میشود ابوبکر یا ابا الحسن خود میدانی که دنیا نزد خدا و رسول ص
اعتباری ندارد باید که قلت مال هیچ حال مانع این مقال نگردد پس امیر المؤمنین بزیارت
رسالت پناهی شتافت در زمانی که آن سرور بمنزل ام سلمه تشریف داشت چون امیر حلقه
بر در زد ام سلمه گفت کیست آن سرور گفت برخیز در بگشای هذا رجل یحب الله و رسوله

وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ يعني اينمرد ايست كه خدا و رسول محمد الا دوست ميدارد و خدا
و رسول او را دوست ميدارند گفت پدر و مادرم فداي تو باد كيست اينمرد كه درباره او
چنين گواهي ميدهي فرمود برادر و پسرعم منست علي بن ابيطالب ع ام سلمه گويد بعزت
تمام دو ديده در راه داشتم سوگند بخدا كه قدم درون ننهاده تا ما داني كه بحرم خانه
خود در نيامدم الغا سيد المرسلين او را طلبيده نزد خود بنشاند امير المومنين سر مبارك
فرو انداخته در زمين مينگريست چنانكه گويي حاجتي آورده و از عرض آن شرم دارد
سرور فرمود يا اخي چنان پندارم كه حاجتي داري و از اظهارش شرم ميكني بي حرج در
دل دار بگو كه حاجت تو نزد ما مقضي است امير گفت يا رسول الله ترا معلومست كه از اوان
صغر مرا از پدر و مادر من جدا كرده بملازمت خود شرف اختصاص ارزاني فرموده و
بتربيتهاي ظاهري و باطني مستعد گردانيده و آن احسان و شفقت كه از تو درباره خود
مشاهده كرده ام از پدر و مادر عشر عشير آن نديده ام حاصل كه ذخيره عمر و زندگاني
و مايه عيش و شادماني من تويي و اكنون كه بدولت خدمت از مساعده سعادت بازوي عملي
محكم گشته و فوز و فلاح و ظفر و نجاح دارين مسلم شده تمناي آن در خاطر نقش بسته
كه مرا امدادي بر گزيني و مدتيست كه داعيه خطبه فاطمه در دل دارم و از جهت توهم گستاخي
در توقف داشته بر زبان نمياورم هيچ امكان دارد يا رسول الله كه اين معني بظهور آيد
ام سلمه گويد من از دور نگاه ميكردم ديدم كه از استماع اين سخن سيد المرسلين چون

افتاب

آفتاب برافروخت و متبسم و مبتهج گشته فرمود يا اخي هيچ داري از مال حاجت تا بدان كه
بان توسل نمايي گفت يا رسول الله از نظر فيض اثر پوشيده نيست كه در بساط من
شمشيريست و زرهي و شتري پس چه فرمايي حالي فرمود شمشير ترا ضرورتست كه پيوسته
بجهاد مبادرت مينمايي و شتر كه راحله و مطيه تست آن نيز لابد است ليكن بدرع با تو
اكتفا مينمايم و ترا بشارت نيز ميدهم يا ابا الحسن بدرستي كه حق تعالي عقد فاطمه را با تو
در آسمانها بسته و پيش از آنكه تو بيايي ملكي از آسمان به تهنيت نزد من فرستادند كه مر
آن فرشته را رويها و بالها بسيار بود مرا سلام آورده گفت ابشر يا محمد بجمع الشمل
و طهارة النسل من از او سوال كردم كه ايها الملك اين بشارت بطهارت نسل
عبارت از چيست گفت من سطائيل فرشته موكلم بيكي از قوايم عرش مرا حق تعالي
اجازت فرمود تا ترا بشارتي متبشر گردانم و اينك جبرئيل ميايد و كيفيت واقعه او بيان
خواهد كرد با سطائيل اين سخن در ميان داشتم كه جبرئيل حريري پاره سفيد از جنت آورد
كه در روي دو سطر از نور مكتوب بود گفتم اي برادر اين چه نامه است و مضمون او چيست
گفت يا رسول الله حق سبحانه ترا از خلق خود بر گزيده و از براي تو برادري و صاحبي اختيار
كرده فاطمه را بوي داده او را بدامادي بر گزين گفتم كيست آنكس كه خلعت اخوت من بر قامت او
چست و درست آمده گفت برادر در دين و پسر عم تو از روي نسب علي بن ابيطالب و حق تعالي
عقد نكاح ايشان را در آسمان منعقد گردانيده باين طريق كه اول خطاب بجنات فرمود تا بزينت

تمام خود را بيارايند و بحور العين وحي فرستاد تا بزيورهاي خود را مزين گردانند
و بشجره طوبي پيغام كرد كه بجاي اوراق حلها ترتيب دهد بعد از آن امر كرد ملايكه كرام را
كه در آسمان چهارم نزديك بيت المعمور جمع آمدند و منبري از نور بوسم منبر كرامت كه آدم
صفي عليه السلام بروي خطبه خوانده در پيش بيت المعمور نهادند پس حق تعالي وحي فرمود بملكي
كه اسم او راحيل است و ميان فرشتگان هيچ يك بفصاحت و لطافت و حسن صوت او نيست
بران منبر بر آمده حمد و ثناي خداوند جل و علا بتقديم رسانيد و از حسن صوت و سلاست
عبارت او فرشتگان سموات در اهتزاز و افلاك در جنبش آمدند بعد از ان بمن وحي فرمود
كه اي جبرئيل من كنيز خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علي بن ابيطالب عقد بستم تو نيز در ميان
ملائكه انعقاد را موكد گردان من بفرمان الهي عقد و نكاح ايشان بسته ملائك را گواه
گرفتم و صورت واقعه بر اين حرير نبشته ساخته و بشهادت ملائكه موشح گردانيده بنظر شريف
تو آورده حكم چنانست كه بمشك مهر كرده برضوان كه خازن جنت است بسپارم و چون اين عقد
منعقد گشت شجره طوبي امر فرمود تا حلي و حلل نثار گردانيد و ملائكه و حور و غلمان و ولدان
جنت بنثارش تمام بر سر حله و زيوري بر بودند و هدايا و تحف كه در ميان الطايفه بيكديگر هديه
برده اند تا قيامت به تبرك خواهد بود بعد از ان مرا فرمود تا ترا باين عقد ازدواج بشارت
دهم و تهنيت رسانم و تو نيز بشارت ده اي برادر و فرزندان ارجمند طاهرين و فاضلين در دنيا
و آخرت الغا خواجه كاينات عليه افضل الصلوات فرمود يا ابا الحسن بخدا كه هنوز جبرئيل سخن تمام

افلاك

افلاك قدم ننهاده بود و بال اقبال بطيران در فضاي ملكوت نگشاده بود كه تو حلقه بر
در زدي اكنون فرمان پروردگار جل و علا در اين باب نافذ گشته كه بمسجد روم و
بروش اشهاد انعقاد اين عقد مبارك بتقديم رسانده از فضايل و مناقب تو حرفي چند
بسمع اصحاب رسانم كه چشم تو بان روشن و دل تو بان مطيب شود چون امير المومنين از نزد
آنسرور فرحان بيرون آمده بسرعت بجانب مسجد روان شد در راه ابوبكر و عمر را ملاقات
افتاد ايشان استفسار احوال نمودند گفت خواجه كاينات التماس مرا مبذول داشته اينك ميرسد
و مقرر چنانست كه ياران در مسجد مجتمع باشند تا انعقاد آن بروش اشهاد تحقق پذيرد پس
شيخين با امير المومنين كرم الله وجهه بمسجد مرافقت نمودند و هنوز بمسجد در نيامده بودند كه
آنسرور با رخساره همچو ماه شب چهارده برافروخته از عقب رسيده ببلال فرمود كه مهاجر و
انصار را جمع كن چون اصحاب اجابت بلال نموده بمجلس همايون جمع آمدند و حاضر شدند آن
سرور بمنبر بر آمده قواعد حمد و ثناي باري تعالي بجا آورد بعد از آن روي بسوي صحابه كرده
گفت بدانيد ايها المسلمين كه برادر من جبرئيل فرود آمده خبر چنان آورده كه الله تعالي
ملائكه را در بيت المعمور جمع فرموده كنيز خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علي بن ابيطالب عقد
بست و مرا امر نمود تا در ميان ياران تجديد آن عقد نمايم و مجلس نكاح بحضور شهود عدول
مسجل گردانم پس خطاب كرده فرمود يا اخي برخيز و قاعده خطبه بجا آر سلطان الاوليا
علي مرتضي ميان انجمن اصفيا و مجمع اتقيا بعد از اداي حمد و ثنا و شكر آلا و نعما درود

بر محمد مصطفی برخواسته گفت بار سنگی که زره فرمود ما سید انبیا بفرزند ارجمند خود فاطمه زهرا
وصداق آن درع من مقرر شد ومن بر این نیز رضا دارم از انسرور پرسید وحقیقت
آن گواه باشید اصحاب ورسید کاینات آورده گفتند یا رسول الله بالتحقیق ترویج فرموده
ما بر این جمله گواه شویم فرمود بعد ازان از اطراف وجوانب آواز برآمد که بارک الله فیهما و
جمع شملهما الله بمنزل شریف معاودت نموده در اعلای آن نکاح کوشید و با امیر المومنین
فرمود برو درع بفروش وثمن آن پیش من آر امیر درع را بچهار صد درم و بروایتی چهار صد
هشتاد درهم بدست عثمان بن عفان فروخت چون زر تسلیم عثمان کرده قبض ثمن نموده
عثمان گفت یا ابا الحسن با این درع اولی نیستم از تو یعنی بر تصرف که خواهم بکنم فرمود بلی
گفت فی الواقعه تو با این درع اولی تری از من بهبه شرعیه تو ارزانی داشتم ثم و لا ایت
بناء لحکم لا از دست منعم حقیقی ادا نموده هم درع و هم زر بخدمت انسرور آورده کیفیت
حال معروض داشت سید کاینات عثمان را دعا خیر فرموده قبضه ازان دراهم گرفته
تحویل ابابکر نموده تا انچه ما یحتاج است سرانجام نماید سلمان گوید مرا و بلال را همراه
ابوبکر فرستاد که مدد کار ایشان باشیم چون بیرون آمده شمردیم سی و شش درم بود ازان
اسباب جهاز ابتیاع نمودیم بران دستور که فراشی از فلیس مصری محشو به پشم و نطعی و
وساده از ادیم حشوان لیف خرما و عباده خیبری و آوانی چند سفالین و پرده از
پشم ابتیاع را پیش نظر فیض اثر انسرور صلی الله علیه واله وسلم حاضر آوردیم انسرور نظر

کرداینده

و به نستعین

کرداینده بایند عالقلم فرمود که اللهم بارک لقوم اعلی انیتهم الخزف یعنی
خداوندا برکت فرمای بر قومی که خوبترین آورنده ایشان کوزه وکاسه سفال
باشد وباقی دراهم بام سلمه حواله نمود تا او بترتیب بعض مهمات دیگر صرف کند و
بروایتی برای بوی خوش و از امیر المومنین منقولست که مدت یکماه دیگر در مجلس
شریف انسرور دیگر از این مقوله مذکور نشد و مرا از شرم یارای آن نبود که
توانم سخن بگویم اما گاهی که بخلوت ملاقات افتادی فرمود نعم الزوجة زوجتک
ابشر انها سیدة النساء العالمین یعنی نیکو جفتیست جفت تو بشارت
میدهم که بهترین زنان عالمیانست بعد ازانکه ماهی بر من گذشت عقیل برادر امیر المومنین
گفت ای برادر بواسطه این عقد و ازدواج مرفه الحال و خوش وقت شدیم اما
میخواهیم بزودی این دو کوکب اقبال در برج وصال اقران نمایند تا چشم ما روشن
گردد امیر فرمود من نیز این مراد دارم اما از اظهار شرم میدارم عقیل دست
امیر المومنین را گرفته بدر حجره سید المرسلین آمده بام ایمن خادمه انسرور این
سخن در میان آورد گفت شما خبر گردید دیگر در این مهم تردد ننمایید تا ما با جماعتی
عورات باتفاق ازواج طاهرات این مهم کفایت نماییم که سخن عورات در این مهم
انفع است ام سلمه گوید این خبر اول ام ایمن بمن گفت بعد ازان بباقی ازواج و ما
همه بخانه عایشه که حضرت رسالت آنجا بود رفته آغاز سخنان حسرت آمیز پیش آورده

ذکر خدیجه کبری و ترتیب امور ساختگی مهمات کلیه و جزئیه او یاد کردیم گفتیم اگر در
کار فاطمه او بسلک احیا منسلک بودی دیدهای اوش روشن شدی انسرور آب در چشم مبارک
کرداینده فرمود مثل خدیجه کجاست تصدیق من کرد در وقتی که همه مردم تکذیب میکردند
و تمامی مال خود را صرف رضای من کرد و دین خدا تعالی را اعانت نمود و مرا حق سبحانه
فرمود تا در ایام حیات اوش بشارت دادم بخانه که در بهشت از فضه و زمرد آفریده
بتکلم مبادرت نموده گفتیم یا رسول الله هرچه از اوصاف کمال خدیجه میفرمایی اهل است
که ابن عم تو میخواهد که او را نزد حلیله جلیله اش در آری و این دو گوهر دریای
نبوت و ولایت را برشته اتصال در کشی فرمود ای ام سلمه علی خود از این معنی بمن ظاهر
ناساخته گفتیم یا رسول الله او مردیست موصوف بصفت حیا ازان است که اظهار نکرده پیش
انسرور با ام ایمن فرمود علی را بخوان امیر المومنین بر سر راه منتظر بود ام ایمن آمده
گفت بیا که ترا رسول الله میخواهد امیر آمده از شرم سر فرو انداخته نشست انسرور فرمود
یا اخی میخواهی که جفت خود قرین کردی گفت نعم یا رسول الله سید المرسلین وعده بفردا شب
نموده فرمود تا ترتیب امور فاطمه را از تزیین و تحسین و ترتیب فراش و اوانی بتقدیم
رسانند و ازین دراهم که بام سلمه سپرده بود ده درم بامیر تسلیم فرمود خرما و روغن
و پنیر بخرد به پنج درم روغن و بچهار درم خرما و بیک درم پنیر خرید و در نظر اقدس
آورده رسول سفره از ادیم طلبیده بدست مبارک خود همه را با یکدیگر ترکیب کرده حیس

ترتیب

ترتیب فرمود و حیس طعامیست که از این سه چیز سازند بعد ازان فرمود یا اخی بیرون رو
و هر که را ملاقات کنی با خود بیار امیر المومنین بیرون آمده جمعی کثیر بر در مجمع دید معاودت
نمود گفت یا رسول الله مردم بسیارند فرمود جماعت را ده ده بیار تا طعام خورده بیرون
روند عدد فرموده قیام نمودم چون حساب کردند هفتصد کس ازان طعام ببرکت کف کفایت
انسرور سیر شدند چون ولیمه سیدة النساء منقضی شد بدست دست مرتضی علی و بدست دیگر
دست فاطمه گرفته بمنزل کاشانه ایشان آورده سر فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده بوسه
بر پیشانیش داده با امیر سپرده فرمود یا علی نیکو جفتیست جفت تو امیر را نیز با فاطمه
سپرده گفت نیکو زوجیست زوج تو بعد ازان ایشان را درون خانه فرستاده هر دو
بازوی در را بدست حق پرست گرفته دعا ببرکت و جمعیت ایشان فرمود بحق تعالی
سپرده بازگشت اسما بنت عمیس را آنجا دیده موجب توقف پرسید گفت یا رسول الله
دختر را در وقت زفاف حاضر میباشد من از برای آن اینجا توقف نموده ام فرمود
حق تعالی حوایج دنیا و آخرت تو کفایت کرداند از امیر المومنین منقول است که هم در آن
اوان نوبت دیگر بخانه ما تشریف آورد و بروایتی بروز چهارم از زفاف که ما هر دو
تکیه داشتیم و عبا بر سر خود کشیده چون آواز مبارکش شنیدیم خواستیم برخیزیم سوگند
داد که همچنان بحال خود باشید و آمده بر بستر ما نشست هر دو پای مبارکش در میان ما
در آورد چنانچه من پای راستش بر سینه خود نهادم و فاطمه پای چپ با ما بتکلم مشغول شد

و ما یتعلم مستعد بعد از ان فرمود یا اخی برخیز و مقداری آب بیار آوردم بران آب آیتی
چند خواند فرمود بپاشم و اندکی بگذار انچه گذاشتم بر سر و روی و سینه من افشاند
فرمود اذهب الله عنک الرجس یا ابا الحسن تطهرک تطهیرا باز فرمود یا اخی آبی باز
بیار آوردم از برای فاطمه نیز برین منوال سلوک داشت پس مرا بیرون فرستاد از فاطمه
استفسار حال من کرد گفت یا رسول الله موصوف بصفات کمال اما بعضی از عورات قریش
مرا ملامت میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر تو فقیر نیست و شوهر تو نیز فقیر
تمامی خزاین روی زمین را از زر و نقره بر ما عرض کردند قبول نکرده فقر را فخر خود دانسته
انچه مرضی حق است اختیار نمودیم فرزندا اگر بدانی انچه ما میدانیم دنیا تمامی در نظر تو خوار گردد
بخدا که زوج تو اقدام اصحاب از روی اسلام و اکثر ایشان از روی علم و اعظم ایشان از
حلم است دیده من حق تعالی از اهل عالم دو کس اختیار نمود پدر ترا و شوهر ترا نیکو شوهر ایست
شوهر تو زنهار که عصیان او نورزی و فرمان برداری او نمایی بعد از ان مرا طلبید
وصیتها برعایت خواطر فاطمه و مراعات جانب او نمود و برفق و تلطف و دلالت فرمود گفت
فاطمه پاره از منست چون او را خوشوقت داری مرا خوشوقت داشته باشی و اگر او را محزون
داری مرا محزون داشته باشی و مرا از حق تعالی بیرده خواسته برخیزد فاطمه گفت یا رسول الله
کنیزکی بخدمت من تعیین فرمایی تا در بعضی مهمات ممد باشد فرمود خادمه ای تعلیم تو نمایم که بهتری
بهتر از خادمه فرمود هر روز سبحان الله بگوی سی و سه نوبت و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار

لا اله

سه کرت و بعد از ان لا اله الا الله بگوئید تا از این چند کلمه روز قیامت بهرا حسنه در نامه
اعمال خود ثبت بینی و قرار از روی خود سکینه یابی بعد از ان پیغمبر علیه بیرون آمد امیر المومنین گوید
بخدا سوگند که فاطمه هرگز مرا بغضب نیاورد و عصیان من نورزید تا جان مبارکش
قبض کردند و من نیز هرگز خاطرش نرنجانیدم و یکی از انچه واقعه انکه در کتاب تذکره مشکل
سبعیات و غیره در نظر در آمده که چون سیدة النساء آنجا رسید درم صداق که بها ذرع بود
واقف شد بحضرت رسالت گفت بنات همه مردم را صداق درهم و دینار بود دختر ترا هم از
این جنس صداق بود پس فرق چه باشد از حق تعالی درخواست فرمای که صداق مرا شفاعت امت
تو گردانند و رسالت نمود فی الفور اجابت رسید و قطعه حریر جبرئیل علیه السلام آورد
دو سطر در روی مکتوب بود مضمونش انکه حق تعالی مهر فاطمه را شفاعت امت عاصیه پدر بزرگوار
او گردانید و گویند سیدة النساء آن رقعه را تبرکی نگاه میداشت تا آخر عمر و چون وقت
ارتحال رسید وصیت فرمود که این نامه را با من در قبر دفن کنید که چون فردا بر عرصه
محشر خویش گردانیده امت عاصیه پدر خویش را شفاعت کنم و حقیقتا سیدة النساء را شش فرزند
از زنانی داشت سه از ذکور و سه از اناث حسن و حسین زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن که سقط
شد و با نمرض درجه شهادت یافت بعد از رحلت سید المرسلین در مدت شش ماه و بروایتی
کمتر در مدینه سکینه واقع شد ذکر اوصاف کمال و شمایل آن پسندیده خصال زیاده از آنست
که در این مختصر مذکور گردد منقبت در شواهد النبوة مسطور است که اسماء بنت عمیس از

٥

باب پنجم علم کشف او علیه السلام

سیدة النساء روایت کنند که چون مرتضی علی شب اول نزد من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شنیدم
که ارض با وی تکلم میکرد بامداد انرا با رسول الله حکایت نمودم سجده طولانی کرده فرمود بشارت
باد ترا الطهارت نسل پدر که حق سبحانه فضیلت داد زوج ترا بر جمیع خلایق و بزمین امر نمود که
انچه بروی از شرق تا مغرب بگذرد با وی عرض نماید باب پنجم در بیان علم کشف امیر المومنین
و امام العارفین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و ما یتعلق بها است
در تفسیر بحر الدرر و ریاض القدس از عبد الله عباس رضی الله عنهم منقول است که روزی
امیر المومنین علیه السلام مرا فرمود ای عبد الله بعد از ادای نماز عشاء نزد من آی چون آمدم
فرمود معنی الف و لام الحمد میدانی گفتم امیر المومنین بهتر میداند الف در معنی الف و
لام تا پاسی از شب گذشت چندان حقایق بیان نمود که هرگز بخاطرم شمه از ان عبور
نکرده بود پس در تفسیر حا و الحمد در آمده پاسی دیگر معارف فرمود بعد از ان بزبان
معجز بیان گفت ای عبد الله انچه بیان کردم شنیدی گفتم بلی یا امیر المومنین استماع
نمودم و حیران گشتم الخ فرمود یا عبد الله لو کتبت فی معانی الفاتحة لاو
قرت منه سبعین بعیرا یعنی ای عبد الله اگر بنویسم در بیان معانی سوره فاتحه بر اینه
بار کنند هفتاد شتر را و نیز فرمود هر کس سوره فاتحه در شب بخواند از آتش دوزخ ایمن
گردد و هر که معانیش تواب بیاید و حقیقت که الجنة و اکرم الله بر وسیه و قشاهیر
یعنی واجب شود مرا او را بهشت و بزرگ گردانند او را حق سبحانه بدیدار و قرب خویش

ابن عباس

ابن عباس گوید علم خود را در جنب علم آنحضرت باین قطره یافتم در بحری و از ان
مخزن مرویست که روزی امیر المومنین علیه السلام فرمود لو شئت لاوقرت بیاء بسم الله
سبعین بعیرا یعنی اگر خواستم از تفسیر با و بسم الله هفتاد شتر بار کردمی و هم از وی
مرویست که روزی امیر المومنین علیه السلام فرمود بخدا اگر خواستمی از احوال جمیع مردم خبر دادمی
لیکن ملاحظه دارم که در محبت من بدین و شریعت رسول الله کافر شوند منقبت در مجلد ثانی
حبیب السیر مسطور است که امیر المومنین علیه السلام روزی یکی از اصحاب خود میفرمود در قران
هیچ آیت نازل نشده در بحر و بر و یا در سهل و جبل و یا در لیل و نهار مگر انکه بران عالم
نباشم که در شان که و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب مذکور مسطور است
که سند جمیع سالکان علوم صوری و معنوی از جنس کلام و تفسیر و فقه و معانی و
منطق و نحو و صرف و غیره جمله هذا القیاس با امیر المومنین درست میگردد منقبت
در روضة الشهدا مسطور است که سلطان اولیا علی مرتضی میفرمود که خاتم انبیا
مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر منکشف شد شیخ عطار گوید
نبی در گوش او یک علم در داد ◦ وزان اندر دلش صد علم بگشاد ◦ چه شهر علم
دین پیغمبر آمد ◦ در آن شهر یک حیدر آمد منقبت در فصل الخطاب از ابن عباس منقولست
که حق سبحانه ده جزو علم آفریده نه جزو شها با امیر المومنین داد و یک جزو بتمام عالمیان
قسمت نمود و بخدا که مرتضی علی درین حصه هم شریک غالبست بر همه ما و هم از وی

منقول است که گفت علم الهی شش سد آیت پنج نقطه از آن امیرالمومنین علیست و یک سدس تمام مردمان را بدرستی که در آن سدس ششم نیز شریکست تا غایتی که از همه ما اعلم است **منقبت** در شرح تنوف شواهد النبوة وحبیب السیر مسطور است که علی بن ابیطالب سرور عارفان و مراد راسخان است که پیش از وی کسی بدان متکلم نشده و بعد از وی نیز احدی مانند آن نیاورد تا بجایی که روزی بر منبر برآمده فرمود بپرسید از من از ما ورای عرش هر چه میخواهید بدرستی که خدای تعالی قرار داد میان او پهلوی من علم بسیار و این از آب لعاب دهن رسالت پناهی است و این چیزیست که چشانیده است رسول مرا بخدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان رسد که از توریة و انجیل سخن گویند برای من وساده وضع کنم و بر وی نشسته خبر دهم از آنچه در آن هر دو کتاب مستطاب مسطور است چنانکه اهل آن کتاب بگفته مرا در آن باب تصدیق نمایند و در شواهد النبوة میآرد که چون امیرالمومنین کرم الله وجهه این سخن فرمود در آن مجمع مردی بود و بیراد علی عیانی میگفت از روی انکار و اکراه گفت امیرالمومنین پس عیرالیقس وطول لیکرد سخن را بر آنچه سوآل کنم که در جواب درماند پس برخاسته گفت سوآلی دارم امیرالمومنین فرمود وای بر تو اگر سوآل میکنی از برای تقوی و دانایی کن نه از برای تعنت و ستیزه دعلب گفت تو مرا بر این داشتی پس سوآل کرد هَل رَأَیتَ رَبَّكَ حَتَّى عَرَفتَهُ **یعنی** آیا دیدی پروردگار خود را که شناختی او را امیر گفت لَم أَعبُد رَبّاً لَم أَرَهُ **یعنی** نپرستیدم خدایی را تا ندیدم گفت کیف

دانسته

رَأَیتَهُ **یعنی** چگونه دیدی گفت مَا رَأَتهُ العُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ العِیَانِ لَکِن رَأَتهُ القُلُوبُ بِحَقَایِقِ العِرفَانِ **یعنی** ندیده ام او را بدیده سر لیکن دیدم او را بدیده سر بطریق برهان عقلی و حجت کشف دعلب صیحه زده بر زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش آمد گفت با خدای عهد کردم که دیگر بر سبیل امتحان سوآل نکنم امیرالمومنین فرمود اگر اختیار کار بدست تو باشد **مولف گوید** در تفسیر حافظی از نهج البلاغه چنین منقول است که بعضی از خواص استفسار نمودند و امیر در جواب ایشان بعبارت مذکوره فرمود وَاللهُ أَعلَمُ بِحَقَایِقِ الأُمُورِ **منقبت** در نزال السایرین از ابن فخری منقول است که امیرالمومنین را بر منبر کوفه دیدم مدرعه پیغمبر پوشیده و عمامه مبارکش بر سر نهاده و شمشیر آنحضرت حمایل و انگشترین آن سرور در انگشت کرده میفرمود بپرسید از من هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میان پهلوی کوچک من که محل دلست علم بسیار است والله اگر بالش از برای من دو تا کنند پس بر آن بالش نشستیم و فتوی دادی اهل توریة را بتوریة و میان اهل انجیل را بانجیل تا آنکه خدای تعالی توریة و انجیل را بتکلم میآورد با خلق میگفتند بدرستی که علی بتحقیق شما را فتوی داده باحکامی که در ما فرود آمده و حال آنکه شما میخوانید و فهم نمیکنید و روایت دیگر در صحایف و هدایة السعدا مسطور است که فرمود بحق خدا اگر بالش از برای من تکیه شدی و بر آن نشستمی حکم کردمی میان اهل توریة بتوریة و میان اهل انجیل بانجیل

و میان اهل زبور بزبور و میان اهل اسلام بقران **مولف گوید** باش نشستن کنایه است از فراغت و متمکن بودن اینجاست که در شواهد النبوة از جنید بغدادی منقول است که اگر امیرالمومنین کرم الله وجهه از محاربات که با مخالفان جهت تقویت دین کرده باز پرداختی هر آینه از وی چندان علم حقایق و معارف نقل کردندی که دلها طاقت ضبط آن نیاوردی

بیت
دلش بحریست پر از گوهر علم ❊ کلامش غیرت عقد لآلیست ❊
زبانش مظهر اسرار ذاتست ❊ بیانش برلب سحر حلالست ❊
چنان بر روی حقایق منکشف شد ❊ که دانا بر جواب هر سوالست ❊

منقبت در شواهد النبوة مسطور است که چون امیرالمومنین بلده کوفه خلایق برون مجتمع گشتند میان ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نموده روزی امیرالمومنین نماز بامداد کرده بتحصیر فرمود بفلان موضع مسجد بیست و متصل بآن مسجد خانه در آنجا زنی و مردی با هم نزاع دارند هر دو تن را پیش من حاضر سازند شخص رفت ایشانرا آورد امیرالمومنین رو بسوی ایشان کرده و فرمود امشب خصومت شما بدور دراز کشید الجوان عرض نمود یا امیرالمومنین چون این زن را در نکاح آورده پیش او رفتم مرا از نفرتی بهم رسید اگر توانستمی همانساعت از پیش خود دراندمی از آن وقت با من نزاع داشت تا فرمان تو رسید پس روی مبارک بحاضران کرده گفت بسیار سخنانست که بجز مخاطب باید دیگران وقوف نیابد همه برخواسته کناره گرفتند الا آن زن بجانب آن کرده فرمود این جوانرا میشناسی گفت نه فرمود من بگویم چنانکه بشناسی اما طریقه انصاف آنکه بمن راست

حکایت ... که مادر و فرزند [illegible]

الز

را براز کف بدیهی گوید علیهم پس فرمود تو فلانه بنت فلانی و ابن عم داشتی هر دو یکدیگر را محب بودید شبی از برای قضای حاجت بیرون شدی و او با تو مجامعت کرد همان شب آبستن شدی و این را با مادر خود اظهار نموده از پدر خود مخفی داشتی چون وقت وضع حمل شد شب بود مادر ترا از خانه بیرون برد چون فرزند متولد شد او را در خرقه پیچیده بیرون دیوار های خانه که محل قضای حاجت مردمانست انداختی سگی آمده او را بوی کرد سنگی بجانب او انداختی اتفاقا آن سنگ بر سر آن کودک رسید و بشکست مادر تو سرش ببست پس او را همان جا گذاشته و دیگر حال او ندانستید آن زن بتصدیق قلب و زبان اقرار کرد که صورت حال چنین است لیکن از این واقعه غیر از من و مادرم هیچکس آگاه نبود پس فرمود چون بامداد شد مردی از فلان قبیله او را از آنجا برگرفته تربیت نمود تا وقتی که بزرگ شد و همراه ایشان بکوفه آمده ترا بزنی بخواست و الحال ترا فرمود سر خود برهنه کن جوان برهنه کرد اثر شکستگی هویدا بود فرمود ای عورت این همان پسر تو است و تو مادر این خدای تعالی شما را از حرام محفوظ داشت پسر خود بگیر و برو **قاسم کاهی گوید** بعلم غیب در کوفه زن از شوهر جدا کرده ❊ بمعنی مادر و فرزند بودند آن زن و شوهر **منقبت** هم در شواهد النبوة از جندب بن عبدالله الازدی منقولست که در جمل و صفین بر رکاب مستطاب امیرالمومنین ملازم بودم و مرا در این شکی نبود که حق بطرف ایشانست اما چون بنهروان فرود

آمدم این خطره بخاطر خطور کرد که این جماعت همه اقربا و اخیار ما اند کشتن ایشان
سخت دشوار است بامداد که از میان لشکرگاه با مطهره آب بیرون شدم و نیزه را بر زمین
فرو برده سپر را برو نهاده در سایه اش متفکر نشستم ناگاه امیرالمؤمنین با رخساره چون
مهر مبین آمده پرسید هیچ آب داری مطهره پیش آوردم بدست حق پرست گرفته چندان
دور رفت که از نظر پنهان شد بعد از ان آمده وضو ساخته در سایه سپر نشست ناگاه
سواری دیدم که از جانب مهر میرسیدم گفتم یا امیرالمؤمنین این سوار ترا میخواهد فرمود
وی را بخوان چون خواندم پیش آمده گفت یا امیرالمؤمنین مخالفان از نهروان گذشته
آب ببریدند فرمود حاشا که گذشته باشند باز گفت والله گذشتند فرمود غلط است
آن سوار گفت حقا تا ماداتیک ایشان نزد الطرف آب ندیدم نیامدم فرمود خلاف است زیرا
که محل افتادن و جای خون ریختن ایشان اینجاست و از ایشان زنده نماند مگر کم از
ده تن و اصحاب من کشته نشود مگر نه تن پس بر خواست من با خود گفتم الحمد لله میزانی بدست
آمد که حال امیر را شناسم و عهد با خدا کردم که اگر مخالفان از نهروان گذشته
باشند اول کسی که با امیر محاربه کند من باشم و اگر بر محاربه و قتال ابطال عساکر
اعدا ثابت مستقیم باشم چون از صفوف گذشته دیدم رایات ایشان بحال خود در جای
که بود قایم است پس پشت من جنبانیده گفت حقیقت کار بر تو روشن گشتم بلی یا امیرالمؤمنین
الحال فرمود بکار خود مشغول باش که یکی از ایشان بقتل خواهی آورد و یا دیگری
آوکرد

المقصود

او بگفت همچنان بود که یکی از ایشان را کشته با دیگری آویخته زخم بر وزدم و او بر من آویخت
هر دو از خود رفته بر زمین افتادیم و تا وقتی بخود نیامدیم که امیر از محاربه فارغ شد
المقصود چون بر سر شمار کشتگان آمدند چنانکه فرموده بود از ایشان نه تن باقی
ماند و از اصحاب مستطاب نه تن شهید شد شخصی را از احوال در خبر داد که ترا طلب
خواهند کرد در فلان موضع و بر فلان درخت خرما همچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
شهادت کمیل
منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که روزی حجاج کمیل بن زیاد را طلب کرد کمیل
بگریخت آن لعین وظایف قوم او را باز گرفت کمیل با خود گفت عمر من باخر رسیده
که قوم خود را محروم سازم پیش آمد حجاج گفت خواهان این معنی بودم که بر تو دست
یابم کمیل گفت از عمر من باقی نمانده مگر اندکی هر چه خواهی بکن زیرا که امیرالمؤمنین
مرا سابقا خبر داده که قاتل من تو خواهی بود حجاج فرمود در حال گردن بزدند و او شهید
شد رحمه الله منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که روزی حجاج گفت میخواهم
شهادت قنبر
بر سر یکی از اصحاب ابوتراب و بقتلش بخدا تقرب جویم خادمانش گفتند ما بمجلس ندانیم
که با وی بیش از قنبر صحبت داشته باشد پس قنبر را طلبید گفت از دین و ملت علی بیزار شو
گفت مرا بدینی که فاضل تر از دین وی باشد راه نمای گفت ترا خواهم کشت اما بگو بنوعی
که میخواهی اختیار کن قنبر گفت اختیار بدست تست بهر نهجی که امروز مرا بکشی من
ترا فردا آن نوع خواهم کشت زیرا که خبر کرده است مرا او شهی حجاج که حجاج

ترا بظلم خواهد کشت آن لعین گفت تا قنبر را شهید ساختند منقبت هم در شواهد النبوة
مسطور است که براء بن عازب را امیرالمؤمنین ع فرموده بود که چون نور دیده من حسین را
جماعتی از مخالفان وی را شهید کردانند تو وی را نصرت بکنی چون امام حسین علیه التحیة والثناء
را یزید لعین شهید کرد براء بن عازب گفت بتحقیق راست فرموده بود وقتی رسید
کوتاهی که امام حسین کشته شد و من او را از روی غفلت یاری نکردم پیش از پیش آثار
ندامت و غرامت مینمود منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که در بعضی از سفرها
حکایت کربلا
چون بکربلا رسید بجانب راست و چپ خود نگریست و گریان گریان از آن دشت بگذشت
و گفت والله انیخت محل خوابانیدن شتران ایشان و موضع شهید شدن ایشان اصحاب
استفسار نمودند که یا امیرالمؤمنین این چه موضعست بزبان معجز بیان فرمود کربلاست
اینجا قومی را بکشند که بی حساب بهشت درآیند در آنوقت هیچکس تاویل کلام ولایت نظام
او ندانست تا آن روز جان سوز که واقعه شهادت امام حسین ع واقع شد شاه طیب
قدس سره مکی بهشت منزل عشاق زوار آل علیست ٭ هزار لعنت حق بر عدوی آل علیست ٭ ترا که
دعوی حب خدا و پیغمبر است ٭ متاب هیچ دمی روز سوی آل علیست ٭ جهان اگر همه زر و
بدست طیبا نرسد ٭ ز روی قدر بیکتار موی آل علیست ٭ منقبت هم در شواهد النبوة
مسطور است که چون امیرالمؤمنین ع از کوفه لشکر طلبید بعد از قیل و قال بسیار لشکر
فرستادند پیش از آنکه لشکر بوی برسد بزبان خوارق بیان فرمود از کوفه دوازده هزار
مرد

بکمر دمی آید یکی از اصحاب امیر گوید چون این شنیدم بر گذرگاه نشسته یک یک را در شمار
درآوردم از عددیکه معین نموده بود نه یکی کم بود و نه یکی زیاد منقبت هم در شواهد
چشمه که در [illegible] ظاهر شد
النبوة و حبیب السیر و تاریخ اعثم کوفی مسطور است که امیر در سفر حرب الصفین اصحاب
امیر محتاج بآب شدند هر چند چپ و راست شتافتند اثری از آب نیافتند آن نزد امیر
از جاده گردانید دیری ظاهر شد در میان بیابان اصحاب از ساکنان دیر طلب آب کردند
گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه است اصحاب گفتند یا امیرالمؤمنین بیش از آنکه بار طاقت
نماند اجازت فرمای تا بآب رسیم فرمود سنگی که زیر پای نیست بالای آب است سعی کنید تا آنرا
بکشید هر چند جمع اتفاق نمودند نتوانستند از جای جنبانید پس امیر از استر فرود آمده
بدو انگشت مبارک آن سنگ را از بالای چشمه دور انداخت آبی ظاهر شد در غایت صافی
و نهایت شیرین چنانکه در آن سفر خوشتر از آن آب نیاشامیده بودند تمام مردم بطفیل
عنایت ساقی کوثر سیراب شدند و هر قدر خواستند برداشتند پس آن چشمه در باب ولایت
آن سنگ گرانرا برداشته بدستور سابق بالای چشمه روح افزا نهاده فرمود که اثرا آنکار
ابنا شد چون راهب این حال مشاهده کرد از دیر فرود آمده گفت تو پیغمبر مرسلی فرمود نه
گفت فرشته مقربی فرمود نه پس گفت چه کسی فرمود من وصی محمد بن عبدالله ام که خاتم
النبیین است صلوات الله علیه و آله پس گفت دست بیار که مسلمان میشوم امیرالمؤمنین کرم الله
وجهه دست بوی داد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

واشهد انك وصي رسول الله بعد از آن امیر از وی پرسید که سبب از ملت آبا
واجداد خود برگشتی امروز ایمان آوردی گفت یا امیر المومنین ما در کتب دیده‌ایم
و از علمای خود شنیده‌ایم که در این موضع چشمه آبست و بالای آن سنگی که اثر ابدانند و
کندن نتوانند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر چون من این کار را از تو مشاهده کردم بآرزوی
خود رسیدم آنچه در انتظارش بودم یافتم امیر المومنین ع این سخنان شنید چندان
گریست که محاسن شریفش از آب دیده تر شد و گفت الحمد لله الذي لم اكن عنده
منسيا وكنت في كتبه مذكورا آمين شد و سپاس خدا را که نبودم من نزد او
از فراموشان و بوده‌ام من در کتابهای او مذکور پس راهب ملازم رکاب سعادتش
شد با شامیان شوم مقاتله نمود و بدرجه شهادت رسید و امیر المومنین بر او نماز
گذارده برای او از خدا تعالی آمرزش خواست و هرگاه او را یاد کردی فرمودی او مولی منست
منقبت هم در شواهد النبوة و دلایل النبوة مسطور است که ملک روم در زمان عمر بن
الخطاب نامه فرستاد مشتمل بر چند سوال دقیق عمر بعد از مطالعه برخاسته با نامه
پیش امیر المومنین ع آمد امیر نامه را در نظر در آورد و فی الفور دوات و قلم طلب نمود
جواب نوشت و پیچیده بر رسول قیصر داد رسول پرسید این جواب نویسنده کیست
عمر گفت نمی‌شناسی این عم و داماد و وصی پیغمبر است منقبت هم در شواهد النبوة و حبیب السیر
مسطور است که روزی معاویه گفت چگونه توان داشت کسی چون علی بن ابیطالب بیشتر از عالم

اهلت

رحلت میکند یا من حضار مجلس گفتند ما طریق این را نمیدانیم گفت من این را هم
از علی معلوم کنم زیرا که هرچه بر زبانش بگذرد حق تواند بود نه باطل پس نفرات معتمدان
خود طلب نموده گفت با یکدیگر روید یا یک مرحله و از آنجا هر یک بعد از دیگری بکوفه در آیید
و خبر مرگ مرا باز گوئید لیکن همه با یکدیگر متفق باشید در ذکر بیماری و روز مردن
و ساعت آن و موضع قبر و گذاردن نماز و غیره آن پس ترتیبی چنانکه معاویه تلقین
کرده بود بخود قرار داده روانه شدند چون قریب بکوفه رسیدند یکی از اول در آمد
اهل کوفه پرسیدند از کجا میرسی گفت از شام گفتند خبر چیست گفت معاویه مرد بعضی
مردم بملازمت امیر المومنین آمده خبر باز گفتند شاه ولایت پناه اصلا و قطعا التفات
ننمود روز دیگر شخص دویم آمد خبر مردن معاویه گفت بعضی باز بخدمت امیر آمده
گفتند هم ملتفت نشد روز سیم دیگری آمد نیز موافق آن دو کس خبر گفت باز
مردم آمده گفتند یا امیر المومنین این خبر بتحقیق شد و بصحت پیوست زیرا که امروز
دیگری آمده موافق آن دو کس پیشین خبر مردن معاویه باز گفت فرمود شما از مکر و حیلهای
وی غافلید بخدا که نمیرد تا ما دامی که محاسن علی بخون رنگین نشود و ابن آکلة الاکباد
یعنی پسر گفتار جگر خوار بازی ملاعبه بکند پس از آن این خبر را بمعاویه رسانیدند
گویند از استماع این خبر بغایت خوشوقت شد مخفی نماند که امیر المومنین از آنجهت معاویه را
ابن آکلة الاکباد میفرمود که در جنگ احد مادرش هند جگر سید الشهدا حمزه عم مصطفی را

خوردن هند جگر حمزه را

باشتیاق تمام نقص نموده خورده بود چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی از این معنی خبر
میدهد نظم در رسالت پس شد مگر نشنیدهٔ که از وحشی او بر پیمبر چه رسید
پدر او دُر دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد
پیمبر ببرید پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعنت الله یزید او علی قوم یزید منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که امیر المومنین
کرم الله وجهه در یکی از خطبهای خود اشاره بقتل عام بغداد کرده فرمود گویا میبینم
یکی از بنی عباس را که کشند چنانکه شتر قربانی را و او قدرت ندارد که آن هلاک را
از خود دفع کند وای بروی وای بروی چه خوار شده او در میان قوم خود سبب آنکه
امر پروردگار خود را گذاشته و روی بدنیای دون آورده بعد از آن هم در آن
خطبه فرمود اگر خواهم شما را خبر دهم از نامها و کنیتها و حلیها و مواضع قتل ایشان
منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که امیر المومنین روز حرب صفین باواز
بلند گفت یا اباسلمان یعنی ابومسلم کی است محمد حنفیه گفت او در آخر صفوف است
فرمود ای فرزند مرا او ابومسلم جولانی نیست مقصود من صاحب جیش که از جانب مشرق
با رایات سیاه پدید آید و چنان محاربه کند که حق تعالی بواسطه او حق را بمرکز خود
قرار دهد خوش وقت آنانکه با وی موافقت کنند در اعلای دین و در نگونساری
ظالمان جد و جهد نماید مولف گوید اعتقاد شیعه امامیه آنست که ابومسلم اگرچه لعین

اخبار غیب بقتل عام بغداد و ظهور هلاکو خان

خبر غیب بظهور ابو مسلم خراسانی

نا سزا یا

ناسزایی که در عهد بنی امیه نسبت بامیر المومنین کرم الله وجهه بود بر انداخت و بنی امیه را
نیست و نابود مطلق ساخت اما گونا هر گروه در آن زمان امام محمد باقر علیه السلام
امام و خلیفه بر حق بود ابو مسلم بعد از فتوحات ملک را حواله بمنصور دوانقی نمود
منقبت در معارج النبوة از ابن عباس منقولست که چون سید کاینات علیه افضل
الصلوات نماز بامداد گذاردی روی مبارک باصحاب کردی و شعشع انوار جبین آن
شفیع المذنبین ظلمات اندوه و غم از ساحت قلوب احباب مرتفع و مندفع گشتی
روزی نماز صبح گذارد جبین مبین بجانب صحابه نا کرده باشاره علیه عالیه علی
بن ابیطالب را مفتخر گردانیده با خود از مسجد بیرون آورد و اصحاب از کیفیت
احوال واقف نبودند تا آنکه بعتبه مرتضی و حجره فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا در
آمد امیر را فرمود که بر در حجره توقف نموده آیندگان را از دخول منع کند سبب آنکه
امام حسین متولد گشته و ملائکه بزیارت تهنیت گویان میآیند در این اثنا ابوبکر آمده
امیر را در حجره متوقف دید از حال آنسرور استفسار نمود گفت در حجره است و مرا از
برای منع آیندگان اینجا باز داشته ابوبکر مرا اجازت هست که در آیم امیر گفت آن
سرور را شغلیست پرسید چیست گفت فرزند ارجمندی متولد شده و فرشتگان
بزیارتش آمده تهنیت میگویند و تا حال چهارصد و بیست و چهار هزار فرشته بزیارت آمده
و دیگر نیز میآیند ابوبکر تعیین این عدد از کیفیت اطلاع امیر المومنین ع بر این معنی

ولادت سید الشهدا ع

متحیر ماند بود از اینجهت عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و باقی اصحاب جمع آمده منتظر
بودند تا حضرت رسالت بیرون آمد ابوبکر آنچه از امیر شنیده بود بموقف عرض رسانید
آنسرور فرمود یا اخی ترا باین معنی که اطلاع داد و اعداد ملائکه چگونه دانستی فرمود
از آمدن افواج ملائکه واقف میشدم و هر زمره از فرشتگان که میآمدند اعداد
خود بلغت خواص تقریر مینمودند و آن عددها بر یکدیگر گرفتم تا این مبلغ آنسرور
فرمود زادك الله عقلاً یا علی ~~منقبت~~ هم در شواهد النبوه و زهر الرياض

وفات حضرت پیغمبر صلعم و آمدن اعرابی بشام

مسطور است که چون حضرت رسالت پناه داعی اجیبوا داعی الله را اجابت نموده
طایر سدره نشین روح نازنین او با وج علیین پرواز کرد و بدن مبارکش
در روضه متبرکه بنقاب احتجاب متواری گشت بعد از ده روز اعرابی تازیانه در دست
گرفته و برقع بر روافکنده بر در مسجد آمد گفت السلام علیکم یا اصحاب
رسول الله آنچه از شما فوت شده خدایتعالی عوض ارزانی دارد ان کان
محمد قد مات فالله حی لا یموت ابداً اعظم الله اجرکم و غفر ذنبکم
ما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم و گفت پیغمبر شما کجاست ابوبکر بیرون آمد
او رو با میرالمومنین کرم الله وجهه آورد گفت السلام علیك یا فتی امیر گفت
علیك السلام یا مضر و صاحب البر ابوبکر و حاضران از جواب امیرالمومنین
متحیر گشتند اعرابی گفت ای جوان نام من چه دانستی و مرا صاحب بر چگونه گفتی امیر

گفت

گفت برادر من محمد مصطفی صلعم خبر داده و کیفیت حال تو با من تقریر نموده اگر خواهی با تو
در میان آرم مضر پرسید نام تو چیست فرمود علی بن ابیطالب و گفت تو از عربی و نام
مضر و نام پدرت داری و مدت سیصد و هشت سال از عمرت گذشته در ابتدا که صد سالی
از عمر تو منقضی شده قوم خود را الظهور رسالت سید کاینات بشارت دادی و گفتی
از تهامه مردی بیرون آید با رخساره از ماه نورانی تر و با سخن از عسل شیرین تر هر که
بوی تمسک نماید نجات دارین یابد پدر یتیمان و مسکینان باشد صاحب منبر بود هر در او
گوش نشنید و گفتی خود را بپوید بر زند خمور زنا حرام گرداند و از قتل زیاد نهی فرماید
خاتم انبیا باشد و سید اولیا امتش پنج وقت نماز گذارند و ماه رمضان بصیام بگذرانند
و حج بیت الله بتقدیم رسانند از گروه با و ایمان آرید چون آن ترا باین امر دلالت
کردی با تو بمحاربه مبادرت نموده در ایذا و افنای تو کوشیدند ترا در چاه عمیق
انداختند و خواطر از ترددتو باز پرداختند چنانکه تا حال در آن چاه محبوس بودی
چون لمعات نور محمدی که از نور دیدند حق تعالی قوم ترا بسیل هلاک گردانید
ترا از آن حبس نجات کرامت فرمود بعد از آن این ندا از عالم غیب بسمع تو رسید
که ای مضر بدرستی که محمد صلعم فوت شد و تو از زمره اصحاب اوئی بمدینه رفته زیارت
قبرش نمای بنابراین تو شش روز قطع منازل و طی مراحل نموده باینجا رسیدی که
بزیارت مشرف میشوی مضر چون این سخنان شنید در گریه در آمده گفت قصه چون

چون دانستی و بر این حال از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرا سید کاینات خبر داده بود
که مضر بعد از وفات من بیاید چون بوی ملاقات کنی سلام من بوی رسان چون
مضر بوید سلام شنید بسعادت پیغام مستسعد گردید پیش آمده بوسه بر فرق امیر داد
و بنشست امیر بفرمود تا برقع از جمال خویش بردارد چون برداشت نور از جبینش
ساطع شد که تمامی مسجد منور گشت بعد از آن گفت چند سوال دارم که بر جواب

جواب سائل

آن اطلاع نیابد مگر نبی یا وصی او امیر فرمود سوال کن گفت یا علی خبر کن مرا از نری
که پدر و مادر من ندارد و از ماده بی پدر و مادر و از نری که بی پدر بوجود آمد
و از رسولی که نه از جن و انس است و نه از ملائکه و نه از بهایم و نه از سباع و از قبری که
صاحب خود را سیر داد و از حیوانی که اصحاب خود را بیم کرد و از جسمی که خورد و بیاشامید
و از بقعه که ابتدای خلقت او یکنوبت بیش آفتاب بروی نتافت و دیگر نخواهد تافت
و از جمادی که زنده بزاد و از زنی که بیک ساعت فرزند از وی متولد گشت و از
دو ساکنان که حرکت نکنند و از دو متحرک که ساکن نگردند و از دو دوست که دشمن
نشوند و از دو دشمن که دوست نگردند و دیگر خبر کن مرا از شیئی و لاشیئی و از
خوبترین اشیا و از زشت ترین اشیا آنچه اول در رحم متعلق گردد و آنچه آخر
در قبر بریزد چون مضر این هشت سوال مشکل نمود امیر جواب بتفصیل مبادرت
فرمود گفت اول پرسیدی از نری که پدر و مادر ندارد آن آدم است و ماده

که پدر

که پدر و مادر ندارد حوا و نری که بی پدر بوجود آمد عیسی است و رسولی که نه از جن
و انس و نه از ملائکه و نه از بهایم و نه از سباع غرابست که حق تعالی بتعلیم قابیل فرستاده
بود کما قال الله تعالی فبعث الله غراباً یبحث فی الارض و آن قبری که صاحب خود را
سیر داد ماهی بود که یونس را مدت سی روز در شکم داشت و باطراف جوانب بحر سیر میکرد
و آن حیوانی که اصحاب خود را بیم کرد موری که بطلب رزق بیرون آمده بود با قوم خود
موران بر ستون بالای سر سلیمان میرفتند آن مور گفت واقف باشید که خاک بر سر
سلیمان پیغمبر نریزد و پیغمبر خدای از شما متوذی شود و آن جسم که خورد و بیاشامید
و دیگر نخورد عصای موسی بود که سحر ساحران را فرو برد و در شان او آمده که تلقف
ما یافکون و بقعه که آفتاب یکنوبت بیش بر آنجا نتافت و نخواهد تافت آن دریای
نیل بود که حق تعالی از برای قوم موسی شکافت قرآن پدید آمد و آفتاب بر آنجا تافت
چنانکه گرد از قعرش بر آمد و بعد از گذشتن قوم فرعون آب بر هم ریخته بحال اول
گشت و آن جمادی که از وی حیوان متولد شد سنگی بود که از وی ناقه صالح بیرون
آمد و آن دو ساکن که متحرک نگردند آسمان و زمین است و مراد از تحرک انتقال است
از مکان بمکانی و دیگران دو متحرک که ساکن نگردند آفتاب و ماهست و آن زنی که بیک
ساعت بزاد مریم است که بیک ساعت حامله شد و یک ساعت بار داشت و ساعت دیگر بدرد
مخاض متحیر گشته عیسی را بزاد و آن دو دوست که هرگز دشمن نگردند جسم و جان اند و آن

دو دشمن که هرگز دوست نگردند موت وحیات وشیرین مومن والایش کافر واحسن اشیا
صورت بنی آدم است واقبح اشیا بدن بی سر واول انچه در رحم بندد انگشت شهادت
وآخر جزوی که در قبر ابرد استخوان سر بند که در ظهر است مغز چون این جواب سوال خود
بشنید برخواسته بوسه بر فرق همایون وناصیه میمون شاه مردان بداد واصحاب
مستطابه که دران مجلس حاضر بودند تقبیل رأس ان سرور دفتر اولیا وسردار اصفیا کرم الله
وجهه مبادرت نمودند واو را وصی ووارث علم رسول صلعم دانسته بر فضایل ومفاخر او
زبان تحسین گشودند القصه مغز گفت یا علی مرا بمرقد سید کاینات دلالت کن تا بر فوات
ذات عالی صفات بگریم امیر بدر رفته همراه او کرد بمرقد منور دلالت نمود مغز قبر مبارک را
در بغل گرفته سینه بران درج ایمان نهاد امیر فرمود ساعتی مغز را بحال او بازگذارید
که وقت مفارقت اوست از دنیا چون بعد از ساعتی درآمده دیدند سر بر مرقد منور نهاده
وجان بحق تسلیم نموده اصحاب بتجهیز وتکفین او نموده نزدیک قبر سید الشهدا حمزه
رضی الله عنه مدفون ساختند منقبت هم در معارج النبوة وزبدة البهاری از ابن عباس
منقولست که یهودی در شام هر شنبه بقرائت توریة اشتغال مینمود بیدر توریة نعت
ان سرور در چهار محل دید ازا بریده بسوخت شنبه دیگر در هشت موضع بازیافت
بقطع واحراق آن مبادرت نمود شنبه دیگر در دوازده موضع مرقوم دید متحیر شده
گفت هر چند صفات کمال ونعوت جلال محمد محو میکنم بیشتر ثبت میکرد دیگر بجای خواهد رسید

که تمامی توریة نعت او نمود بعد از ان از احباب خود استفسار حال ان سرور نمود اظهار
اشتیاق کرد گفتند این محمد که در تهامه دعوی نبوت میکند تا دیدنش اولیست یهودی
گفت بحق توریة که مرا از زیارت او منع مکنید پس پای مرا حمل نموده از شام بمدینه رسید
اول کسی ملاقات نمود سلمان بود چون سلمان را خوش محاوره وخوب دید گمان برد
که حضرت رسالتست گفت انت محمد حال انکه سه روز که از انتقال ان سرور گذشته
در گریه شده گفت من غلام اویم یهودی گفت محمد کجاست سلمان متفکر شد که اگر گوید
فوت شد طالب مطلوب نارسیده نومید بازگردد واگر گوید در زمره احیاست خلاف
واقع گفته باشد گفت بیا تا ترا نزد اصحاب او برم پس یهودی بمسجد آمده صحابه محزون
نشسته بودند یهودی بر مظنه انکه ان سرور در میان اصحابست گفت السلام علیک
یا ابو القاسم و یا محمد چون مرد غریب نام حبیب بر زبان راند بیکبار ناله وفغان از
میان اصحابه برخواست وآواز شیون وگریه دران انجمن استیلا پذیرفت امیر المومنین
کرم الله وجهه سر برآورده گفت کیست که مصیبت ما را آماده میگرداند وبر جراحت ما
نمک میافشاند ظاهرا از این مملکت نیستی که از فوت انحضرت اطلاع نداری مدت
سه روز است که ماه فلک رسالت در محاق افتاده ودلهای دوستان بر آتش فراق
نهاده یهودی آه حسرت از سینه برکشیده گفت مولانا سوختم بگیر در آتش داغ داد
انچه با من کرد غم با کس نکرده کاش ما در سنگ زادی جان من جای شیرم زهر دادی

در دهن • چون بزاد توریة نخواندی چون خواندم نعت محمد ندیدی چون
دیدم بلا دیدارش مشرف گشتمی یا چو مهرش با دل [illegible] گشتمی بعد از ان گفت کسی باشد
که توصیف صورت وسیرت ان سرور نماید امیر فرمود از من بشنو پرسید نام تو چیست فرمود
علی گفت بتحقیق نام ترا در توریة مسطور یافتم وبدانکه تو وصی ان سروری انحضرت
جبهه مبارکش کمی امیر فرمود روی مبارکش بمرتبه روشن بود که برابرش افتاب تیره مینمود
وقد دلپذیرش در غایت اعتدال وسر فرالش مدور وپیشانی کشاده وچشمهای فرخنده
اش سیاه ابروان دلجویش پیوسته ودندانها از یکدیگر کشاده چون تبسم نمود نور از انها
درخشیدی وکفین مبارکش بجهت کفایت امور خانه چون صحن دشت گشته وشکم همیونش
به پشت همایون ملحق شده ومابین دو دوش طاعت کوشش او خاتم نبوت ظاهر ولایح
بود ودر میان وپوست وخونش بقلم قدرت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم
نوشته وبظاهرش رقم توجه حیث شئت فلک مصور گشته چون امیر المومنین علیه السلم
علامات وامارات ان سرور برین وجه تقریر فرمود یهودی گفت صدقت یا علی در
توریة من نیز چنین دیده ام اما از ملبوسات انسرور جامه باشد که استشمام رایحه اش
نمایم امیر سلمان فرمود که رفته خرقه متبرکه انسرور بیار سلمان بدر آمده تا دار سیدة
النسا شنید که در فراق رسول صلعم نالان میگرید واما مین پیش حسنین نشسته در گریه موافقت
نموده بمضمون این چند بیت تشبث میکردند نظم ای نور دیده رفتی ما را گذاشتی

سرگشتگان بی سر وپا را گذاشتی • رفتی بسیر بزم وصل بیدارت جفای هجر • مجروح وخسته
اهل وفا را گذاشتی • تو راحت جراحت بر سینه ولیک • مرهم بیبرده درد بلا را گذاشتی •
چون سلمان حلقه بر در زد سیدة النسا گفت کیست که در خانه یتیمان میکوبد وتفقد
حال غریبان مینماید گفت خادم اهل بیت سلمان امیر المومنین مرا فرستاده جبه متبرکه
انسرور استدعا نموده سیدة النسا گفت کیست جامه پدرم در پوشد دیگر با یاری انکه
درین امور خطیر کوشد سلمان واقعه یهودی در میان آورده صورت حال عرض نمود
سیدة النسا آن خرقه متبرکه بیرون آورده منقولست که صفت جا بلیف خرما رقعه بر او
دوخته بودند بدست سلمان فرستاد اصحاب استشمام نموده بر سر و دیده مالیده تسلیم یهودی
کردند وستطابه را که اش نموده بر سر قبر انسرور صلعم آمده روی نیاز بجانب آسمان
کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم انی قبلت
اسلاما فاقبض روحی فی الساعة بیت بار خدایا اگر اسلام مرا قبول فرموده
جان مرا همین ساعت قبض فرمای این بگفت وجان بداد واصحاب بتکفین وتجهیز
نموده در بقیع غرقه مدفون ساختند منقبت در تفسیر فخر رازی وترجمه الخواص
مسطورست که بعد از رحلت رسول صلعم از قیصر روم کتابتی بمدینه طیبه آمد مضمونش
انکه سوره فاتحة الکتاب از نزد شما بما رسید بر معانی ان اطلاع یافتیم اما شبهه در
اهدنا الصراط المستقیم خطور میکند که اگر بیقین دین شما بر حق است وقبول آن

مستلزم وصول الطریق قویم و صراط مستقیم طلب آن تحقیق حاصل باشد واگر در حقیقت
دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمره یقین است هنوز در دل شما نه پذیرفته رفع این شبهه
نمایید ومراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند واز ضالین مقصود کدام فرقه اند اگر
چنانچه جواب این سوآلها برای ما بتفصیل روان سازید بدین شما در آییم وقبول دین
اسلام نماییم چون مکتوب رسید مجموع اصحاب رجوع بجناب باب مدینه علم رسالت مآب
آوردند چون برسول قیصر روم اطلاع یافت فرمود معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست
که ثبتنا علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة یوم القیمة یعنی آنراهست که تو ما را امر
کرده ما را بران ثابت دار در ایام حیات ما در دنیا وچون رخت بعالم بقا کشیم
ببرکت این اثبات واستقامت بجنت دلالت فرماید ودلیل برانست که آیه دیگر فرمود
اِنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ اول بان استقامت صراط فرمود وحقیقت
آن تعیین نمود الکه باتباع آنکه عبارت از ثابت بودنست بران دلالت میفرماید
ومراد از مغضوب علیهم یهودند واز ضالین نصاری یعنی قوم یهودند بدلیل و
بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ که در شان ایشان واقع شده وضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ که
درباره نصاری صادر گشته وهرکه از طریق محمد واهل بیت او انحراف جوید حکم آن
دارد ودر آخر مکتوب قیصر روم مرقوم بود که کدام سوره از سوره قرآنی که هفت
آیه است بعدد ابواب دوزخ وهفت حرف از حروف در روی نیست که ما در انجیل خوانده

بإلهام کی

ایم که هرکس آن سوره را بخواند هفت در دوزخ بروی بسته شود وامیر در آخر همان
جواب نوشت که این سوره فاتحه است که آنرا سبع المثانی خوانند وآن هفت حرف
که ثا وجیم وزا وشین وظا وخا وفا باشد در آن نیست آنهمان سوره که بشما رسیده
در اهدنا الصراط المستقیم آن شبهه داشتند وآن کتاب را مهر کرده فرستاد چون قیصر
روم بخواند حقیقت دین اسلام بروی منکشف گشت اما بقوم اظهار نتوانست کرد
بدل قبول اسلام نمود واسیران اهل اسلام را باز فرستاد منقبت در تفسیر ثعلبی
از عبد الله ابن مسعود منقولست که گفت قران بر هفت حرف نازل شد وهر حرف را ظاهر
وباطنی است ونزد امیر المومنین علیه السلام علم ظاهر وباطن قران حاصلست ومراد
از حرف درین قول شاید قرآات باشد یعنی قران بر هفت قرائت نازل گشته و
یا مراد از حرف اصل باشد که بر هفت اصل نازل شد محکم ومتشابه ونص وظاهر ومجمل
ومأول وناسخ ومنسوخ منقبت در اربعین جار الله علامه مسطور است که چون حدیث
انا مدینة العلم وعلی بابها بگوش بعضی از خوارج رسید از راه حسد ده نفر از عالمان
ایشان پیش امیر آمده گفتند یا علی هر کدام از تو یک سوآل میکنیم اگر جواب هر کدام
جدا جدا دادی پس میدانیم که تو بتحقیق در مدینه علم رسولی امیر المومنین علیه السلام گفت
بپرسید آنچه بخواطر دارید پس یکی پیش آمده سوآل نمود که علم بهتر است یا مال فرمود
علم بهتر است گفت بچه دلیل فرمود بدلیل آنکه علم میراث پیغمبرانست ومال میراث

مبحث ان القرآن نزل علی سبعة احرف

مبحث دار العلم و مال

قارون وهامان وفرعون دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیراکه مال را
تو نگاه باید داشت وعلم نگاهبان تست دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیراکه
صاحب مال را دشمن بسیار بود وعلم را دوست دیگری پرسید فرمود علم بهتر است
از مال زیراکه مال بتصرف کم شود وعلم زیاد دیگری پرسید فرمود علم بهتر است
از مال زیراکه صاحب مال را از دزد باید محافظت کرد وعلم را احتیاج بمحافظت نیست
دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیراکه صاحب مال را بخیل خوانند وصاحب
علم را کریم دیگری پرسید که علم بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است زیراکه از صاحب
مال فردا حساب میطلبند واز صاحب علم نه دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال
زیراکه مال بطول زمان کهنه شود وعلم نه دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال
زیرکه از علم دل روشن شود واز حب مال سیاه دیگری پرسید فرمود علم بهتر است
از مال زیراکه صاحب مال هم چو فرعون دعوی خدایی کند وصاحب علم گوید ما
عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وبعد از ادای جواب سوآلات فرمود بخدایی که جان
علی بن ابیطالب در قبضه قدرت اوست که اگر شما سوآل کنید تا ما دامی که زنده باشم
هر آینه جواب غیر مکرر دهم چون خوارج اینچنین علم ودانش امیر المومنین مشاهده کردند
هر ده نفر با جمعی از تابعان خود زبان باستغفار گشاده تایب ومومن شدند منقبت
در فصل الخطاب ومعارف بروایت امیر المومنین مسطور است که وقتی سید کاینات علیه

افضل

افضل الصلوات در خانه بود مرا فرمود یا اخی خذ بالباب فان الملائکة عندی
ویاخذون منی یعنی ای برادر ببند در را بدرستیکه فرشتگان نزد منند ومیگیرند
از تعلیم دین وارشاد راه یقین پس فوج فوج از ملائکه میآمدند واز آنسرور تعلیم گرفته
میرفتند آواز ایشان شنیده دانستم که سیصد وسی فرشته اند چون از تعلیم دادن فارغ شد
گفتم یا رسول الله این جوق که رفتند سیصد وسی فرشته بودند فرمود بلی اما چگونه دانستی
گفتم سمعت بکلماته وثلاثون صوتا فعلمت انهم ثلثمائة وثلاثون یعنی شنیدم
سیصد وسی آواز پس دانستم بدرستیکه سیصد وسی تن اند آنسرور دست مبارک خود بر سینه من
نهاده گفت زادک الله ایمانا وعلما یا علی منقبت هم در فصل الخطاب مسطور است
که در زمان عمر بن الخطاب زن مجنونه را آوردند که زنا کرده بود عمر حکم برجمش
کرد امیر المومنین کرم الله وجهه گفت از رسول ص شنیدم که میفرمود رفع الله القلم
عن ثلاث عن المجنون حتی یبرأ وعن الغلام حتی یدرک وعن النائم حتی
یستیقظ فخلی عنها یعنی برداشته است خدای تعالی قلم را از قوم دیوانه تا که به
شود واز کودک تا که بالغ شود واز نایم تا که بیدار شود پس عمر در گذشت از
سنگسار کردن ورجوع کرد بسوی قول امیر المومنین ع وگفت عجزت النساء ان
یلدن مثل علی ابن ابیطالب ع لولا علی لهلک عمر یعنی عاجز اند زنان در
زاییدن مثل علی بن ابیطالب ع واگر نمیبود علی هر آینه هلاک میشد عمر منقبت در تفسیر

فخر رازي وكنز العرفان در بيان آيه كريمه لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا الآيه مسطور است كه در زمان عمر بن الخطاب قدامه ابن مظعون
شراب خورد خليفه خواست بروي اجراي حد كند قدامه آيه مذكوره خوانده كفت حد
بر من واجب نيست خليفه دست از وي بداشت چون اين خبر بامير المؤمنين ع رسيد بدار
الشرع آمده كفت يا ابا حفص چرا ترك حد كردي از قدامه عمر كفت او اين آيه بر من خواند
امير المؤمنين ع فرمود قدامه از اهل اين آيه نيست چه مرتكب حرام شده واهل ايمان بموجب
آيه حرام را حلال ندانند پس او را باز كردان وبتوبه ارشاد ده ورنه كفته بعد از توبه اجراي
حد بروي كن اكر توبه نكند بقتل آر كه او از ملت اسلام خارجست چون اين خبر بقدامه
رسيد توبه كرد منقبت در دفتر ثاني روضة الاحباب مجلد اول حبيب السير مسطور است كه در
سال سيم از هجرت در زمان عثمان ضعيفه را از قبيله جهينه آورده كفتند كه بعد از
عقد ونكاح ووقوع بخلوت با شوهر بمدت شش ماه فرزند آورده عثمان بي تامل حكم
برجمش كرد چون امير المؤمنين كرم الله وجهه بر كيفيت واقعه اطلاع يافت بدار الشرع
آمده فرمود اكر در اجراي اين سياست زن تا خير اولي واثبت زيرا كه حق تعالي در
قران ميفرمايد وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا واين آيه كريمه مشتمل است بر اقل
مدت حمل ومدت فصال بمقتضاي كلام اعجاز نظام وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ
حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال است پس اقل مدت حمل شش ماه باشد وزناي اين بيچاره

بوبند

پيوند وعثمان بعد از ملاحظه اين مقدمات متحير از عقب فرستاد كه از رجم آن ضعيفه
بحكم العجلة من الشيطان تعجيل نكنند تا رسيدن فرستاده كار از دست رفته بود
بيت نوش دارو كه پس از مرك بسهراب دهند • ندهد فائده كر همه ترياك بود منقبت
در كتاب فن بديع مطول مسطور است كه امير المؤمنين ع نامه نوشته بمعاويه باين عبارت
فَصِحْ عِزُّكَ غَرَّكَ فَصَارَ قُصَارُ ذَلِكَ ذُلَّكَ فَاخْشَ فَاحِشَ فِعْلِكَ فَعَلَّكَ
تَهْدَي بِهَذَا يعني مغرور كرده ترا عزت تو پس عاقبت خواهد شد خواري بر تو پس بترس
از بدبهاي فعل خود شايد كه راه راست نمايد ترا خدا تعالي وحامل نامه نامي قنبر بود چون
پيش معاويه رفت او اقرا بر بلندي قامتش كرده از روي هزل كفت اَيْنَ عِنْدَكَ خَبَرٌ مِنَ السَّمَاءِ
يعني آيا پيش تو هست خبر از آسمان قنبر كفت آري اِنَّ الْعَلِيَّ فِي قَفَاءِكَ وَمَلَكَ الْمَوْتِ
فِي هَوَاءِكَ يعني امير المؤمنين كرم الله وجهه در عقب تو ميايد وعزرائيل در طلب تو مشغول شده
خاموش كشت پس قنبر با كفش بر كليمش روانشد تا ملاقات كند معاويه كفت فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ
قنبر كفت هَذَا وَادِ الْمُقَدَّسِ يعني تو كه ميكويي فرود آر نعلين خود را چنانچه حق تعالي
بموسي ع بر طور سينا كفته بود مكر اين وادي مقدس است معاويه نيز سر در پيش افكنده
خجل شد پس امير المؤمنين عليه السلام در جواب نوشت كه عَلِيٌّ قَدْ دَقَّ عَلَى قَدْرِكَ يعني
يعني مرتبه من جوش ميزند ديك من در مطول ومختصر معاني مسطور است كه علي مشتق از
علو است ومعني علو بلند از همه چيزها ومعاويه مشتق از عو وعو آواز سك را كويند

دو در بعضي از كتب معتبره بنظر در آمده كه معاويه در زمان نبي خود مسجد از بيت المال
بنا كرده وبدان مفاخرت مينمود چون اين خبر بسمع مبارك امير المؤمنين عليه السلام رسيد
في البديهه اين دو بيت نوشته فرستاده بيت سَمِعْتُكَ تَبْنِي مَسْجِدًا مِنْ خِيَانَةٍ
وَأَنْتَ بِحَوْلِ اللهِ غَيْرُ مُوَفَّقٍ • كَمُطْعِمَةِ الرُّمَّانِ مِنْ كَسْبِ فَرْجِهَا • جَرَى
مَثَلًا لِلْخَائِنِ الْمُتَصَدِّقِ • وَقَالَ لَهَا أَهْلُ الْبَصِيرَةِ وَالتُّقَى • لَكِ الْوَيْلُ لَا
تَزْنِي وَلَا تَتَصَدَّقِي • معني بيت اول شنيدم كه بنا ميكني مسجد از خيانت و
حال آنكه بعنايت خدا تعالي توفيق نخواهي يافت معني بيت دوم چنانچه دهنده زني كه
نامش رمان بوده از كسب فرج خود جاريست مثل تو از براي خيانت در صدقه دادن
آن زن معني بيت سيم وكفت اشرور كه صاحب بصيرت وتقوي بود زمان را وقتي كه
او آمده كفت يا رسول الله من از كسب را صدقه ميدهم لا تزني ولا تتصدقي يعني
نه زنا كن ونه صدقه بده منقبت در مصابيح القلوب مسطور است كه امير المؤمنين عليه السلام
ببلده كوفه با جمعي مجبان در نخلستان زير درخت نشسته خرما تناول مينمودند رشيد
هجري كفت نيكو خرما يست فرمود بعد از فوت من ترا بر چوب اين درخت دار كنند
ورشيد كويد بعد از وفات امير المؤمنين ع هر روز رفته اندر درخت را غم خوار كي مينمودم
كه خشك نشود روزي بدانجا رسيده ديدم بثمر مرده شده كفتم آه اجلم رسيد روز ديكر
رفتم نيمه از ان بريده ستون چرخ چاه كرده بودند ديكر روز بيابد كه امير عبد الله

ترا ميخواند

ترا ميخواند چون بدر كوشك رسيدم ان نيمه درخت را ديدم آنجا افتاده يا بر زمين
زده كفتم مرا براي تو آورده اند پس مرا پيش پسر زياد بردند ان شقي كفت بيا از
دروغهاي علي بن ابي طالب كرم الله وجهه كفتم بخدا كه او هركز دروغ نكفته ومرا
خبر داده كه دست وپاي وزبان مرا ببري وبردار كني كفت من او را دروغ كو
سازم دست وپايت ببرم وزبانت بكذارم پس فرمود كه دست وپاي او را ببريده بر
دار كردند رشيد بر دار احاديث صحيحه در حق اهل بيت روايت ميكرد وميكفت بنويسيد
پيش از آنكه زبانم ببرند چون خبر بان ملعون رسيد از سر قهر وغضب كفت زبانش ببريد
تا ديكر باره دم نزند آمدند كه زبان بيرون كن رشيد كفت نه دعوي كرده بود آن
شقي كه صاحب مرا دروغ كو كرداند پس زبان بيرون كرد چون قطع كردند همان
ساعت شهيد شده بسعادت شرف كشت كه هركز تفاوت مبدل نكردد منقبت
در روضة الشهدا مسطور است كه امير المؤمنين علي كرم الله وجهه با لشكر ظفر اثر
در راه نهروان بر ديري بكذشت ترسايي پير بر بالاي دير بود نعره زد كفت
اي لشكر اسلام پيشواي خود را بكوييد كه نزديك من آيد چون اين خبر بامير المؤمنين رسانيدند
عنان مركب را بران طرف كردانيد چون نزديك رسيد ديراني كفت اي سرور لشكر
كجا ميروي كفت بحرب دشمنان دين كفت متوجه حرب مخالفان مشو كه اين زمان
ستاره مسلمانان ما در هبوط است وطالع ملت اسلام در نهايت ضعف چند

روزی توقف کنم که روی سعود دهند و طالع مسلمانان قوت گیرد امیر المومنین ع
فرمود چون تو دعوی علم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده گفت حقا
من هرگز نام این ستاره نشنیده ام امیر سوال دیگر کرد دبیر جواب نتوانست داد
امیر فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چندان وقوفی نداری از حال زمین خبر
پرسم اینجا که ایستاده میدانی که زیر قدم تو چه مدفونست گفت والله اطلاع ندارم
فرمود ظرفیست پر از دینار بدین عدد و نقش سکه بدین منوال پیر گفت این سخن
از کجا میگوئی امیر گفت بعنایت رسول رب العالمین و نیز فرمود چون با این قوم
حرب کنیم از لشکر اسلام کم از ده نفر کشته شوند و از لشکر مخالفان کم از نه کس
جان بسلامت نبرند از این سخنان متحیر شد پس بفرموده امیر زیر قدم او کندند
ظرفی بیرون آمد پر از دینار چون شمردند همان عدد و همان سکه بود دبیر فی
الحال از دیر بیرون آمد و بدست حق پرست امیر بیعت نمود مسلمان شد و امیر المومنین ع
با سطوت تمام و شوکت مالا کلام روی بنهروان آورد و با لشکر خوارج که از راه
ضلالت خویشتن را در بادیه طغیان و هاویه عصیان انداخته بودند از غایت ادبار
امور و هایف اتقیا و اطاعت اولیا هر گونه معایب بکار ساخته در مقابله
آمده راه مقاتله گشودند و از ان چهار هزار ناکس سه هزار و نهصد و نود و یک تن در
عرصه تلف شدند و نه کس گریخته جان از ان عرصه خون آشام بیرون بردند و از

لشکر

لشکر اسلام نه کس شربت شهادت چشیدند و باقی رخت انده کاشی از ان دریای خون
آشام بساحل سلامت کشیدند بعد از فتح فرمود ذو الثدیه را بجوئید در کشتگان
یکبار جستند نیافتند چون گفتند شاید کشته نشده و از معرکه فرار نموده باشد فرمود والله
دروغ نگویم او کشته شده او را بجوئید چون مرتبه دویم جستند در زیر ایشان کشتگان یافتند پنهان روشن که امیر المومنین کرم الله وجهه فرموده بود

منقبت
در دفتر سیم روضة الاحباب از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که در زمان
عمر بن الخطاب کعب احبار از عمر پرسید کلمه که رسول الله در آخر حال نزع با آن تکلم نمود
چه بود عمر گفت من در انوقت حاضر نبودم از علی بن ابیطالب علیه السلام بپرس آنحضرت بعد از
سوال فرمود در انوقت سر آنسرور را بر سینه خود منضم ساخته بودم و سر مبارکش
بر دوش من بود که دهن بر گوش من نهاده گفت الصلوة الصلوة کعب گفت آری آخرین
وصیت انبیا این باشد زیرا که برین مامورند و بر همین مبعوث شوند

منقبت
در کتاب امالی روایت کنند صالح بن یحیی ابن احمد ابن محمد عجلی باسناد طویل از
حارث اعور که گفت من سیر کردم با امیر المومنین کرم الله وجهه در حیره که نام موضعیست
نزدیک کوفه در ان هنگام گذشتیم بر دیرانی که ناقوس میزد ان حضرت فرمود ای
حارث میدانی چه میگوید ناقوس گفتم و حق خاتم انبیا بهتر دانند گفت بدرستیکه مثل
میزند دنیا و خرابه او را میگوید شعر لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا

شعر

اِنَّ الدُّنْیَا خَدَعَتْنَا وَاشْغَلَتْنَا وَاسْتَهْوَتْنَا یَا ابْنَ الدُّنْیَا جَمْعاً جَمْعاً
تَفْنِی الدُّنْیَا قَرْناً قَرْناً مَا مِنْ یَوْمٍ یَمْضِی عَنَّا اِلَّا اَوْهَنَ مِنَّا رُکْنَا
قَدْ ضَیَّعْنَا دَاراً تَبْقَی وَاسْتَوْطَنَّا دَاراً تَفْنَی لَسْنَا نَدْرِی مَا فَرَّطْنَا
فِیهَا اِلَّا یَوْمَ مِتْنَا بدانکه عروضیان این بحر را از ناقوس استنباط کرده و بحر
ناقوس نامیده اند هر مصراع چهار فعلن است بسکون عین و این بحر مثمن مستعملست
و کلمه طیبه لا اله الا الله که مصراع اول این ابیاتست تقطیعش چنین است
لا اِ با شباع همزه مکسوره فعلن لاه باشباع هاء مفتوح فعلن اِل لل فعلن
لا ه باشباع هاء مضمومه معنی بیت اول کلمه طیبه لا اله الا الله حق و صدق راست
دیگر از حق و صدق جهت مبالغه آمده معنی بیت دوم بدرستیکه دنیا فریب داد ما را و
مشغول گردانید و سهو و خطا انداخت ما را معنی بیت سیوم ای پسر دنیا جماعت
جماعت ما و قرن قرن را فانی میکرداند معنی بیت چهارم نمیگذرد هیچ روزی
از ما مگر آنکه سست میشود از ما رکنی معنی بیت پنجم ضایع کردیم ما سرای باقی را و
وطن ساختیم سرای فانی را معنی بیت ششم نیستیم ما که بدانیم آنچه تقصیر کرده ایم در
دنیا مگر روزی که بمیریم من گفتم یا امیر المومنین انصاری میدانند آنچه ناقوس میگوید فرمود
اگر میدانستند هر آینه علی را خدا نمیپرستیدند روز دیگر من رفتم پیش دیرانی
گفتم بحق مسیح بنواز ناقوس را بنوعی که مینواختی دیرانی ناقوس مینواخت و من

ابیات

و به نستعین

ابیات مذکوره میخواندم تا رسیدم بمصراع فیها الا یوم متنا پس دیرانی گفت
بحق انجیل که خبر داد ترا از این معنی گفتم انمرد که دیروز با من بود گفت آیا میان او
و پیغمبر شما قرابتیست گفتم ابن عم سرور انبیاست پس دیرانی گفت والله من یافتم
در توریة نوشته که آخر انبیا پیغمبری خواهد بود که وصی او تفسیر کند آنچه ناقوس گوید
الحاصل بملازمت امیر المومنین کرم الله وجهه آمده مسلمان شد الحمد لله علی دین الاسلام

منقبت
هم در کتاب مذکور باسناد طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه
منقولست که اعرابی بر پیغمبر علیه السلام هفتاد درم بهاء ناقه دعوی کرد آنسرور فرمود آیا
استیفاء ثمن از من نکردی گفت نه فرمود من بهای ناقه بتو دادم اعرابی گفت میخواهم
مردی که حکم کند میان من و تو پس اعرابی ابوبکر را حکم کرد ابوبکر گفت چه دعوی داری
بر پیغمبر اعرابی گفت هفتاد درم بهای ناقه ابوبکر گفت چه میگوئی ای رسول خدا فرمود
من بهای ناقه دادم ابوبکر گفت یا رسول الله بتحقیق اقرار کردی که از وی ناقه گرفته
اکنون دو گواه بگذران بر اثبات سخن خود یا هفتاد درم باو ده در ان اثنا عمر
بن الخطاب آمده آنسرور باتفاق اعرابی عمر را حکم ساخت عمر نیز مطابق ابوبکر گفت
پس آنسرور غضب آلوده برخواست و میگفت هر آینه میخواهم مردی را که حکم کند مطابق حکم
خدایتعالی پس باتفاق اعرابی امیر المومنین کرم الله وجهه را حکم کرد امیر گفت ای اعرابی چه
دعوی میکنی بر رسول خدا گفت هفتاد درم بهای ناقه پس به پیغمبر گفت چه میفرمائی ای رسول خدا

انسرور فرمود من بهای ناقه دادم پس با اعرابی گفت بدرستیکه پیغمبر میفرماید من بهای ناقه
دادم آیا راست میگوید اعرابی گفت نه امیر المؤمنین شمشیر از نیام کشیده گردن آن
اعرابی زد انسرور فرمود یا اخی چرا اعرابی را کشتی گفت چه آنکه تکذیب رسول خدا
کرد هرکه تکذیب او کند حلال است ریختن خون او و واجبست کشتن او انسرور فرمود
بحق آنکه مرا براستی برانگیخته که خطا نکردی یا اخی چه اگر در باب کشتن اعرابی تو حکم
خدا را بغیر آنچه رضای خدا بود از تو بوقوع آمد جزاک الله فی الدارین خیرا
منقبت هم در کتاب مذکور باسناد طویل از اصبغ بن نباته منقولست که چون امیر المؤمنین کرم الله
وجهه بر سریر خلافت صوری نشست و مردمان با وی بیعت کردند عمامه رسول خدا را بر سر نهاده
و خرقه متبرکه آنسرور در بر و نعلین سید الثقلین در پا و شمشیر خاتم انبیا حمایل نموده بر منبر آمد
گفت الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه و گفت ای مردمان بپرسید آنچه می
خواهید پیش از آنکه مرا نیابید در آنحال اشعث بن قیس برخاسته گفت یا امیر المؤمنین
چگونه جزیه میگیری از مجوس حال آنکه نازل نشده برایشان کتابی و بر انگیخته نشده بر ایشان
پیغمبری امیر گفت ای اشعث بتحقیق خدای تعالی کتاب و پیغمبر برایشان فرستاد و مر ایشانرا
پادشاهی بود که یک شبی بیهوش گشته دختر خود را بفراش خود طلبید و با وی جمع شد چون
قوم او شنیدند گفتند ای پادشاه خراب کردی دین ما را بیرون آی تا ترا پاک
سازیم و اقامت حد بر تو کنیم پادشاه ایشان گفت بشنوید سخن مرا اگر دلیلی در نفی

سلونی قبل ان تفقدونی
در جزیه مجوس
و خبر از اشعث سائل

و حجت باشم مرا از آنچه مرتکب شده ام هرچه خواهید بکنید پس گفت میدانید شما در که
خدا خلق کرد از پدر ما آدم مادر ما حوا را و آدم عقد بست حوا را با خود همچنین شروع
پسران خود را با دختران خود گفتند راست گفتی گفت این کار من الحال است پس قوم محرمات را
عقد کردند از روی همین دلیل و خدای تعالی محو کرد علم را از سینهای ایشان و کتاب را از
ایشان برداشت بنا بر این کافرانند که داخل میشوند در دوزخ و حال منافقان سخت
تر است از ایشان در آنحال مردی دیگر آمده گفت یا امیر المؤمنین دلالت کن مرا بعلمی که
بوسیله آن نجات دهد خدای تعالی مرا فرمود بشنو که اقامت بر سه چیز است بعالم عالم عامل
ناطق و مالداری که بخل نکند مال خود را بر اهل دین و بفقیر صابر هرگاه عالم بپوشد علم
خود را و غنی بخل آورد و فقیر صبر نکند آنهنگام ویل و ثبور است یعنی انزمان دنیا
هلاک میشود و عارفان خداشناس میدانند که دار دنیا مراجعت میکنند بکفر و مردمان مغرور
نشوند بکثرت مساجد و جماعت طایفه هستند که بدنهای ایشان جمع است و دلهای ایشان
ایها الناس خلق الله طایفه اند زاهد و صابر و راغب زاهد آنکه شاد نمیشود بچیزی
از دنیا که بسوی او آید و محزون نمیگردد از آن چیزیکه برود و صابر آنکه آرزوی دنیا
نمیکند اما چون بدست آید متوحش میشود از وی چه آنکه میداند خرابی عاقبت او را
و راغب باکی ندارد از حلال و حرام دنیا که باو رسد سایل گفت یا امیر المؤمنین علامت مؤمن
چیست گفت آنست که نظر کند بچیزیکه خدا واجب گردانیده است بروی و روی بآن آرد

در بعض اخبار همین مضمون با اضافه رابع

و نظر کند بآنچه خدا در وی نهاده پس بیزار شود از آن سایل گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین
و ناپیدا شد امیر تبسم کرده فرمود آن مرد برادر من خضر علیه السلام بود منقبت در کفایة المؤمنین
مسطور است که ابوبکر در زمان خلافت خود خالد بن ولید را با جماعت کثیره و قبیله بنی
حنیفه که ایشان در ادای زکوة اموال تاخیر مینمودند فرستاد تا بر آن راست دلالت
کنند خالد بر آن قبیله غالب آمده غنایم و اسیر بسیار بدست در آورده چون اسیرانرا
بمسجد در آوردند دختریکه از اکابر قبیله خوله نام در میان بود نظرش بر مرقد منور
رسالت پناه صلعم افتاده نزدیک بقبر رفته بعد از گریه بسیار بی نهایت و ناله بیغایت گفت
یا رسول الله پیش تو بشکایت آمده ام چون نظر خلیفه بر آن دختر افتاد گفت چه شکایت داری
گفت ما قایل کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله هستیم ما را چون اسیر کرده اید خلیفه گفت
شما منع زکوة کردید خوله گفت این واقعه نه چنان است که مردم خاطرنشان تو کرده اند بلکه
در زمان حضرت رسالت پناه صلعم از اغنیای ما زکوة گرفته بفقرای ما میدادند گفتیم الحال نیز
بدستور سابق عمل کنید التماس ما مبذول نداشته ما ضعیفانرا اسیر کرده اند یکی از حضار
یا خلیفه چه با این دختر سخن میکنی که ایشان بعد از اسیری این گونه کلمات بجز میگویند خوله
گفت من راست میگویم شما هرچه خواهید بکنید پس خلیفه زمان بزبان گوهر بیان گفت در
عهد رسول قاعده بود که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه میانداخت دیگر کسی بر آن
جامه چیزی اضافه نمیکرد آن اسیر تعلق باو میداشت شما نیز چنین بکنید و کسی طلب آنکه

خوله مادر ابن الحنفیه

خوله را از بی صبری جامه انداختند خوله گفت لا و الله هرگز این خیال بروی صورت نه
بندد و امر محال از قوت بفعل نیاید هیچکس مرا مالک نتواند شد مگر آنکه مرا خبر دهد از آنچه در
حین ولادت من از من واقع شده و بیان کند آنچه تکلم نموده ام یکی از حضار گفت ای
دختر بفزع آمده سخنان بیحاصل و لاطایل میگویی گفت بخدا که من در این قول صادقم نه کاذب
در این اثنا سرور غالب علی بن ابیطالب علیه السلام بمسجد در آمد و این ماجرا بسبیل تفصیل استماع
نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا از این ضعیفه کیفیت حال سؤال کنم بعد از آن فرمود ای خوله چه
میگویی گفت این جماعت قصد تملک من دارند و من شرط آن کرده ام که مرا خبر دهد از آنچه در
حین ولادت از من واقع شده فرمود گوش و دل بجانب من دار و روی توجه بسوی من آر
در انوقت که تو در شکم مادر بودی و درد طلق بر مادرت غالب شد دست مناجات برداشته
گفت اللهم سلمنی من هذه المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این سلامتی کرامت
فرمای در آن ساعت دعایش مقرون باجابت شده و تو متولد شده گفتی لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفتی ای مادر مرا آخر بجای میدار دستیدی و او را از من فرزندی متولد خواهد
شد جماعتی که در آن وقت حاضر بودند از سخنان تو متحیر شدند و آنچه از تو شنیده بودند بر
تخته مس نقش نمودند و آن تخته را مادرت در محل تولد تو دفن کرد چون بروی اثر موت
ظاهر شد ترا بحافظت آن وصیت نمود و در زمانیکه ترا اسیر میکردند تمامی همت خود
مصروف بر اخذ آن لوح نموده وقت بیرون آمدن خود را بآن رسانیده بر بازوی

رانت خود بس بیرون آر که صاحب الفرزند منم و نامش محمد خواهد بود راوی گوید دیدم
خوله را که رو بقبله نشسته بود گفت اللهم انت المفضل المنان اوزعنی ان اشکر
نعمتک التی انعمت علی و لم تعطها لاحد الا و اتممها علیه و آن لوح مس بیرون
آورده در پیش صفار مجلس انداخت چون صحابه این نوع واقعه غریبه مشاهده نمودند گفتند
صدق رسول الله حیث قال انا مدینة العلم و علی بابها بعد از ابوبکر گفت یا اباالحسن
این دختر حق ملک تست امیرالمومنین کرم الله وجهه خوله را جهت احتیاط با اسما بنت عمیس که
دران ایام زوجه ابوبکر بود سپرد تا از برای او ولی پیدا شود بعد از یکماه برادر خوله
آمده از جانب خواهر وکیل شده با امیرالمومنین عقد بست **بیت** هر و علم بگذر که تو شنیده
نیست که پیدا و پنهان به نزد حق یکیست **منقبت** هم در کتاب مذکور از ابن عباس
منقولست که در زمان با برهان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب مردی بنواحی آذربایجان
شتر داشت که معاش عیال و اطفالش از کرایه آن میشد روزی از علیه شتر مهار گسسته
رو به بیابان نهاد امرد هر چند در گرفتنش سعی نمود مفید نیفتاد لاجرم چندی از اقرانش
گفتند ما شنیده ایم که چون امثال این مشکلات در حین حیات سرور کاینات علیه افضل
الصلوات واقع میشد رفته با نسرور عرض میکردند حق سبحانه از یمن دعای آن سرور آنمشکل را حل
میکرد الحال اکثر رسول ایزد متعال از دار فنا بدار بقا انتقال نمود او را جانشین
هست پیش او میباید رفت که برکت دعاش این شتر رسیده رام گرد و صاحب شتر خود را بمدینه

رسانیده بعد از مدتی آمده اظهار حال کرد فرمود ترا استغفار باید نمود
که مدعا حاصل شود گفت ای امیر بسیار استغفار کردم موثر نیفتاد فرمود پس من مکتوبی
بنویسم اما باید دلیرانه رفته پیش شتر بیندازی تا مدعا بحصول انجامد بعد از ان نوشته
مکتوبیست از جانب امیرالمومنین عمر شما ای اصناف جن و گروه شیاطین باید که شتر رمیده را
مطیع و منقاد کرد انید و از مخالفت این حکم بر حذر باشید امرد مکتوب را گرفته دل
متوجه اذربایجان را وی گوید بخدمت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه رفته صورت حال
دانستم فرمود مطابق معجزه کرامتی ظاهر نشود مگر از وحی چون این سخن شنیدم مترقب
و مترصد میبودم که کسی از اذربایجان بیاید احوال صاحب شتر معلوم کنم روزی دیدم امرد
میاید چند قدمی پیش رفته از حالش پرسیدم گفت چون مکتوب پیش شتر افکندم حمله بر من
کرد مرا بر زمین انداخت پس برادرم با جماعتی در رسیده بتر دلبسیار مرا خلاص کرد
بعد از ان مدید تشویش کشیدم و این زخم که بر روی من میبینی در انوقت رخ داده
چون بحال آمدم گفتم پیش امیرالمومنین عمر رفته اظهار حال خود کنم تا فکر معیشت من
و عیال و اطفال من نماید چون بدار الشرع متوجه شدم باو همراه رفتیم عمر بعد از
استماع احوالش گفت حق سبحانه برای هر کاری کسی آفریده ای ابن عباس این مرد را پیش
علی بن ابیطالب ببرده حقیقت کار معروض دار چون من و این مرد بعد از مدتی رسیدیم
بمجرد مواجه متبسم گشته فرمود و با عموم کرد شتر ترا تسبیح بلگوی اللهم انی اتوجه بنبیک

نبی الرحمة واهل البیت الذی اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل لی صعوبتها
واکفنی شرها فانک الکافی والمعافی والغالب القاهر امرد این دعا را
یاد گرفته باذربایجان رفت سال دیگر دیدم که ان شتر را در زیر بار در آورده بحج آمده
و تحفه و هدایا جهت ولایت پناه آورده آنحضرت فرمود احوال تو میگویی یا من گفت یا امیر
المومنین تو بفرما فرمود در روزی که نظرت بر شتر افتاد دعا بخواندی شتر بخضع و
تذلل تمام پیش تو آمده خوابید و اطاعت ترا کردن نهاد گفت و الله بهمان عنوان بود
که بزبان مبارک بیان نمودی و دیگر سال بحج آمد و انتفاع بسیار از منافع اشتر گرفته
متمول گردید التماس آنحضرت رو بمن کرد و بزبان خارق بیان فرمود ای عبدالله اگر کسیرا
شکلی در کار و نقصانی در مال یا بیماری در اهل و عیال بدید آید از روی خضوع و خشوع
دعای مذکور خوانده بدرگاه الهی تضرع نماید البته حاجتش روا گردد **منقبت** هم در کتاب
مذکور از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که روزی امیرالمومنین کرم الله وجهه فرمود
حق سبحانه میخواهد مناسبتی میان من و یعقوب پس همچنان که او را دوازده پسر کرامت
کرده مراعات تعظیم یوسف من نیز وصیت میکنم شما را بمتابعت حسنین و اطاعت او
مرا ان در حضور و غیبت من اینکه هر دو بقول سید کاینات سیدان جوانان روضه
رضوانند عبدالله که یکی از پسران امیر بود گفت یا امیرالمومنین محمد حنفیه برابر ایشان
نیست از استماع این سخن رنگ مبارکش متغیر گشت و بغضب تمام فرمود ای عبدالله تو در

حین حیات من چنین جرات میکنی گویا می بینم ترا بر بستر خواب سر بریده اند و بمجلس
کشنده ترا امید اند که کیست بثبوت پیوسته که در زمان مختار عبدالله از وی خشم کرده
پیش مصعب ابن زبیر ببصره روانشد چون بمنزل فرود آمد صباح بر بستر اهل خوابش کشته
یافتند و معلوم نشد که قاتلش کیست و سبب کشتن چیست **مولف گوید** در روضة الشهدا مسطور است
که بقول اشهر امیرالمومنین را هجده پسر بود بنابر این دو قول ضد یکدیگر میشوند پس گوییم
مجموع هجده پسر بودند که شش در صغر سن وفات یافتند چنانچه محسن که سقط شد و در آن
زمان که امیرالمومنین عدد دوازده بر زبان مبارک آورد دوازده پسر حی و قایم
بودند بر این تقدیر تصحیح هر دو نقل بثبوت پیوسته والله اعلم بحقایق الامور **منقبت**
هم در کتاب مذکور از امام حسین علیه السلام منقول است که روزی پیش امیرالمومنین علیه السلام
اذا زلزلت الارض زلزالها میخواندم چون باین آیه رسیدم که وقال الانسان
ما لها یومئذ تحدث اخبارها فرمود آن انسانی که از زمین سوال کند
و زمین باوی اخبار گوید منم در این اثنا ابن الکوا نام شخص حاضر بود گفت یا امیر
المومنین مراد از آیه کریمه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم چیست و عرض
از صاحب اعراف کیست فرمود ماییم رجال اعراف که بشناسیم دوستان و انصار خود را
از روی سیماشان و بایستیم میان دوزخ و بهشت وای بر انکس که الکار او کنیم و در اثنای
مکالمه چند مرتبه بولک خطاب کرد یعنی وای بر تو و حال آنکه ابن الکوا از جانب

خوارج بیرون آمده با لشکر اسلام بانشمردان محاربه کرده بدرکات جحیم واصل شدند
و بیشتر از کار معلوم کرد دیدیم شخصی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین ترا دوست میدارم مرا آن
مجاهدیش از پیش بجا آورد و در بیان فضایل و مناقب و ودمان آنحضرت سعی موفور
بظهور رسانید فرمود اینکه میگویی نه از تصدیق قلب است بلکه محض نفاق است زیرا
که محبان حقیقی و مخلصان تحقیق ما را علامتی و آثار است ما میشناسیم ایشان نه اهل مجلس
دوستی خاندان ما نشوند اول دیوث دویم مخنث سیوم لیت اند چهارم حرامزاده
پنجم مادرش در حال حیض حاصل کرده باشد چون آنمرد این مقالات شنید پیش معاویه
رفت یکی از معتقدایان او شد تا آنکه همراه معتقدای خود با ملازمان امیر المومنین
جنگ کرده بدرکات جحیم رفت **للمولفه** عیان است بر محک حب آن امام انام حلال
زاده کدام و حرامزاده کدام **منقبت** هم در کتاب مذکور عمران از پدر خود
میثم التمار روایت کند که گفت روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بمن فرمود اگر معاویه
ترا طلب نموده امر کند که مرا تبرا کنی چه خواهی کرد گفتم هرگز این کار نکنم و
دست از دامن ولای تو بر ندارم فرمود والله امر بقتل تو و صلب تو خواهد کرد
گفتم صبر کنم و از راه محبت و وداد و طریق اعتقاد دست سر و جان برندارم **للمولفه**
اگر سنگ جفا ریزد و اگر تیر بلا بارد ٭ دل از کویت نخواهم کند تا جان در بدن دارم
فرمود اگر چنین کویی که از آتش دوزخ محفوظ و مصون مانی و با من در بهشت

باش

دربه نشستین

باشی عمران گوید پدر من با من گفت ای وزیر باشد که معاویه مرا از تو طلب نماید و تو
گویی پدر من با من گفت در مکه است او جماعتی از سرهنگان با تو در قادسیه مقیم
سازد تا در وقت مراجعت از مکه مرا گرفته پیش او برند که من این خبر از امیر المومنین
کرم الله وجهه شنیده ام چون مدتی بر این بگذشت پدرم بحج رفت و در همان ایام
کس بطلبش فرستاد و غلامانش اطراف و جوانب خانه ما را گرفته در طلبش سعی بلیغ
نمودند چون نیافتند مرا پیش معاویه بردند گفت پدرت کجاست حاضر کن گفتم بحج
رفته و الحال در مکه معظمه است پس جمعی از توابع خود همراه من بقادسیه فرستاد
و چندان در قادسیه مقیم بودند که پدرم مراجعت نمود چون پیش بردند گفت
ای میثم اگر حیات خود میخواهی علی بن ابیطالب را تبرا کن گفت لعنت خدای بر
دشمنان و نفرین کنندگان امیر المومنین علی باد ابد الآباد من هرگز این نوع ظلم
بر خود روا ندارم پس بفرمود معاویه او را بر در خانه عمران بن حریث واژگونه
آویختند و بعد از چهار روز خون از دهنش جاری شد و در اینحال میگفت سوال
کنید از من تا خبر دهم شما را از فسادات و قبایح بنی امیه چون سخنانش بمعاویه رسید
گفت لجام در دهنش کنید تا سخن نگوید چون لجام در دهنش کردند همان روز بجوار
رحمت الهی واصل و اول کسی که لجام در دهن قایل کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
کرده معاویه بود و نیز منقولست که در این چهار روز هر چند میثم برای گذاردن نماز

فریضه اجازت میخواست معاویه جواب میگفت تا بر علی بن ابیطالب نفرین نکنی که نماز
مستجاب شود در خلاصه المناقب محبت امیر المومنین کرم الله وجهه را بدو وجه بیان کرد ظاهر
و باطن و تحقیق آنچه بوجه ظاهر تعلق دارد اینست که ایمان موروث ولایت کما قال الله
تعالی انما ولیکم الله ... الذین آمنوا و امیر المومنین کرم الله وجهه امام اهل ولایت کما قال النبی
لعلی انت امام کل مومن و مومنة بعدی پس اهل ولایت امیر را دوست دارند
بواسطه ایمان و اهل نفاق دوست دارند بجهت عدم ایمان و آنکه بوجه باطن تعلق دارد
اینست که جنت دل محمد رسول است کما قال الجنة و ما فیها من النعیم من نور
قلبی و محبت امیر در دل رسول است لاجرم اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا از جنت
نصیب دارند و ارباب نفاق اگرچه دعوی محبت کنند اما دوست ندارند زیرا که ایشان را از
جنت نصیب نیست ایشان را و آنکه بوجه تحقیق تعلق دارد اینست که چون بتجلی احدیت اعیان
ثابته ظاهر گشت و معارف و اسرار جمیع اعیان را حق سبحانه در آن نهاد با تجلی و مظهر
آن صور علمیه و اثبته روح اعظم آمد و جوهریت او مجلای ذات قدیم آمد زیرا که علی
باطن محمد است پس در هرکه جمال ذات و صفات بیشتر ظهور کرد علی را دوست تر دارد و در
هرکه کمتر کمتر **للمولفه** از ازل داریم در دل ما هوای مرتضی ٭ توتیای دیده جان خاک
پای مرتضی ٭ ای خوشا جانی که در راه وفایش گشت خاک ٭ صد جهان جان گر بود
سازم فدای مرتضی ٭ مژده عمر ابد باد ابر آن کز صدق دل ٭ ساخت جان خود

فدا

فدا اندر وفای مرتضی ٭ دوستیم آنکس بکزین بکان الشیخ شهر ٭ کس ولی هرگز نگشته بی ولای
مرتضی ٭ صد هزاران ورد اگر خوانی ندارد هیچ سود ٭ از فدا چو سازی ورد خود ثنای
مرتضی ٭ بی القلم میبولس فی الحقیقه نیست کس ٭ جانشین احمد مرسل ورای مرتضی ٭
ما ورای رای او هرکس که جوید گمرهست ٭ باش کمره هرکه باشد ما ورای مرتضی
آن گدای باب علم احمدی شو از خرد ٭ زانکه بر شاهان شرف دارد گدای مرتضی
گر بیاید باورت سوی گدای او ببین ٭ کز دو عالم ساختش فارغ عطای مرتضی
زابتلای دیو دون پاک دل شو پس بگو ٭ اینکه میگویی دل من مبتلای مرتضی
بغض و کینه را از دل بیگانه کن ای یار من ٭ گر تو میخواهی که گردی آشنای مرتضی
بود قوت پاکش انوار تجلی حضور ٭ نان جو بوده بظاهر گر غذای مرتضی
تو غذای روح خود گردی همه حقد و حسد ٭ وانکه گویی نخواهم جز رضای مرتضی
جنت فردوس مشتاق لقای او بود ٭ آنکه چون کثیف است مشتاق لقای مرتضی
منقبت در احسن الکبار مسطور است که در زمان ابوبکر بازرگانی مبلغ دو هزار
دینار به ابوبکر سپرده بحج رفت چون بعد از چندگاه مراجعت نموده بمدینه آمد ابوبکر
از عالم فنا بدار بقا شتافته بود و عمر بن الخطاب بجایش نشسته بازرگان بدار الشرع
آمده طلب دو هزار دینار نمود عمر گفت مرا از این اطلاع نیست از عایشه تحقیق باید نمود شاید او را
معلوم باشد چون از عایشه پرسیدند گفت من نیز واقف نیستم بازرگان مشوش خاطر

شده بنابر سبقت آشنایی بسلمان فارسی رضی الله عنه حقیقت حال اظهار کرد سلمان اورا
بجناب مستطاب شاه ولایت مآب آورده قضیه بموقف عرض رسانید امیر المومنین کرم الله وجهه
بمسجد سید المرسلین آمده فرمود یا اباحفص از عایشه اذن حاصل نما در موضعی که امانت
مدفونست بنمایم عمر گفت یا ابوالحسن مگر ابوبکر با تو این شرط نکرده بود فرمود یا اباحفص
تو محرم ابوبکر بودی و امین و وصی او بی هرگاه بتو نگفته با من چه گوید لیکن آفریدگار
ابوبکر را برخی اعلام کرده که هرچه از مشرق تا مغرب بگوی بگذرد بر من بیان کند القصه
بمنزل عایشه تشریف آورده اشارت کرد بموضعی که یک قد آدم بکنند چون کندند ظرفی
در آمد که هزار دینار در آن بود بطفیل امیر المومنین حق بحق دار رسید و دینار گرفت
ابوبکر نیز ساقط شد حضار زبانک رتمام گفتند کسی بکدام زبان وصف علی ابن ابیطالب
کند که در هر وادی از همه در پیش است هم در علم و هم در قرابت و هم در قوت و شجاعت
و هم در سخاوت و مجاهدت و ریاضت و هم در نسبت و قرابت با پیغمبر منقبت هم در کتاب
مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب دو سوداگر بتجارت رفته بودند و زنان
هر دو حامله داشتند اتفاقا در یک روز وضع حمل هر دو شد یکی پسر زایید و یکی دختر
چون در عرب قاعده اکثری از جهال بود که دختر را میکشتند بنابراین مادر دختر تیز
دستی را کار برده دختر را بجای پسر گذاشته متصرف پسر شد مادر پسر از این معنی واقف
شده بعد از قیل و قال بسیار بدار الشرع آمده داد خواه شد خلیفه فرمود تا

عورت دویم را نیز حاضر آوردند پس گفت ای عورت چرا دختر خود را پسر این ضعیفه را
بدل کرده گفت یا امیر المومنین محض تهمت است که در حق من میکنند چون در قضیه گواهی
میان نبود و در شرع بینه پیدا هیچ بحث تنقیح نمی پذیرد بنابراین خلیفه گفت ای
عاجز این علی ابن ابیطالب علیه السلام بیاید که بیت مقتدای دین باستحقاق اوست
مفتی مطلق علی الاطلاق اوست القصه هر دو عورت را سلمان فارسی بخدمت
امیر المومنین کرم الله وجهه آورده صورت حال معروض داشت امیر المومنین علیه السلام
ترازو و سنگ و شیشه طلبیده بیکی از آن دو زن فرمود شیشه را پر از شیر خود کن
کرد و زن نموده بر ریخت و زن دیگر را فرمود تا آن شیشه را پر شیر کرد همچنان آن زن
کرده بر ریخت پس حکم کرد که پسر از آن این زن است و دختر از آن او و چون این خبر بعمر بن
الخطاب رسید گفت تشخیص این امر غریب چگونه نموده یا اباالحسن فرمود یا اباحفص شیر
مادر دختر سبک میباشد و شیر مادر پسر سنگین بنابراین یقین حاصل شد که پسر از صاحب
شیر ثقیل است بعد از آن زن متغلب هم بزبان خود اقرار کرد که دختر از آن من است منقبت
هم در کتاب مذکور از عمرو عاص منقول که بعد از وفات ابوبکر چون عمر بن الخطاب
نشست بخلافت یکی از علمای یهودی آمده گفت عالمترین شما بکتاب خدا و سنت مصطفی
کیست عمر اشارت بر شخص علی کرده او گفت ای خلیفه تو هرگاه خود میگویی که او اعلم است
با وجود او تو از مردم بیعت میستانی گفت او باین کار نمیپرداز دلیل او را بیاورده

گفت تو جانی که عمر دعوی کرد امیر فرمود بپرس هرچه میخواهی تا جواب گویم گفت سوال
من از تو سه و سه دیگر است فرمود چرا نگویی هفت گفت اول از سه بپرسم اگر جواب توانی
گفت پس دیگر سوال کنم امیر گفت شرط کن اگر جواب سوالات تو بگویم بدین اسلام در آیی
یهود در قبول نموده گفت خبر ده از قطره که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بر او
زمین روان شد و آن درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود باعتقاد شما خون هابیل
بود که قابیل او را بکشت و چنین است القطره خون از بطن حوا است که پیش از وجود شیث
بر زمین افتاد و باعتقاد شما چشمه اول در بیت المقدس بود نه چنانست این چشمه حیاتست
که در زمان ذو القرنین او را در یافت و ماهی در او افتاده زنده شد و موسی و یوشع
نون بدو رسیده اند و شما گویید که درخت اول زیتون است که نوح بکشتی نشانده و نه
چنانست این شجره محوه است که آدم ع از بهشت با خود آورد و انواع شجر از آنست یهودی
گفت یا خدای که خالق لیل و نهار است که پدرم هارون با ملای خود چنین نوشته اکنون
خبر ده از سه گانه دیگر اول ائمه بعد از سید انام علیه الصلوة والسلام چند امام اند
دویم در کدام بهشت باشند سوم از اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد فرمود دوازده
امام عادل باشند و زیان نداردشان از هیچ ظلم ظالم و دل تنگ نشوند از مخالفت
هیچ مخالف و سید کاینات در بهشت عدن باشد و ایشان نیز با وی باشند و اول سنگی
که بر زمین آمد بدانش شما صخره بیت المقدس است و نه چنانست این حجر الاسود است

در بیت الحرام که جبرئیل از آسمان آورده یهودی گفت والله من نیز در کتابها اون
چنین دیده ام و گفت سوال هفتم آنست که مدت عمر وصی خاتم انبیا چند سال باشد و او را
بکشند یا بموت خود بمیرد فرمود وصی پیغمبر منم و مدت سی سال عمر من خواهد بود و بزخم
تیغ شهید شوم و کشنده من بدتر از ناقه صالح باشد یهودی زار زار بگریست و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله پس ورقی بخط
عبرانی بیرون آورد از آستین و بدست امیر داد آنحضرت در وی نگریسته بگریست یهودی
گفت موجب گریه چیست فرمود بواسطه آنکه حق سبحانه مرا یاد کرده زیراکه در این ورق
نام من مرقوم است گفت ای امیر نامهای آنحضرت انگشت مبارک بر نهاده فرمود من در توریة
باسم ایلیا و در انجیل بمبید را موسوم و همچنان میگریست و میفرمود الحمد لله که نام من
در کتب و صحف ابرار ثبت کرده و مرا از فراموشان نگردانیده اند منقبت هم در کتاب
مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب نفری چند از علمای یهودی آمده گفتند یا
امیر المومنین میخواهیم از تو سوال کنیم اگر جواب یابیم بدین محمد ایمان آوریم عمر گفت بپرسید
هرچه خواهید گفتند ما را خبر ده از قفلها و کلیدهای آسمان و از رسولی که از انس و
جن نبوده قوم خود را انذار کرد و از پنج تنی که خلقت ایشان بواسطه رحم نشده و خبر
ده از یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده عمر بن الخطاب
ساعتی فکر کرده گفت معذور دارید که مرا معلوم نیست اما شما را پیش کسی برم که او

بحکم خدا و رسول ام اعلم و افضل این امت پس یهودان پیش امیر المومنین کرم الله
وجهه آمده صورت حال بیان نمود امیر در عوض جواب آمده گفت قفلهای آسمان شرک است
و کلید آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن و انس بود و قوم خود را انذار
کرد موری است که لشکر سلیمان ع بر قوم او گذشت او گفت بجایهای خود در آیید که شما
پامال نکنند کما قال الله تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان
و جنوده آن پنج تن که خلقت ایشان نه از رحم است آدم و حوا و عصای موسی که ثعبان
شد و ناقه صالح و کبش ابراهیم بود و یکی خدا است جل جلاله که شریک ندارد و دو آدم
و حوا است و سه موالید سه گانه است و چهار کتب سماوی است توریة موسی و انجیل عیسی ع
و زبور داود و فرقان محمد ص و پنج نماز پنجگانه و شش بحکم لقد خلقنا السموات والارض
فی ستة ایام شش روز است که حق سبحانه و تعالی خلق کرد آسمان و زمین را در شش روز و
شش جهت نیز توان گفت و هفت است بحکم بنینا فوقکم سبعا شدادا هفت آسمان است
که بر زبر سر شما خلق کرد و هشت فرشته اند بر دارنده عرش کما قال الله تعالی و یحمل عرش
ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و نه آیاتیست که بموسی فرستاد چنانکه در قران خبر میدهد هذا تسع
آیات بینات و ده عشره است که موسی وعده کرده است که سی روز در کوه طور ساکن باشد
از آن ده روز دیگر تمام کردم که اهل او زیاد شد چنانچه میفرماید و واعدنا موسی ثلاثین لیلة
و اتممناها بعشر و عقول عشره نیز توان گفت و آنکه یازده است برادران یوسف اند

فوقهم

حی تعالی



